فتح القریب

**در فقه امام شافعی**

**تألیف:**

**قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی**/

**ترجمه:**

**استاد فقیه مرحوم ملا علی صبّار**

**به کوشش:**

**محی الدین مرادی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فتح القریب در فقه امام شافعی |
| **نویسنده:**  | قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی |
| **ترجمه:** | استاد فقیه مرحوم ملا علی صبّار |
| **موضوع:** | فقه شافعی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[در بيان فضائل و تاريخ و تولد و فوت امام شافعی 1](#_Toc402103441)

[مقدمه 3](#_Toc402103442)

[کتاب طهارت 5](#_Toc402103443)

[کتاب نماز 19](#_Toc402103444)

[کتاب زکات 39](#_Toc402103445)

[کتاب روزه 48](#_Toc402103446)

[کتاب حج 51](#_Toc402103447)

[کتاب خريد و فروش و معاملات 59](#_Toc402103448)

[کتاب فرائض و وصيت‌ها 81](#_Toc402103449)

[کتاب نکاح و آنچه مربوط به آن است 89](#_Toc402103450)

[کتاب جنايات 107](#_Toc402103451)

[کتاب حدود 113](#_Toc402103452)

[کتاب جهاد 119](#_Toc402103453)

[کتاب شکار 125](#_Toc402103454)

[کتاب مسابقه و تيراندازی 131](#_Toc402103455)

[کتاب ايمان و نذر 133](#_Toc402103456)

[کتاب اقضيه و شهادات 138](#_Toc402103457)

[کتاب العتق 145](#_Toc402103458)

در بيان فضائل و تاريخ و تولد و فوت امام شافعی

نام امام شافعی/ محمد و کنیه‌اش ابوعبدالله پسر ادریس، پسر عباس، پسر عثمان، پسر شافع، پسر سائب، پسر [عبد الله](http://ar.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D9%8A%D8%B2%D9%8A%D8%AF&action=edit&redlink=1) پسر [عبد يزيد](http://ar.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D9%8A%D8%B2%D9%8A%D8%AF_%D8%A8%D9%86_%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B7%D9%84%D8%A8&action=edit&redlink=1) پسر [المطلب](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B7%D9%84%D8%A8_%D8%A8%D9%86_%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D9%85%D9%86%D8%A7%D9%81) پسر [عبد مناف](http://ar.wikipedia.org/wiki/%D8%B9%D8%A8%D8%AF_%D9%85%D9%86%D8%A7%D9%81_%D8%A8%D9%86_%D9%82%D8%B5%D9%8A) است. نسب امام شافعی و رسول الله در عبد مناف(جد دوم آن‌حضرت) به هم می‌رسد. مادر امام شافعی فاطمه دختر عبدالله پسر امام زاده حسن مثنی، پسر حضرت حسن مجتبی پسر فاطمه زهرا سلام الله علیهم است.

شافع و پدرش سائب در روز جنگ بدر مسلمان شده‌اند بعد از اسلام آوردن ایشان، شافع پرچم‌دار طایفه هامشی بوده و از این جهت نسبت شافعی به امام داده می‌شود.

امام شافعی/در سال یکصد وپنجاه هجری در غزه جای مدفن هاشم جد حضرت محمد متولد شده است. بعد پدرش در غزه فلسطین فوت کرده امام در سن دو سالگی به همراه مادرش فاطمه به مکه رفته است در مکه تا هفت سالگی سی جزء قرآن را حفظ نمود ودر ده سالگی کتاب موطای امام مالک/ حفظ نموده در خدمت خالد مفتی مکه ادامه تحصیل داده در سن پانزده سالگی به درجه اجتهاد رسیده است بعد از آن به مدینه منوره رفته در خدمت امام مالک/ دو سال ماندگار بوده بعد از آن دو مرتبه در بغداد و یک مرتبه دیگر در مکه اقامت داشته ناشر علم و فقه بوده است. اغلب مردم آن مُقَلِّد شافعی می‌شوند بعد به مصر رفته است در مسجد جامع حضرت عمر فاروق اقامت نموده کتاب فقه قول جدید تصنیف کرده است که در صبح روز جمعه آخر ماه رجب در سن پنجاه وچهار سالگی در سال دویست و چهار هجری فوت کرده است. در عصر همان روز در قرافه قبرستان مصر مدفون شده است.

**به قلم: محی الدين مرادی**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحَمدُ لله رَبِّ العَالَـمِينَ وَصَلَّی اللهُ عَلَی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَصَحَابَتِهِ أَجمَعِينَ قَالَ القَاضِی أَبُوشُجَاعٍ أَحمَدُبنِ الحُسَينِ بنِ أَحمَدَ الأَصفَهَانِیُّ رَحِمَة اللهُ تَعَالَی سَألَنِی بَعضُ الأَصدِقَاءِ حَفِظَهُمُ اللهُ تَعَالَی أَن أَعمَلَ مُختَصَراً فِی الفِقهِ عَلَی مَذهَبِ الاِمَامِ الشَّافِعِیَّ رَحمَةُ تَعَالَی عَلَيهِ وَرَضوَانُهُ فِی غَايَةِ الإختِصَارِ وَنِهَايَةِ الإيجَازِ لِيَقرُبَ عَلَی الـمُتَعَلِّمِ دَرسُهُ وَيَسهُلَ عَلَی الـمُبتَدِی حِفظُهُ وَأَن أَکثِرَ فِيهِ مِنَ التَّقسِيمَاتِ وَحَصرِ الخِصَالِ فَأَجَبتُهُ إِلَی ذَالكَ طَالِباً لِلثَّوَابِ رَاغِباً إلَی اللهِ تَعَالَی فِی التَّوفِيقِ لِلصَّوَابِ إِنَّهُ عَلَی مَايَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِعِبَادِهِ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.

مقدمه

سپاس و ستایش فقط شایسته الله یعنی پروردگار جهانیان است. درود خدا بر سرور ما محمد پیامبر و اهل بیت پاک وجمیع یارانش.

قاضی ابوشجاع احمد بن حسین بن احمد اصفهانی/ گفته است: بعضی از دوستان –در حفظ خدا باشند- از من درخواست کردند در فقه مذهب امام شافعی/ متنی مختصر تألیف نمایم که در کمال اختصار و ايجاز باشد تا درسش برای دانش‌آموزان آسان و حفظش برای مبتدی سهل باشد و از من خواستند به تقسیمات فراوان و حصر و ضبط مسایل فقهی بپردازم، به امید کسب پاداش درخواست را اجابت کردم، و از پیشگاه خداوند مسألت دارم در یافتن وارائه راه راست مرا موفق فرماید که او قادر است به خواست خود جامه عمل بپوشاند، و به بندگانش با مهر و آگاه است.

کتاب الطهارة

«الْمِيَاهُ الَّتِی يَجُوزُ بِهَا التَّطْهِيرُ سَبْعُ مِيَاهٍ مَاءُ السَّمَاءِ ومَاءُ الْبَحْرِ ومَاءُ الْنَهْرِ ومَاءُ الْبِئْرِ ومَاءُ الْعَيْنِ ومَاءُ الثَّلْجِ ومَاءُ الْبَرَدِ ثُمَّ الْمِيَاهُ عَلَی أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ طَاهِرٌ مُطَهِّرٌ غَيْرُ مَکرُوهٍ وهُوَ الْمَاءُ الْمُطْلَقُ وطَاهِرٌ مُطَهِّرٌ مَکْرُهٌ وهُوَ الْمَاءُ اَلْمُشَمَّسُ وطَاهِرٌ غَيْرُ مُطَهِّرٍ وهُوَ الْمَاءُ الْمُسْتَعْمَلُ، والْمُتَغَيِّرُ بِمَا خَالَطَهُ مِنَ الطَّاهِرَاتِ. ومَاءٌ نَجِسٌ وهُوَ الَّذِی حَلَّتْ فِيهِ نَجَاسَةٌ وهُوَ دُونَ الْقُلَّتَينِ أَوْ کَانَ قُلَّتَيْنِ فَتَغَيَّرَ والْقُلَّتَانِ خَمْسُمِائَةِ رِطْلٍ بَغدَادِیٍّ تَقْرِيباً فِی الأَصَحِّ».

کتاب طهارت

آبهائی که پاک کردن با آنها جایز است هفت آب است:

1. آب باران.
2. آب دریا.
3. آب رود.
4. آب چاه.
5. آب چشمه.
6. آب برف.
7. آب تگرگ.

و بطور کلی آبها چهار قسم است:

1. پاک پاک کننده غیره مکروه و آن آبی است که با چیزی مخلوط نشده باشد یا آب مطلق.
2. پاک پاک کننده و بکار بردن آن در بدن مکروه است نه در لباس و آن آبی است که بوسیله تأثیر آفتاب گرم شده، در منطقه گرمسیر، و در ظرف مسی، و هرگاه سرد شود کراهت آن نمی‌ماند.
3. پاک است ولی پاک کننده نیست و آن آبی است که در رفع حدث و ازاله نجاست بکار برده باشند و رنگ آن تغیر نکرده باشد چه اگر رنگ آن تغیر کرده باشد پاک نیست. همچنین آبی‌که یکی از صفت‌های آن (رنگ، بو، طعم) بوسیله مخلوط شدن آن باچیز پاک تغییر کرده باشد بطوریکه به آن آب گفته نشود، اینهم پاک است ولی پاک کننده نیست، خواه تغییر آن حسّی باشد یا فرضی مانند گلابی که بوی آن آب را تغییر می‌دارد.
4. آب نجس و آن آبی است که نجاست در آن افتاده باشد و آب هم کم‌تر از دو کُر باشد و یکی از صفت‌های سه گانه آن (رنگ، بو، طعم) تغییر کرده باشد. مقدار دوکُر تقریباً 500 رطل بغدادی است بنا به قول اصح و در نزد امام نووی دوکُر معادل است با 7/4-128 درهم.

**فصل:** «وجُلُودُ الْمَيْتَةِ تَطْهُرُ بِالدِّبَاغِ إِلاَّ جِلْدَ الْکَلْبِ والْخِنْزِيرِ ومَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا وعَظْمُ الْمَيْتَةِ وشَعْرُهَا نَجِْسٌ إِلاَّ الآدَمِیَّ».

«پوست مردار بوسیله دباغی پاک می‌شود مگر پوست سگ و خوک و هرچه از آنها و یا یکی از آنها متولد شده باشد، مثلاً سگ یا خوک با حیوان پاک جفت‌گیری کرده باشد و از آن‌دو چیزی متولد شده باشد پوست آن نیز بوسیله دباغی پاک نمی‌شود. استخوان مرده و موی آن نجس است مگر آدمی».

**فصل:** «ولاَيَجُوزُ اسْتِعْمَالُ أَوَانِی الذَّهَبِ والْفِضَّةِ ويَجُوزُ اسْتِعْمَالُ غَيرِهِمَا مِنَ الأَوَانِی».

«کار بردن ظرف‌های طلا و نقره حرام است و بکار بردن ظرف‌های گرانبهای دیگر از قبیل یاقوت، دُرّ، مرجان، و مروارید رواست».

فصل:«و السِّوَاكُ مُسْتَحَبٌّ فی کُلِّ حَالٍ إِلاَّ بَعْدَ الزَّوَالِ لِلصَّائِمِ وهُوَ فی ثَلاَثَةِ مَوَاضِعَ أَشَدُّ اسْتِحْبَاباً عِنْدَ تَغَيُّرِ الْفَمِ مِنْ أَزْمٍ وغَيْرِهِ وَعِنْدَ الْقِيَامِ مِنَ النَّومِ وعِنْدَ الْقِيَامِ إِلَی الصَّلاَةِ».

«مسواک زدن مستحب است در هر حال مگر بعد از ظهر برای روزه‌دار و آن در سه موقع بسیار پسنديده است:

1. هنگام تغییر دهان بواسطه حرف زدن یا نخوردن وغیره.
2. هنگام برخواستن از خواب.
3. هنگام بلند شدن برای نماز خواندن».

**فصل:** «وفُرُوضُ الْوُضُوءِ سِتَّةُ أَشْيَاءَ النَّيَّةُ عِنْدَ غَسْلِ الْوَجهِ، وغَسْلُ الْوَجْهِ، وغَسْلُ الْيَدَيْنِ إِلَی الْمِرفَقَيْنِ، ومَسْحُ بَعْضِ الرَّأسِ، وغَسْلُ الرِّجْلَيْنِ إِلَی الْکَعْبَيْنِ، والتَّرتِيْبُ عَلَی مَا ذَکَرنَاهُ وسُنَنُهُ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَّةُ وغَسْلُ الْکَفَّيْنِ قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الإِنَاءَ والْمَضْمَضَةُ والإِسْتِنْشَاقُ ومَسْحُ جَمِيْعِ الرَّأسِ ومَسْحُ الأُذُنَيْنِ ظَاهِرِهِمَا وبَاطِنِهِمَا بِمَاءٍ جَدِيدٍ وتَخْلِيلُ اللِّحيَةِ الْکُثَّةِ وتَخْلِيلُ أَصَابِعِ الْيَدَينِ والرِّجْلَيْنِ وتَقْدِيمُ الْيُمْنَی عَلَی الْيُسْرَی والطَّهَارَةُ ثَلاَثاً ثَلاَثاً والْمُوَالاَةُ».

«فرض‌های وضو شش چیز است:

1. نیّت کردن موقع شستن صورت.
2. شستن صورت.
3. شستن دو دست با آرنج.
4. مالیدن دست تر بر قسمتی از سر که آن را مسح گویند.
5. شستن دو پا با دو قوزک.
6. ترتیب «از یک تا شش».

سنت‌های وضو ده چیز است:

1. بسم الله گفتن.
2. شستن دو دست قبل از داخل کردن آنها در ظرف آب.
3. با آب، دهان را شستو شو کردند.
4. با آب، بینی را شستن.
5. مسحِ تمام سر.
6. مسح قسمت بیرونی و درونی دو گوش با آب تازه.
7. زدن انگشتان بین موی ریش پر. اگر ریش پر نباشد مانند ریش کوسه وزن وخنثی واجب است زیر آن کاملاً تر شود.
8. زدن انگشت بین انگشتان دست و پا.
9. جلو انداختن طرف راست بر چپ و همچنین مستحب است که در هر یک از اعضای وضو طرف راست مقدم برطرف چپ باشد وتثلیث یعنی سه مرتبه شستن هر عضو نیز مستحب است.
10. موالات (شستن آنها بلا فاصله و پی در پی)».

**فصل:** «والاِسْتِنْجَاءُ وَاجِبٌ مِنَ الْبَولِ والْغَائِطِ والأَفْضَلُ أَنْ يَسْتَنْجِیَ بِالأَحْجَارِ ثُمَّ يُتْبِعَهَا بِالْمَاءِ ويَجُوزُ أَنْ يَقتَصِرَ عَلَی الْمَاءِ أَوْ عَلَی ثَلاَثَةِ أَحْجَارٍ يُنْقِی بِهِنَّ الْمَحَلَّ فَإِذَا أَرَادَ الاِقتِصَارَ عَلَی أَحَدِهِمَا فَالْمَاءُ أَفْضَلُ ويَجْتَنِبُ اسْتِقبَالَ الْقِبْلَةِ واسْتِدْبَارَهَا فی الصَّحرَاءِ ويَجْتَنِبُ الْبَولَ والْغَائِطَ فی الْمَاءِ الرَّکِدِ وتَحْتَ الشَّجَرَةِ الْمُثْمِرَةِ وفی الطَّرِيْقِ والظِّلِّ والثَّقْبِ ولاَ يَتَکَلَّمُ عَلَی الْبَوْلِ والْغَائِطِ ولاَ يَسْتَقْبِلُ الشَّمْسَ والْقَمَرَ ولاَ يَسْتَدْبِرُهُمَا».

«استنجاء یا پاک نمودن دو مجرای جلو و عقب از نجاست واجب است از ادرار و مدفوع، و بهتر است اول با سنگ و بعداً با آب باشد، و جائز است با یکی از آنها عمل استنجاء را انجام دهد بطوری که محل نجس را پاک کند و هرگاه بخواهد با یکی از آنها این عمل را انجام دهد آب از سنگ بهتر است، ودر صورت نبودن ساتر باید در موقع قضای حاجت از رو نمودن به قبله خودداری کند و همچنان باید دوری کند از ادرار و مدفوع در جاهای زیر: آب ایستاده، زیر درخت ثمردار، در راه عبور و مرور، در سایه ای که مردم از آن استفاده می‌نمایند، در سوراخ و شکاف زمین، همچنان هنگام قضای حاجت تکلم و حرف زدن روا نیست مگر اینکه ضرورت ایجاب کند، پشت و رو کردن بماه و خورشید هنگام قضای حاجت روا نیست و گفته‌اند کراهت دارد».

**فصل:** «والَّذِی يَنْقُضُ الْوُضُوءَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ مَا خَرَجَ مِنَ السَّبِيْلَيْنِ والنَّومُ عَلَی غَيْرِ هَيْئَةِ الْمُتَمَکِّنِ وزَوَالُ الْعَقْلِ بِسُکْرٍ أَو مَرَضٍ ولَمْسُ الرَّجُلِ الْمَرْأَةَ الأَجْنَبِيَّةَ مِنْ غَيْرِ حَائِلٍ ومَسُّ فَرْجِ الآدَمِیِّ بِبَاطِنِ الْکَفِّ ومَسُّ حَلْقَةِ دُبُرِهِ عَلَی الْجَدِيدِ».

«آنچه وضو را باطل می‌کند شش چیز است:

1. هرچه از دو راه جلو و عقب خارج شود.
2. خواب بدون استوار کردن مقعد.
3. رفتن عقل به سبب مستی یا خواب.
4. دست زدن مرد به زن بیگانه یا بالعکس بدون حائل وساتر.
5. دست زدن به عورت خود یا دیگری با کف دست.
6. دست زدن به حلقه مقعدش بنا به قول جدید شافعی».

**فصل:** «وفَرَائِضُ الغُسْلِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ النِّيَّةُ وإِزَالَةُ النِّجَاسَةِ إِنْ کَانَتْ عَلَی بَدَنِهِ وإِيصَالُ الْمَاءِ إِلَی جَمِيعِ الشَّعْرِ والْبَشَرَةِ وسُنَنُهُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَّةُ والوُضُوءُ قَبْلَهُ وإِمْرَارُ الْيَدِ عَلَی الجَسَدِ والْمُوَالاَةُ وتَقْدِيمُ اليُمْنَی عَلَی الْيُسْرَی».

«فرض‌های غسل سه چیز است:

1. نیت.
2. از بین بردن نجاست از بدن اگر باشد.
3. رسیدن آب به تمام موها و پوست بدن.

سنت‌های غسل پنج چیز است:

1. گفتن بسم الله.
2. وضو قبل از غسل.
3. کشیدن دست بر بدن.
4. موالات (پشت سرهم پی در پی).
5. جلو انداختن راست بر چپ».

**فصل:** «والَّذِی يُوجِبُ الْغُسْلَ سِتَّةُ أَشْيَاءَ ثَلاَثَةٌ تَشْتَرِكُ فِيْهَا الرِّجَالُ والنِّسَاءُ وهِیَ إِلتِقَاءُ الْخِتَانَيْنِ وإِنْزَالُ الْمَنِیِّ والْمَوْتُ وثَلاَثَةٌ يَخْتَصُّ بِهَا النِّسَاءُ وهِیَ الْحَيْضُ والنِّفَاسُ والْوِلاَدَةُ».

«آنچه غسل را واجب می‌کند شش چیز است، که سه چیز آنها بین زن و مرد مشترک است:

1. فرو رفتن سر ذکر مرد زنده بفرج زن.
2. خارج شدن منی اگر چه یک قطره باشد.
3. مرگ مگر شهید که غسلش روا نیست.

و سه چیز از آنها فقط اختصاص به زن دارد:

1. حیض.
2. خون ولادت و زائیدن.
3. ولادت خواه خون باشد یا نباشد».

**فصل:** «والاِغْتِسَالاَتُ الْمَسْنُونَةُ سَبْعَةَ عَشَرَ غُسْلاً غُسْلُ الْجُمُعَةِ والْعِيدَيْنِ والاسْتِسْقَاءِ والْخُسُوفِ والْکُسُوفِ والْغُسْلُ مِنْ غَسْلِ الْمَيِّتِ والكَافِرِ إِذَا أَسْلَمَ والْمَجْنُونِ والْمُغْمَی عَلَيهِ إِذَا أَفَاقَا والغُسْلُ عِنْدَ الْإِحْرَامِ ولِدُخُولِ مَکَّةَ ولِلوُقُوفِ بِعَرَفَةَ ولِلمَبِيْتِ بِمُزْدَلِفَةَ ولِرَمِی الْجِمَارِ الثَّلاَثِ ولِلطَّوَافِ ولِلسَّعیِ ولِدُخُولِ مَدِينَةِ رَسُولِ اللهِ».

«غسل‌های سنت هفده مورد است:

1. غسل جمعه.
2. غسل دو عید رمضان و قربان.
3. غسل برای نماز باران.
4. غسل برای نماز گرفتن ماه «خسوف».
5. غسل برای نماز گرفتن آفتاب «کسوف».
6. برای کسی که مرده را بشوید.
7. برای کافر هرگاه مسلمان شود.
8. دیوانه.(هنگامی که عقلش را بازیافت)
9. شخصی که بیهوش شود هنگام افاقه و بیدار شدن.
10. هنگام پوشیدن لباس احرام.
11. برای داخل شدن در شهر مکه.
12. برای ایستادن حاج در عرفه.
13. برای کسی که در مزدلفه شب را روز کند.
14. برای رجم کردن شیطان و پرتاب کردن سنگ‌ها در سه روز ایام التشریق (هر روز مستحب است غسل کند).
15. برای طواف خانه کعبه.
16. برای دویدن یا سعی بین صفا و مروه.
17. برای داخل شدن به شهر مدینه منوره».

**فصل:** «والْمَسْحُ عَلَی الخُفَّينِ جَائِزٌ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَبْتَدِئْ لُبْسَهُمَا بَعْدَ کَمَالِ الطَّهَارَةِ وأَنْ يَکُونَا سَاتِرَيْنِ لِمَحَلِّ غَسْلِ الْفَرْضِ مِنَ الْقَدَمَيْنِ وأَنْ يَکُونَا مِمَّا يُمْکِنُ تَتَابُعُ الْمَشیِ عَلَيهِمَا ويَمْسَحُ الْمُقِيمُ يَوْماً ولَيْلَةً والْمُسَافِرُ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ بِلَيَالِيهِنَّ وابْتِدَاءُ الْمُدَّةِ مِنْ حِيْنِ يُحْدِثُ بَعْدَ لُبْسِ الْخُفَّيْنِ فَإنْ مَسَحَ فی الْحَضَرِ ثُمَّ سَافَرَ أَوْ مَسَحَ فی السَّفَرِ ثُمَّ أَقَامَ أَتَمَّ مَسْحَ مُقِيمٍ ويَبْطُلُ الْمَسْحُ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ بِخَلعِهِمَا وانْقِضَاءِ الْمُدَّةِ ومَا يُوجِبُ الْغُسْلَ».

«مالیدن دست تر بر دو خُف رواست به سه شرط:

1. پوشیدن آنها بعد از کمال طهارت و گرفتن وضو.
2. اینکه خُف‌ها محل غسل دوپا را فرا گرفته باشند، بطوریکه خُف‌ها تمام قوزک دوپا را بپوشاند.
3. باید خُف‌ها طوری باشند که کسی که آنها را پوشیده بتواند رفتن و آمدن را بسهولت انجام دهد -مدت پوشیدن خُف‌ها برای مقیم (کسی که مسافر نباشد) یک شبانه روز و برای مسافر سه شبانه روز است- آغاز مسح بر خُف‌ها از موقعی است که وضوی او باطل می‌شود بعد از پوشیدن خُف‌ها (برای مثال اگر کسی بعد از گرفتن وضو خُف‌ها را بپوشد و یک روز کامل یا یک شب کامل وضوی او بماند اگر مقیم باشد بعد از بطلان وضو می‌تواند یک شبانه روز مسح کند و اگر مسافر باشد از آن تاریخ می‌تواند سه شبانه روز خُف‌ها را خلع نکند و موقع وضو به عوض غسل پا دست تر بر خُف‌ها بمالد) اگر شخص مقیم باشد و مسح کند سپس مسافر شود و یا برای مسافرت مسح کند سپس مقیم شود در هر دو صورت باید مدت مسح مقیم را تمام کند.

مسح به سه چیز باطل می‌شود:

1. کندن موزه‌ها.
2. تمام شدن مدت.
3. هرچه غسل را واجب کند مسح را نیز باطل می‌کند».

**فصل:** «وشَرَائِطُ التَّيَمُّمِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ وُجُودُ الْعُذْرِ بِسَفَرٍ أَوْ مَرَضٍ ودُخُولُ وَقْتِ الصَّلاَةِ وطَلَبُ الْمَاءِ وتَعَذُّرِ اسْتِعْمَالِهِ وإِعْوَازُّهُ بَعْدَ الطَّلَبِ وتُّرَابُ الطَّاهِرُ الَّذِی لَهُ غُبَارٌ فَإنْ خَالَطَهُ جِصٌّ أَوْ رَمْلٌ لَمْ يُجْزِ وفَرَائِضُهُ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ النِّيَّةُ ومَسْحُ الْوَجْهِ ومَسْحُ الْيَدَيْنِ مَعَ الْمِرْفَقَيْنِ والتَّرتِيْبُ وسُنَنُهُ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ التَّسْمِيَةُ وتَقْدِيمُ اليُمْنَی عَلَی اليُسْرَی والْمُوَالاَةُ والَّذِی يُبْطِلُ التَّيَمُّمَ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ مَا أَبْطَلَ الْوُضُوءَ ورُؤْيَةُ الْمَاءِ فی غَيْرِ وَقْتِ الصَّلاَةِ والرِّدَّةُ وصَاحِبُ الْجَبَائِرِ يَمْسَحُ عَلَيهَا ويَتَيَمَّمُ ويُصَلِّی ولاَ إِعَادَةَ عَلَيهِ إِنْ کَانَ وَضَعَهَا عَلَی طُهْرٍ ويَتَيَمَّمُ لِکُلِّ فَرِيْضَةٍ ويُصَلِّی بِتَيَمُّمٍ وَاحِدٍ مَا شَاءَ مِنَ النَّوَافِلِ».

«شرط‌های تیمم:

1. بودن عذر سفر یا مرض.
2. داخل شدن وقت نماز
3. جستجوی آب و نیافتن آن.
4. بکار بردن آب دشوار باشد (از قبیل خطر جانی فلج شدن عضوی از بدن، ترس ازدرنده، کوچ کردن قافله و نرسیدن به آن،ترسیدن از دزد وغیره)
5. احتیاج به آب (برای آشامیدن خود و حیوان).
6. خاک پاک دارای گرد. اگر گچ یا شن به آن مخلوط شده باشد روا نیست.

فرض‌های تیمم چهار چیز است:

1. نیت.
2. مسح صورت
3. مسح دو دست با آرنج
4. ترتیب (اول صورت بعد دست‌ها)

خلاصه تیمم عبارت از مسح صورت و هردو دست با آرنج با خاک پاک که در چیزی بکار نبرده باشند -تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل در کیفیت انجام عمل فرق ندارد فارق فقط نیت است اگر بدل از وضو باشد نیت تیمم بدل از وضو بیاورد- و اگر بدل از غسل است نیت بدل از غسل را بیاورد و باید خاک تیمم بدو نقله باشد یعنی دو مرتبه کف هر دو دست را بر خاک بزند برای پشت هر دو دست با سینه انگشتان و روی هر دو دست با کف.

سنت‌های تیمم سه است:

1. گفتن بسم الله.
2. جلو انداختن طرف راست بر چپ.
3. پشت سر هم (موالات).

سه چیز تیمم را باطل می‌کند:

1. هرچه وضو را باطل می‌کند.
2. دیدن آب در غیر وقت نماز (اگر هنوز داخل نماز نشده است وآب را ببیند تیمم او باطل می‌شود).
3. از دین برگشتن

و کسی به سبب شکستگی یا زخم یکی از اعضای وضو را پانسمان کرده باشد، باید اول آن را مسح کند (دست تر بر آن بمالد) پس از آن تیمم کرده و نماز را بخواند و در صورتی که هنگام پانسمان کردن وضو داشته باشد، اعاده آن لازم نیست وگرنه باید نماز را اعاده کند و برای هر فرضی تیمم جداگانه لازم است اما با یک تیمم می‌تواند هرچه می‌خواهد سنت بخواند».

**فصل:** «وکُلُّ مَائِعٍ خَرَجَ مِنَ السَّبِيْلَيْنِ نَجِسٌ إِلاَّ الْمَنِیَّ وغَسْلُ جَمِيْعِ الأَبْوَالِ والأَرْوَاثِ وَاجِبٌ إِلاَّ بَوْلَ الصَّبِیِّ الَّذِی لَمْ يَأْکُلِ الطَّعَامَ فَإِنَّهُ يَطْهُرُ بِرَشِّ الْمَاءِ عَلَيْهِ ولاَ يُعْفَی عَنْ شَیْءٍ مِنَ النَّجَاسَاتِ إِلاَّ الْيَسِيْرَ مِنَ الدَّمِ والْقَيْحِ ومَا لاَنَفْسَ لَهُ سَائِلَةٌ إِذَا وَقْعَ فی الإنَاءِ ومَاتَ فِيهِ فَإنَّهُ لاَيُنَجِّسُهُ والْحَيْوَانُ کُلَّهُ طَاهِرٌ إِلاَّ الْکَلْبَ والْخِنْزِيْرَ ومَا تَوَلَّدَ مِنْهُمَا أَوْ مِنْ أَحَدِهِمَا والْمَيْتَةُ کُلُّهَا نَجِسَةٌ إِلاَّ السَّمَكَ والْجَرَادَ الآدَمِیَّ ويُغْسَلُ الإنَاءُ مِنْ وُلُوغِ الْکَلْبِ وَالْخِنْزِيْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ إِحدَاهُنَّ بِاتُّرَابِ ويُغْسَلُ مِنْ سَائِرِ النَّجَاسَاتِ مَرَّةً وَاحدةً تَأْتِی عَلَيْهِ والثَّلاَثَةُ أَفْضَلُ وإِذَا تَخَللَّتْ الْخَمْرَةُ بِنَفْسِهَا طَهُرَتْ وإِنْ خُلِّلَتْ بِطَرْحِ شَیْءٍ فِيهَا لَمْ تَطْهُرْ».

«هرچه از دو مجرا جلو و عقب انسان خارج شود نجس است جز منی.

و شستن کلیه ادرارها و مدفوع‌ها واجب است جز ادرار کودکی که هنوز غذا نخورده است و آن با پاشیدن آب بر محل پاک می‌شود و احتیاج به فشردن ندارد.

غسل کلیه نجاست‌ها واجب است مگر در موارد زیر:

1. خون کم.
2. چرک کم.
3. چیزیکه دارای خون جهنده نباشد (مانند مگس و مورچه وغیره). چیزیکه دارای خون جهنده نباشد هرگاه بظرفی بیفتد و بمیرد آن را نجس نمی‌کند.

همه جانورها پاکند جز سگ و خوک و هرچه از آنها و یا یکی از آنها متولد شده باشد -همه مردارها نجسند جز ماهی و ملخ و بنی آدم- ظرفی که سگ و خوک بداخل آن دهن گذاشته باشد واجب است به 7 آب شسته شود و یکی از آنها با گل آمیخته باشد (البته 7 مرتبه پس از ازاله نجاست. ممکن است برای از بین بردن نجاست احتیاج به 3 و 4 آب باشد که یک مرتبه محسوب می‌شود) – برای جانورهای دیگر یک دفعه است که آب بر آن جاری شود- ولی اگر 3 مرتبه باشد بهتر است و هرگاه شراب خودبخود سرکه شود پاک می‌گردد (ظرف آن هم پاک می‌شود ) ولی اگر بوسیله گذاشتن دارو باشد نجس است (ظرف آن نیز نجس است)».

**فصل:** «ويَخْرُجُ مِنَ الفَرْجِ ثَلاَثَةُ دِمَاءٍ دَمُ الحَيْضِ والنِّفَاسِ والْاِستِحَاضَةِ فَالْحَيْضُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ مِنْ فَرْجِ الْمَرْأَةِ عَلَی سَبِيْلِ الصِّحَّةِ مِنْ غَيْرِ سَبَبِ الْوِلاَدَةِ ولَوْنُهُ أَسْوَدُ مُحْتَدِمٌ لذَّاعٌ والنِّفَاسُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ عَقِبَ الْوِلاَدَةِ والاِسْتِحَاضَةُ هُوَ الدَّمُ الْخَارِجُ فی غَيْرِ أَيَّامِ الْحَيْضِ والنِّفَاسِ وأَقَلُّ الْحَيْضِ يَوْمٌ ولَيلةٌ وأَکْثَرُهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً وغَالِبُهُ سِتٌّ أَوْ سَبْعٌ وأَقَلُّ النِّفَاسِ لَحْظَةٌ وأَکْثَرُهُ سِتُّونَ يَوْماً وغَالِبُهُ أَرْبَعُونَ وأَقَلُّ الطُّهْرِ بَيْنَ الْحَيْضَتَيْنِ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً ولاَحَدَّ لِأَکثَرَهِ وأَقَلُّ زَمَنٍ تَحِيضُ فِيهِ الْمَرْأَةُ تِسْعُ سِنِيْنَ وأَقَلُّ الْحَمْلِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وأَکْثَرُهُ أَرْبَعُ سِنِيْنَ وغَالِبُهُ تِسْعَةُ أَشْهُرٍ ويَحْرُمُ بِالْحَيْضِ والنِّفَاسِ ثَمَانِيَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ والصَّومُ وقِرَاءَةُ القُرْآنِ ومَسُّ الْمُصْحَفِ وحَمْلُهُ ودُخُولُ الْمَسْجِدِ والطَّوَافُ والْوَطءُ والاِسْتِمْتَاعُ بِمَا بَيْنَ السُّرَّةِ والرُّکبَةِ ويَحْرُمُ عَلَی الْجُنُبِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ وقِرَاءَةُ القُرْآنِ ومَسُّ الْمُصْحَفِ وحَمْلُهُ والطَّوَافُ واللُّبْثُ فی المَسجِدِ ويَحْرُمُ عَلَی الْمُحْدِثِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ الصَّلاَةُ والطَّوَافُ ومَسُّ الْمُصْحَفِ وحَمْلُهُ».

« از فرج زن سه نوع خون خارج می‌شود:

1. خون حیض «عادت شرعی».
2. خون نفاس «زائیدن».
3. خون استحاضه.

 خون حیض خونی است که در حال تندرستی و بدون زائیدن از فرج زن خارج می‌شود و رنگ آن سیاه مایل به قرمز و سوزان است. نفاس خونی است که بعد از زائیدن خارج می‌شود (پس خونی که قبل از کودک و یابا آن خارج می‌شود نفاس نیست)

-استحاضه خونی است که در غیر روزهای حیض و نفاس از فرج زن خارج می‌شود- حداقل حیض یک شبانه روز است و حد اکثر آن 15روز است غالب آن 6 یا 7 روز است - حد اقل نفاس (خون زائیدن یک لحظه است و حد اکثر آن 60 روز و غالب آن40 روز است - حد اقل پاکی در بین دو حیض 15روز و حد اکثر آن معلوم نیست – کم‌ترین مدتی که زن در آن دچار حیض می‌شود 9 سالگی است. حد اقل حمل (مدت زائیدن ) 6 ماه است و حد اکثر آن 4-سال است و غالب آن 9 ماه است.

برای زنیکه در حیض یا نفاس باشد هشت چیز حرام است:

1. نماز.
2. روزه.
3. خواندن قرآن.
4. دست زدن به قرآن و برداشتن آن.
5. داخل شدن به مسجد.
6. طواف.
7. جماع.
8. استمتاع بین ناف و زانو.

و بر شخص جنب پنج چیز حرام است:

1. نماز.
2. خواندن قرآن.
3. دست زدن به قرآن وحمل آن.
4. طواف.
5. ماندن در مسجد.

بر شخص بی‌وضو سه چیزحرام است:

1. نماز.
2. طواف.
3. دست زدن به قرآن و حمل آن.

کتاب الصلاة

«الصَّلاَةُ الْمَفْرُوضَةُ خَمْسٌ الظُّهْرُ وأَوَّلُ وَقْتِهَا زَوَالُ الشَّمْسِ وآخِرُهُ إِذَا صَارَ ظِلُّ کُلِّ شَیْءٍ مِثْلَهُ بَعْدَ ظِلِّ الزَّوَالِ والْعَصْرُ وأَوَّلُ وَقْتِهَا الزِّيَادَةُ عَلَی ظِلِّ الْمِثْلِ وآخِرُهُ فی الاخْتِيَارِ إِلَی ظِلِّ الْمِثْلَيْنِ وفی الْجَوَازِ إِلَی غُرُوبِ الشَّمْسِ والْمَغرِبُ ووَقْتُهَا وَاحِدٌ وهُوَ غُرُوبُ الشَّمْسِ وبِمِقْدَارِ مَا يُؤَذِّنُ ويَتَوْضأُ ويَسْتُرُ الْعَوْرَةَ ويُقِيْمُ الصَّلاَةَ ويُصَلِّی خَمْسَ رَکَعَاتٍ والْعِشَاءُ وأَوَّلُ وَقتِهَا إِذَا غَابَ الشَّفَقُ الأَحْمَرُ وآخِرُهُ فی الاخْتِيَارِ إِلَی ثُلْثِ اللَّيْلِ وفی الْجَوَازِ إِلَی طُلُوعِ الْفَجْرِ الثَّانِی والصُّبْحُ وأَوَّلُ وَقتِهَا طُلُوعُ الْفَجْرِ الثَّانِی وآخِرُهُ فی الاِخْتِيَارِ إِلَی الإِسْفَارِ وفی الْجَوَازِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ».

کتاب نماز

«نماز‌های فرض پنج است:

1. نماز ظهر: و اول وقت آن مائل شدن آفتاب است از وسط آسمان بحسب ظاهر و آخر آن هنگامی است که سایه هر چیز مساوی آن شود بجز سایه زوال (تقریباً چند دقیقه از نصف النهار بگذرد).
2. نماز عصر: و اوّل آن هنگامی است که سایه هر چیز بیشتر از یک برابر خود شود و وقت برگزیده آن موقعی است که سایه هر شخصی دو برابر شود و وقت جواز آن تا غروب آفتاب است.
3. نماز مغرب: دارای یک وقت و آن پنهان شدن آفتاب است و وقت دوام آن به اندازه انجام اعمال زیر است= گفتن یک اذان و گرفتن یک وضو و پوشیدن ستر عورت و گفتن یک اقامه و گزاردن پنج رکعت نماز.
4. نماز عشاء: و اول وقت آن پنهان شدن شفق قرمز و آخر وقت گزیده آن تا زمانی که یک سوم شب بگذرد و وقت جواز آن تا طلوع فجر دوم و آن را فجر صادق گویند و فجر صادق وقتی است که نور آن سراسر افق را از حیث عرض فرا می‌گیرد ولی فجر کاذب از حیث طول افق را فرا می‌گیرد و بعداً باز تیره می‌شود.
5. نماز صبح: و اول وقت آن طلوع فجر دوم و وقت برگزیده آن تا روشن شدن صبح و وقت جواز آن تا طلوع آفتاب است».

**فصل:** «وشَرَائِطُ وُجُوبُ الصَّلاَةِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ الإِسْلاَمُ والبُلُوغُ والْعَقْلُ وهُوَ حَدُّ التَّکْلِيْفِ والصَّلَوَاتُ الْمَسْنُونَاتُ خَمْسٌ الْعِيْدَانِ والْکُسُوفَانِ والاِسْتِسْقَاءُ والسُّنَنُ التَّابِعَةُ لِلْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشَرَ رَکْعَةً رَکْعَتَا الْفَجْرِ وأَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ ورَکْعَتَانِ بَعْدَهُ وأَرْبَعٌ قَبْلَ العَصْرِ ورَکْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وثَلاَثٌ بَعْدَ الْعِشَاءِ يُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ وثَلاَثُ نَوَافِلَ مُؤَکَّدَاتٌ صَلاَةُ اللَّيْلِ وصَلاَةُ الضُّحَی وصَلاَةُ التَّرَاويْحِ».

**فصل:** «وشَرَائِطُ الصَّلاَةِ قَبْلَ الدُّخُولِ فِيْهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ طَهَارَةُ الأَعْضَاءِ مِنَ الْحَدَثِ والنَّجَسِ وسَتْرُ الْعَوْرَةِ بِلِبَاسٍ طَاهِرٍ والْوُقُوفُ عَلَی مَکَانٍ طَاهِرٍ والْعِلمُ بِدُخُولِ الْوَقْتِ واسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ فی حَالَتَيْنِ فی شِدَّةِ الْخَوْفِ وفی النَّافِلَةِ فِی السَّفَرِ عَلَی الرَّاحِلَةِ».

«شرط‌های وجوب نماز سه چیز است:

1. اسلام.
2. بلوغ،
3. عقل که حدّ و مناط تکلیف است (پس بر دیوانه و بچه واجب نیست).

نمازهای سنت پنج است

1. نماز عید رمضان،
2. نماز عید قربان،
3. نماز خورشید گرفتگی،
4. نماز ماه گرفتگی،
5. نماز باران.

سنت‌های تابع نمازهای فرض(قبلیه و بعدیه) هفده رکعت است:

1- دو رکعت قبل از نماز صبح، 2- چهار رکعت قبل از نماز ظهر، 3- دو رکعت بعد از ظهر، 4- چهار رکعت قبل از عصر، 5- دو رکعت بعد از مغرب، 6- سه رکعت بعد از عشاء که یک رکعت آن را به اسم وتر بخواند (حد اقل وتر یک رکعت و حد اکثر آن یازده رکعت است).

در سه وقت، نماز سنت بسیار پسندیده و مؤکد است:

1. نماز شب،
2. نماز چاشت «حد اقل آن دو رکعت و حد اکثر آن دوازده رکعت است،
3. نماز تراویح «و آن بیست رکعت است در ده سلام در هر شبی از شب‌های ماه رمضان در هردو رکعت نیت سنت یا قیام رمضان را باید بیاورند» وقت آن در بین نماز عشاء و طلوع فجر است».

«شرط‌های نماز قبل از داخل شدن آن پنج چیز است:

1. پاکی اعضا از حَدَث و نجاست،
2. ستر عورت با لباس پاک،
3. ایستادن در جای پاک،
4. عِلم به داخل شدنِ وقت نماز.
5. رو کردن به قبله.

جایز است ترک قبله در دو حالت:

1. در شدّت خوف،
2. در خواندن نماز سنّت برای مسافر سوار».

**فصل:** «وأَرْکَانُ الصَّلاَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رُکْناً النِّيَّةُ والْقِيَامُ مَعَ الْقُدرَةِ وتَکبِيرَةُ الاِحرَامِ وقِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ وبِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِيمِ والرُّکُوعُ والطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ والرَّفعُ والاِعْتَدَالُ والطُّمُأنِيْنَةُ فِيهِ والسُّجُودُ والطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ والْجُلُوسُ بَيْنَ السَّجدَتَينِ والطُّمَأنِيْنَةُ فِيهِ والْجُلُوسُ الأَخِيرُ والتَّشَهُّدُ فِيهِ والصَّلاَةُ عَلَی النَّبِیِّ فِيهِ والتَّسْلِيمَةُ الأُولَی ونِيَّةُ الْخُرُوجِ مِنَ الصَّلاَةِ وتَرتِيْبُ الأَرْکَانِ عَلَی مَا ذَکَرْنَاهُ وسُنَنُهَا قَبْلَ الدُّخُولِ فِيْهَا شَيْئَانِ الأَذَانُ والأقَامَةُ وبَعْدَ الدُّخُولِ فِيْهَا شَيْئَانِ التَّشَهُّدُ الأَوَّلُ والْقُنُوتُ فی الصُّبْحِ وفی الْوِتْرِ فی النِّصْفِ الثَّانِی مِن شَهْرِ رَمَضَانَ وهَيْآتُهَا خَمْسَ عَشَرَةَ خَصْلَةً رَفعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ تَکْبِيرَةُ الإحْرَامِ وعِنْدَ الرُّکُوعِ والرَّفْعِ مِنْهُ ووَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَی الشِّمَالِ والتَّوَجُّهُ والإسْتِعَاذَةُ والْجَهْرُ فی مَوْضِعِهِ والإسْرَارُ فی مَوْضِعِهِ والتَّأْمِيْنُ وقِرَاءَةُ السُّورَةِ بَعْدَ الفَاتِحَةِ والتَّکْبِيْرَاتُ عِنْدَ الرَّفْعِ والْخَفْضِ وقَوْلُ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ والتَّسْبِيْحُ فی الرُّکُوعِ والسُّجُودِ ووَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَی الْفَخِذَيْنِ فی الْجُلُوسِ يَبْسُطُ اليُسْرَی ويَقْبِضُ الْيُمْنَی إِلاَّ الْمُسَبِّحَةَ فَإنَّهُ يُشِيرُ بِهَا مُتَشَهِّداً والإفْتِرَاشُ فی جَمِيعِ الْجَلَسَاتِ والتَّوَرُّكُ فی الْجَلسَةِ الأَخِيْرَةِ والتَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيةُ».

«ارکان نماز هجده چیز است:

1. نیت.
2. ایستادن اگر بتواند،
3. الله اکبر گفتن با نیّت،
4. خواندن سوره فاتحه و بسم الله آیه‌ای است از فاتحه که باید خوانده شود،
5. رکوع،
6. آرام گرفتن در آن،
7. بلند شدن از رکوع،
8. راست ایستادن،
9. سجده،
10. آرام گرفتن در آن،
11. نشستن برای تشهد آخر،
12. نشستن در بین دو سجده،
13. آرام گرفتن در آن،
14. خواندن تشهد،
15. خواندن صلوات در آن،
16. سلام طرف راست،
17. نیت خارج شدن از نماز،
18. ترتیب.

سنّت‌های نماز قبل از داخل شدن نیز دو چیز است: أذان، اقامه. و بعد از داخل شدن دو چیز است:

1. تشهد اول،
2. قُنوت خواندن در نماز صبح و در نماز وتر در نیمه دوم ماه رمضان «وتر بعد از نماز تراویح».

و هیئت‌های نماز هفده چیز است:

1. بلند کردن دو دست هنگام گفتن تکبیرة الاحرام «الله اکبر بعد از نیّت»،
2. (بلند کردن دو دست) هنگام رکوع،
3. (بلند کردن دو دست) موقع بلند شدن از رکوع،
4. گذاشتن دست راست بر چپ،
5. خواندن دعای إستِفتاح،
6. خواندن تَعَوُّذ،
7. خواندن فاتحه با صدای بلند در نمازهای جهری «دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و دو رکعت صبح و نمازهای جمعه و عیدین وغیره»،
8. آهسته خواندن فاتحه در نمازهای سری،
9. گفتن آمین بعد از فاتحه «الحمد»
10. خواندن سوره بعد از فاتحه،
11. گفتن الله اکبر هنگام بلند شدن از رکوع و پایین رفتن بسجود،
12. گفتن سَمِعَ اللهُ لِـمَن حَمِدَهُ هنگام بلند شدن از رکوع،
13. گفتن تسبیح در رکوع و سجود،
14. گذاشتن دو دست بر دو ران در موقع نشستن و انگشت‌های دست چپ را رها و انگشت‌های دست راست را بسته میکند مگر مسبحه «انگشت شهادت در موقع گفتن همزء إلاَّ الله بلند کرده و یک مرتبه آن را حرکت می‌دهد دیگر بدون حرکت آن را نگهداری می‌کند تا موقعیکه سلام می‌دهد»،
15. نشستن در حال افتراش در قعود تشهّد اول «ساق پای چپ را در زیر خود فرش قرار می‌دهد»،
16. متورّک نشستن در حال قعود تشهّد آخر «بر کفل نشسته بطوریکه پای راست بر حال سجده باقی باشد و پای چپ را از زیر پای راست رد کند»،
17. سلام دوّم (سلام اول گفته شد که داخل ارکان است)».

**فصل:** «والْمَرْأَةُ تُخَالِفُ الرَّجُلَ فی خَمْسَةِ أَشْيَاءَ فَالرَّجُلُ يُجَافِی مِرْفَقَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ ويُقَلُّ بَطْنَهُ عَنْ فَخِذَيْهِ فی الرُّکُوعِ والسُّجُودِ ويَجْهَرُ فی مَوضِعِ الْجَهرِ وإِذَا نَابَهُ شَیْءٌ فی الصَّلاَةِ سَبَّحَ وعَوْرَةُ الرَّجُلِ مَا بَيْنَ سُرَّتِهِ ورُکْبَتِهِ والْمَرْأَةُ تَضُمُّ بَعْضَهَا إِلَی بَعْضٍ وتَخْفِضُ صَوتَهَا بِحَضْرَةِ الرِّجَالِ الأَجَانِبِ وإِذَا نَابَهَا شَیْءٌ فی الصَّلاَظِ صَفَّقَتْ وجَمِيْعُ بَدَنِ الْحُرَّةِ عَوْرَةٌ إِلاَّ وَجْهَهَا وکَفَّيْهَا والأَمَةُ کَالرَّجُلِ».

«موارد اختلاف نماز مرد وزن در پنج چیز است:

1. مرد در مواقع رکوع و سجود دو آرنج را از هر دو طرف باید بلند و دور کند.
2. در حال رکوع و سجود مرد باید شکم خود را از دو ران خود بلند نگه دارد،
3. مرد نماز جهر را باید با صدای بلند بخواند یعنی در 2 رکعت اوّل نماز مغرب و در 2 رکعت اوّل نماز عشاء و در دو رکعت نماز صبح و همچنین نمازهای دیگر جهری مانند نماز عیدین وغیره باید بصدای بلند بخواند.
4. هنگامی در نماز دچار مشکلی شود باید تسبیح بگوید یعنی بگوید: سُبحانَ اللهِ «ولی باید به قصد ذکر آن را بخواند و اگر بقصد ذکر و آگاه کردن آن را بخواند گفته‌اند که نماز وی باطل نمی‌شود ولی اگر فقط به قصد آگاه کردن باشد باطل است».
5. عورت مرد بین ناف و زانو است، ولی زن در اعمال بالا، با مرد مخالف است یعنی باید در مواقع رکوع و سجود زن دو آرنج را بلند نکرده شکم را به دو ران خود بچسباند، و در حضور مردان بیگانه نماز جهریه را آهسته بخواند، و هنگامی که مشکلی در نماز پیش آید، در عوض تسبیح کف بزند و تمام بدن زن عورت است جز صورت و دو کف دست و جاریه «کنیزک» مانند مرد، است».

**فصل:** «والَّذِی يُبْطِلُ الصَّلاَةَ أَحَدَ عَشَرَ شَيْأً الْکَلاَمُ الْعَمْدُ والْعَمَلُ الْکَثِيرُ والْحَدَثُ وحُدُوثُ النَّجَاسَةِ وانْکِشَافُ الْعَورَةِ وتَغيِيرُ النِّيَّةِ واسْتِدْبَارُ الْقِبْلَةِ والأَکْلُ والشُّرْبُ والْقَهْقَهَةُ والرِّدَّةُ».

فصل: «یازده چیز نماز را باطل می‌کند:

1. سخن عمدی.
2. حرکات بسیار.
3. حَدَث و بی‌وضو شدن
4. افتادن نجاست بر بدن یا لباس.
5. ظاهر شدن عورت.
6. تغییر نیّت.
7. پشت کردن به قبله.
8. خوردن.
9. آشامیدن.
10. قهقهه.
11. از دین برگشتن.

**فصل:** «ورَکَعَاتُ الْفَرَائِضِ سَبْعَ عَشَرَةَ رَکْعَةً فِيْهَا أَرْبَعٌ وثَلاَثُونَ سَجْدَةً وأَرْبَعٌ وتِسْعُونَ تَکْبِيرَةً وتِسْعُ تَشَهُّدَاتٍ ومَائْةٌ وثَلاَثٌ وخَمْسُونَ تَسْبِيْحَةً وجُمْلَةُ الأَرْکَانِ فی الصَّلاَةِ مَائْةٌ وسِتَّةٌ وعِشْرُونَ رُکْناً فی الصَّبْحِ ثَلاَثُونَ رُکْناً وفی الْمَغرِبِ اثْنَانِ وأَرْبَعُونَ رُکْناً وفی الرُّبَاعِيَّةِ أَرْبَعَةٌ وخَمْسُونَ رُکْناً ومَنْ عَجَزَ عَنِ الْقِيَامِ فی الْفَرِيَضَةِ صَلَّی جَالِساً ومَنْ عَجَزَ عَنِ الْجُلُوسِ صَلَّی مُضْطَجِعاً».

«رکعت‌های فرائض هفده است: در آنها 34 سجده و 9 تکبیر و 9 تشهد و 10سلام و 153 تسبیح وجود دارد. مجموع ارکان نماز 126 است در نماز صبح 30 و در مغرب 44 و در نمازهای چهار رکعتی 54 رکن وجود دارد.

کسی که نتواند در حال ایستادن نماز را انجام دهد در حال نشستن و اگر عاجز باشد از نشستن بر پهلو دراز کشیده نماز خود را بخواند».

**فصل:** «والْمَتْرُوكُ مِنَ الصَّلاَةِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ فَرْضٌ وسُنَّةٌ وهَيْئَةٌ فَالْفَرْضُ لاَ يَنُوبُ عَنْهُ سُجُودُ السَّهْوِ بَلْ إِنْ ذَکَرَهُ والزَّمَانُ قَرِيْبٌ أَتَی بِهِ وبَنَی عَلَيهِ وسَجَدَ لِلسَّهْوِ والسُّنَّةُ لاَ يَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ التَّلَبُّسِ بِالْفَرضِ لَکِنَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا والهَيْئَةُ لاَيَعُودُ إِلَيْهَا بَعْدَ تَرْکِهَا ولاَ يَسْجُدُ لِلسَّهْوِ عَنْهَا وإِذَا شَكَ فی عَدَدِ مَا أَتَی بِهِ مِنَ الرَّکَعَاتِ بَنَی عَلَی الْيَقِيْنِ وهُوَ الأَقَلُّ وسَجَدَ لِلسَّهْوِ وسُجُودِ السَّهْوِ سُنَّةٌ ومَحَلُّهُ قَبْلَ السَّلاَمِ».

«ممکن است سه چیز در نماز فراموش گردد:

1. فرض،
2. سنّت،
3. هیئت.

سجده سهو فرض را جبران نمی‌کند اگر زود متذکر شود برگردد و از جائیکه آن را ترک نموده از نو شروع کند و بعداً به سجده سهو بپردازد و اگر متروک سنّت باشد بعد از شروع به فرض برگشتن روا نیست ولی می‌تواند آن را به سجده سهو جبران کند و برگشت برای ترک هیئت روا نیست و سجده سهو هم نمی‌خواهد، تردید در عدد رکعات مستلزم است از جائی شروع کند که یقین و حداقل است و بعد از آن سجده سهو ببرد (سجده سهو سنت و محل آن قبل از سلام است)».

**فصل:** «وخَمْسَةُ أَوْقَاتٍ لاَ يُصَلَّی فِيهَا إِلاَّ صَلاَةٌ لَهَا سَبَبٌ بَعْدَ صَلاَةِ الصُّبْحِ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ وعِنْدَ طُلُوعِهَا حَتَّی تَتَکَامَلَ وتَرْتَفِعَ قَدْرَ رُمْحٍ وإِذَا اسْتَوَتْ حَتَّی تَزُولَ وبَعْدَ صَلاَةِ الْعَصرِ حَتَّی تَغْرُبَ الشِّمْسُ وعِنْدَ الْغُرُوبِ حَتَّی يَتَکَامَلَ غُرُوبُهَا».

«در پنج وقت نماز‌گزاردن کراهت دارد: مگر اینکه سببی داشته باشد «مانند نماز فوت شده، نماز باران نماز گرفتگی ماه و خورشید».

1. بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب.
2. در موقع طلوع آفتاب تا مقدار یک نیزه بلند شدن آن.
3. زمانیکه آفتاب در وسط آسمان باشد تا زوال.
4. بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.
5. از غروب تا پنهان شدن آفتاب بطور کامل».

**فصل:** «وصَلاَةُ الْجَمَاعَةِ سُنَّةٌ مُؤَکَّدَةٌ وعَلَی الْمَأْمُومِ أَن يَنْوِیَ الاِئْتِمَامَ دُونَ الإمَامِ ويَجُوزُ أَنْ يأتَمَّ الْحُرُّ بِالْعَبْدِ والْبَالِغُ بِالْمُرَاهِقِ ولاَ تَصِحُّ قُدْوَةُ رَجُلٍ بِامرَأَةِ ولاَ قَارِیءٍ بِأُمِّیِّ وأَیُّ مَوْضِعٍ صَلَّی فِی الْمَسجِدِ بِصَلاَةِ الإمَامِ فِيهِ وهُوَ عَالِمٌ بِصَلاَتِهِ أَجْزَأَهُ مَالَمْ يَتَقَدَّمْ عَلَيْهِ وإِنْ صَلَّی فِی الْمَسجِدِ والْمَأمُومُ خَارِجَ الْمَسجِدِ قَرِيْباً مِنْهُ وهُوَ عَالِمٌ بِصَلاَتِهِ ولاَ حَائِلَ هُنَاكَ جَازَ».

«نماز جماعت سنت مؤکّد است نیّت متابعت بر مأموم واجب است اما بر امام نیّت امامت واجب نیست اقتدا کردن آزاد به بنده رواست و همچنان اقتدای بالغ بمُراهق (نوجوان و نوبالغ) اقتدای مرد به زن و اقتدای باسواد به بی‌سواد درست نیست. اقتدای مأموم به امام در هر جای از مسجد گرچه خیلی دور باشد بشرطی که به حرکات وی عالم باشد رواست مگر اینکه در جلو امام باشد وهرگاه مأموم در خارج مسجد به امام داخل مسجد اقتدا کند بشرطی که حائل در بین نباشد و به حرکات وی آشنا باشد رواست».

**فصل:** «ويَجُوزُ لِلمُسَافِرِ قَصْرُ الصَّلاَةِ الرُّبَاعِيَّةِ بِخَمْسِ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ سَفَرُهُ فی غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وأَنْ تَکُونَ مَسَافَتُهُ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخَاً وأَنْ يَکُونَ مُؤَدِّياً لِلصَّلاَةِ الرُّبَاعِيَّةِ وأَنْ يَنْوِیَ الْقَصْرَ مَعَ الإِحْرَامِ وأَنْ لاَ يَأتَمَّ بِمُقِيمٍ ويَجُوزُ لِلمُسَافِرِ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ الظُّهْرِ والْعَصْرِ فی وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ وبَيْنَ الْمَغرِبِ والْعِشَاءِ فِی وَقْتِ أَيِّهِمَا شَاءَ ويَجُوزُ لِلحَاضِرِ فی الْمَطَرِ أَنْ يَجْمَعَ بَينَهُمَا فی وَقْتِ الأُولَی مِنْهُمَا».

«کوتاه کردن نماز چهار رکعتی برای مسافر به پنج شرط رواست:

1. مسافرتش معصیت نباشد،
2. از شانزده فرسخ کم‌تر نباشد،
3. چهار رکعتی حاضر باشد نه چهار رکعتی فوت شده یا چهار رکعتی که در مسافرت قصر فوت شده باشد،
4. آوردن نیّت قصر با تکبیرة الاحرام،
5. اقتدا به مقیم نکرده باشد.

جمع کردن بین ظهر و عصر و همچنان مغرب و عشاء خواه جمع تقدیم و خواه جمع تأخیر «عصر را با ظهر و عشاء را با مغرب یا بالعکس» برای مسافر حائز شرائط مذکور در قصر جائز است یعنی می‌تواند نماز عصر را با ظهر یا ظهر را با عصر،ذ عشاء را با مغرب یا مغرب را با عشاء بخواند. جمع تقدیم یعنی خواندن نمازهای عصر با ظهر و عشاء با مغرب در مواقع ریزش باران برای مقیم غیر مسافر هم جائز است ولی جمع تأخیر در حضر جائز نمی‌باشد.

**فصل:** «وشَرَائِطُ وُجُوبِ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الإِسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والذُّکُورِيَّةُ والصِّحَّةُ والاِسْتِيطَانُ وشَرَائِطُ فِعلِهَا ثَلاَثَةٌ أَنْ تَکُونَ الْبَلَدُ مِصْراً أَوْ قَرْيَةً أَنْ يَکُونَ الْعَدَدُ أَربَعِيْنَ مِنْ أَهْلِ الجُمُعَةِ وأَنْ يَکُونَ الْوَقتُ بَاقِياً فَان خَرَجَ الْوَقْتُ أَوْ عُدِمَتِ الشُّرُوطُ صُلِّيَتْ ظُهْراً وفَرَائِضُهَا ثَلاَثَةٌ خُطْبَتَانِ يَقُومُ فِيهِمَا ويَجْلِسُ بَيْنَهُمَا وأَنْ تُصَلَّی رَکْعَتَانِ فی جَمَاعَةٍ وهَيأَتُهَا أَرْبَعُ خِصَالٍ والْغُسلُ وتَنْظِيْفُ الْجَسَدِ ولُبْسُ الثِّيَابِ الْبِيْضِ وأَخْذُ الظُّفْرِ والطِّيْبُ ويُسْتَحَبُّ الإنْصَاتُ فی وَقْتِ الْخُطْبَةِ ومَنْ دَخَلَ والإمَامُ يَخْطُبُ صَلَّی رَکْعَتَيْنِ خَفِيْفَتَيْنِ ثُمَّ يَجْلِسُ».

«شرط‌های وجوب نماز جمعه هفت می‌باشد:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. ذکوریّت،
6. تندرستی،
7. متوطّن بودن(اهل آنجا بوده و مسافر نباشد).

شرط‌های صحت انجام جمعه سه می‌باشد:

1. در شهر یا در روستا باشد،
2. چهل نفر جامع الشرائط حاضر باشند،
3. برای انجام جمعه وقت مانده باشد «قضا نباشد» در صورت نبودن یکی از شرائط فوق نماز ظهر خوانده می‌شود.

فرض‌های نماز جمعه سه چیز است:

1. خواندن دو خطبه در حال ایستادن،
2. نشستن در بین آنها،
3. دو رکعت با جماعت خوانده شود.

هیئات جمعه چهار خصلت است:

1. غسل جمعه،
2. نظافت بدن،
3. پوشیدن لباس سفید،
4. ناخن گرفتن و عطر زدن.

متوجه شدن و گوش دادن به خطبه و تکلم نکردن مستحب است، هنگام خواندن خطبه اگر کسی وارد مسجد شود دو رکعت خفیف سنّت جمعه بخواند آنگاه نشسته متوجه خواندن خطبه می‌شود».

**فصل:** «وصَلاَةُ الْعِيْدَينِ سُنَّةٌ مُؤَکَّدَةٌ وهِیَ رَکْعَتَانِ يُکَبِّرُ فی الأُولَی سَبْعاً سِوَی تَکْبِيرَةِ الإحْرَامِ وفی الثَّانِيَةِ خَمْساً سِوَی تَکْبِيرَةِ الْقِيَامِ ويَخْطُبُ بَعْدَهَا خُطْبَتَينِ يُکَبِّرُ فی الأُولَی تِسْعاً وفی الثَّانِيَةِ سَبْعاً ويُکَبِّرُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ لَيْلَةِ الْعِيْدِ إلَی أَنْ يَدْخُلَ الإمَامُ فی الصَّلاَةِ وفی الأَضْحَی خَلْفَ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ مِنْ صُبْحِ يَوْمِ عَرَفَةَ إلَی الْعَصْرِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ».

«نماز دو عید سنت مؤکده: و آن دو رکعت است در رکعت اول هفت مرتبه تکبیر به جز تکبیر احرام و در رکعت دوم پنج تکبیر به جز تکبیر قیام گفته می‌شود، بعد از اتمام نماز باید دو خطبه بخواند و در آغاز خطبه اول نُه تکبیره و در خطبه دوم هفت تکبیر خوانده می‌شود. و از غروب آفتاب شب عید فطر تا موقعیکه امام داخل مسجد می‌شود برای مرد و زن حاضر و مسافر در منزل‌ها و راه‌ها و بازارها تکبیر گفتن سنت است، و در عید قربان از صبح روز عرفه تا عصر آخر ایام التشریق بعد از نمازهای فرض تکبیر گفتن سنت است». و صیغه جلیله آن این است: «اللهُ أَکبَرُ اللهُ أَکبَرُ اللهُ أَکبَرُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ اللهُ أَکبَرُ اللهُ أَکبَرُ وللهِ الحَمدُاللهُ اللهُ أَکبَرُ کَبِیراً والحَمدُ للهِ کَثِیراً وسُبحَانَ اللهِ بُکرَةً وأَصِیلاً لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحدَهُ صَدَقَ وَعدَهُ ونَصَرَ عَبدَهُ وأَعَزَّ جُندَهُ وهَزَمَ الأَحزابِ وَحدَهُ».

فصل:«وصَلاَةُ الْکُسُوفِ سُنَّةٌ مِؤَکَّدَةٌ فَإِنْ فَاتَتْ لَمْ تُقْضَ ويُصَلَّی لِکُسُوفِ الشَّمْسِ وخُسُوفِ الْقَمَرِ رَکْعَتَانِ فی کُلِّ رَکْعَةٍ قِيَامَانِ يُطِْيلُ الْقَرَاءَةَ فِيْهِمَا ورُکُوعَانِ يُطِيلُ التَّسْبِيحَ فِيهِمَا دُونَ السُّجُودِ ويَخْطُفُ بَعْدَهَا خُطْبَتَينِ ويُسِرُّ فی کُسُوفِ الشَّمْسِ ويَجْهَرُ فی خُسُوفِ الْقَمَرِ».

«نماز گرفتن ماه و خورشید سنّت مؤکده است و در صورت فوت قضا ندارد: این نمازها هرکدام دو رکعت است در هر رکعت دو قیام و دورکوع است و طول دادن به هر دو لازم است، ولی سجود آنها مختصر است و بعد از سلام گفتن دو خطبه خوانده می‌شود و نماز گرفتگی آفتاب را با صدای آهسته و نماز گرفتگی ماه را با صدای بلند باید خواند».

**فصل:** «وصَلاَةُ الاِسْتِسْقَاءِ مَسْنُونَةٌ فَيَأْمُرُهُمْ الإِمَامُ بِالتَّوْبَةِ والصَّدَقَةِ والْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ ومُصَالَحَةِ الأَعْدَاءِ وصِيَامِ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ ثُمَّ يَخْرُجُ بِهِمْ فی اليَوْمِ الرَّابْعِ فی ثِيَابٍ بِذْلَةٍ واسْتِکَانَةٍ وتَضَرُّعٍ ويُصَلِّی بِهِمْ رَکْعَتَينِ کَصَلاَةِ الْعِيدَينِ ثُمَّ يَخْطُبُ بَعْدَهُمَا ويُحَوِّلُ رِدَاءَهُ ويُکْثِرُ مِنَ الدُّعَاءِ والإسْتِغْفَارِ ويَدْعُوبِدُعَاءِ رَسُولِ اللهِ وهُوَ اللَّهُمَّ اجْعَلهَا سُقْيَا رَحْمَةٍ ولاَ تَجْعَلهَا سُقْيَا عَذَابٍ ولاَ مَحْقٍ ولاَ بَلاَءٍ ولاَ هَدْمٍ ولاَ غَرَقٍ اللَّهُمَّ عَلَی الضِّرَابِ والآکَامِ ومَنَابِتِ الشَّجَرِ وبُطُونِ الأَوْدِيَةِ اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا ولاَ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثاً مُغِيْثاً هَنِيْئَاً مَرِيْئَاً مَرِيْعاً سَحَّاً عَامَّاً غَدَقاً طَبَقاً مُجَلِّلاً دَائِماً إلَی يَوْمِ الدِّيْنِ اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ ولاَ تَجْعَلنَا مِنَ القَانِطِينَ اللَّهُمَّ إِنَّ بِالْعِبَادِ والْبِلاَدِ مِنَ الْجَهْدِ والْجُوعِ والضَّنْكِ مَا لاَ نَشْکُو إِلاَّ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ أَنْبِت لَنَا الزَّرْعَ وأَدِرَّلَنَا الضَّرْعَ وأَنْزِل عَلَيْنَا مِنْ بَرَکَاتِ السَّمَاءِ وأَنْبِتْ لَنَا مِنْ بَرَکَاتِ الأَرْضِ واکْشِفْ عَنَّا مِنَ الْبَلاَءِ مَالاَ يَکْشِفْهُ غَيْرُكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ إِنَّكَ کُنْتَ غَفَّاراً فَأَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَاراً ويَغْتَسِلُ فی الْوَادِی إِذَا سَالَ ويُسَبِّحُ لِلرَّعْدِ والْبَرْقِ».

«نماز باران برای مقیم یا مسافر: در هنگام احتیاج سنت است و باید امام، مأموم خود را به توبه و انابت و صدقه و ظلم نکردن و آشتی با دشمنان وادار نماید و سه روز روزه بدارند و روز چهارم با زبان روزه آنان را به بیرون شهر یا روستا برد با لباس‌های کار و بدون آرایش و با کمال ذلت و خواری و در حال گریه و زاری و مانند نماز عید دو رکعت نماز بگذارند و بعد از آن دو خطبه خوانده شود و امام لباس خود را وارونه کند و مأمومین هم او را پیروی نماید و بسیار دعای استغفار را بخوانند و امام دعای مأثور زیر را قرائت کند.

«ترجمه دعای باران»: خداوندا این باران را باران رحمت گردان نه باران عذاب، و نه مایه از بین بردن و نه باران بلا، و نه سبب ویران ساختن، و نه باران غرق کردن. خداوندا آن را بر تپه‌ها وکوهها و باغ‌ها ودرون درّها بباران. خداوندا آن را بر زمین‌های اطرافمان بباران، و نه بر شهرها و روستاهایمان.

خداوندا بارانی عطا کن فریادرس، پاکیزه، رویاننده، شدید، فراگیر، فراوان، فروگیرنده، باشکوه، و مداوم تا روز قیامت.

خداوندا بر ما باران عطا کن و ما را از جمله نا امیدان قرار نده.

خداوندا بندگان ومملکت‌ها دچار رنج و گرسنگی و تنگی هستند که شکایت از آن را جز به نزد تو نمی‌برم.

خداوندا برایمان زراعت برویان و پستان‌های دام‌ها شیرده گردان، و از برکات آسمان بر ما فرود آور، و برکات زمین را برای ما برویان، و بلاهائی را که جز تو کسی آنها را برطرف نمی‌کند از ما بردار.

خداوندا از تو آمرزش می‌خواهیم زیرا تو بخشاینده‌ای پس ابر باران ریز را بر سرمان بفرست.

پس اگر باران بارید از آن غسل کند و در هنگام رعد و برق تسبیح بگوید».

**فصل:** «وصَلاَةُ الْخَوفِ عَلَی ثَلاَثَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا أَنْ يَکُونَ الْعَدُوُّ فی غَيْرِ جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيُفَرِّقُهُمْ الإِمَامُ فِرْقَتَينِ فِرْقَةً تَقِفُ فی وَجْهِ الْعَدُوِّ وفِرْقَةً خَلْفَهُ فَيُصَلِّی بِالْفِرْقَةِ الَّتِی خَلْفَهُ رَکْعَةً ثُمَّ تُتِمُّ لِنَفْسِهَا وتَمْضِی إِلَی وَجْهِ الْعَدُوِّ وتَأْتِی الطَّائِفَةُ الأُخْرَی فَيُصَلِّی بِهَا رَکْعَةً وتُتِمُّ لِنَفْسِهَا ويُسَلِّمُ بِهَا والثَّانِی أَنْ يَکُونَ فی جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيَصُفُّهُمُ الإِمَامُ صَفِّيْنِ ويُحْرِمُ بِهِمْ فَإِذَا سَجَدَ سَجَدَ مَعَهُ أَحَدُ الصَّفَّينِ ووَقَفَ الصَّفُّ الآخَرُ يَحْرُسُهُم فَإِذَا رَفَعَ سَجَدُوا ولَحَقُوهُ والثَّالِثُ أَنْ يَکُونَ فی شِدَّةِ الْخَوفِ والْتِحَامِ الْحَربِ فَيُصَلِّی کَطْفَ أَمْکَنَهُ رَاجِلاً أَوْ رَاکِباً مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وغَيْرَ مُسْتَقْبِلٍ لَهَا».

«نماز ترس سه نوع است:

1. دشمن در طرف قبله نباشد. در این صورت امام آنان را دو قسم می‌کند. یک قسمت از آنها در مقابل دشمن ایستاده و دیگری در پشت امام، و امام برای آنان یک رکعت می‌خواند و هنگامی که برای رکعت دوم بلند می‌شود مأمومین نیت مفارقت را آورده و برای خود رکعت دوم را می‌خوانند و روبروی دشمن حرکت می‌کنند پس دسته دیگر آمده و به امام اقتدا نموده با او یک رکعت می‌خوانند پس امام سلام می‌دهد و آنان رکعت دوم را به تنهائی می‌خوانند.
2. دشمن در طرف قبله است. در این صورت، امام آنان را دو صف می‌کند و هر دو صف به وی اقتدا می‌نمایند. با سجده رفتن امام یکی از دو صف او را پیروی می‌کنند و صف دیگر ایستاده آنان را نگهبانی می‌کنند پس امام از سجده بلند شده و صف دیگر به سجده رفته و پس از اتمام سجده بلند شده رکعت دوم را با امام می‌خوانند.
3. در شدت اختلاط و آمیزش که نتوانند جنگ را ترک کنند و پیاده شوند و پیاده نتواند از جبهه جنگ منحرف شود در اینصورت هر کس هر طوری بوده نماز خود را انجام می‌دهد در حال سواری، پیاده، رو به قبله، رو به مشرق، مغرب، و در این صورت حرکات زیاد و عمل کثیر رواست».

**فصل:** «ويَحْرُمُ عَلَی الرِّجَالِ لُبْسُ الْحَرِيرِ والتَّخَتُّمُ بِالذَّهَبِ ويَحِلُّ لِلنِّسَاءِ وقَلِيْلُ الذَّهَبِ وکَثِيرُهُ فی التَّحْرِيمِ سَوَاءٌ وإِذَا کَانَ بَعْضُ الثَّوْبِ إِبْرِيسَماً وبَعْضُهُ قُطْناً أَو کَتَّاناً جَازَ لُبْسُهُ مَا لَمْ يَکُنِ الإِبْرِيسَمُ غَالِباً».

«پوشیدن لباس ابریشمی و استعمال انگشتر طلا برای مرد ناروا و برای زن رواست، طلای زیاد یا کم در حرمت یکسان است ولی در لباس ابریشمی اگر مواد غیر ابریشمی آن بیشتر باشد حلال است».

**فصل:** «ويَلْزَمُ فی الْمَيِّتِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ غُسْلُهُ وتَکْفِيْنُهُ والصَّلاَةُ عَلَيْهِ ودَفْنُهُ واثْنَانِ لاَ يُغَسَّلاَنِ ولاَ يُصَلَّی عَلِيهِمَا الشَّهِيدُ فی مَعْرَکَةِ الْمُشْرِکِينَ والسِّقْطُ الَّذِی لَمْ يَسْتَهِلَّ صَارِخاً ويُغَسَّلُ الْمَيِّتُ وِتْراً ويَکُونُ فی أَوَّلِ غُسْلِهِ سِدْرٌ وفی آخِرِهِ شَیْءٌ مِنْ کَافُورٍ ويُکَفَّنُ فی ثَلاَثَةِ أَثْوَابٍ بِيْضٍ لَيْسَ فِيْهَا قَمِيصٌ ولاَ عِمَامَةٌ ويُکَبَّرُ عَلَيْهِ أَرْبَعُ تَکْبِيرَاتٍ يَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ بَعْدَ الأُولَی ويُصَلِّی عَلَی النَّبِیِّ بَعْدَ الثَّانِيَةِ ويَدْعُو لِلمَيِّتِ بَعْدَ الثَّالِثَةِ فَيَقُولُ اللَّهُمَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدَيْكَ خَرَجَ مِن رَوْحِ الدُّنْيَا وَسِعَتِهَا ومَحْبُوبُهُ وأَحِبَّاؤُهُ فِيهَا إِلَی ظُلْمَةِ الْقَبرِ ومَا هُوَ لاَقِيهِ کَانَ يَشْهَدُ أَنْ لاَإِلَهَ إِلاَّ أَنتَ وَحْدَكَ لاَشَرِيكَ وأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُكَ ورَسُولُكَ وأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اللَّهُمَّ إِنَّهُ نَزَلَ بِكَ وأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وأَصْبَحَ فَقِيْراً إِلَی رَحمَتِكَ وأَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذَابِهِ وقَدْ جِئْنَاكَ رَاغِبِينَ إِلَيْكَ شُفَعَاءَ لَهُ اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فی إِحْسَانِهِ وإِنْ کَانَ مُسِيئَاً فَتَجَاوَز عَنْهُ ولَقِّهِ بِرَحْمَتِكَ رِضَاكَ وَقِهِ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وعَذَابَهُ وافْسَحْ لَهُ فی قَبْرِهِ وجَافِ الأَرْضَ عَنْ جَنْبَيهِ ولَقِّهِ بِرَحمَتِكَ الأَمْنَ مِنْ عَذَابِكَ حَتَّی تَبْعَثَهُ آمِناً إِلَی جَنَّتِكَ بِرَحمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. ويَقُولُ فی الرَّابِعَةِ اللَّهُمَّ لاَ تَحْرِمنَا أَجْرَهُ ولاَ تَفتِنَّا بَعْدَهُ وَاغْفِرْلَنَا ولَهُ ويُسَلِّمُ بَعْدَ الرَّابِعَةِ، ويُدْفَنُ فی لَحْدٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ ويُسَلُّ مِنْ قِبَلِ رأْسِهِ بِرِفْقٍ ويَقُولُ الَّذِی يُلْحِدُهُ بِسْمِ اللهِ وعَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ ويُضْجَعُ فی الْقَبْرِ بَعْدَ أَنْ يُعَمَّقَ قَامَةً وبَسْطَةً ويُسَطَّحُ الْقَبْرُ ولاَ يُبْنَی عَلَيْهِ ولاَيُجَصَّصُ ولاَبَأْسَ بِالْبُکَاءِ عَلَی الْمَيِّتِ مِنْ غَيْرِ نَوْحٍ ولاَشَقِّ جَيْبٍ ويُعَزَّی أَهلُهُ إِلَی ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ مِنْ دَفْنِهِ ولاَيُدْفَنُ اثْنَانِ فی قَبْرٍ إِلاَّ لِحَاجَةٍ».

«برای مرده چهار چیز لازم است:

1. شستن،
2. تکفین،
3. نماز،
4. دفن کردن.

برای دو صنف از مردگان غسل و نماز صورت نمی‌گیرد:

1. شهید در جنگ با کافران،
2. سقطی که هنگام پیدا شدن مرده و دارای صدا نباشد.

مستحب است غُسل مرده فرد باشد (3-5 وغیره) غسل اول سنت است با سدر یا صابون و غسل آخر با مقداری کافور باشد. باید مرده در سه پارچه سفید کفن شود، و در آنها عمامه و پیراهن نباشد. نماز میت عبارت است از چهار تکبیر با تکبیر الاحرام، بعد از تکبیره اول سوره فاتحه را بخواند بعد از تکبیره دوم درود بر پیغمبر بفرستد. بعد از تکبیر سوم این دعا را برای مرده بخواند «بار خدایا این بنده تو و فرزند دو بنده تو است از دنیای فراخ و از دوستان و زن و فرزند خارج شده و وارد گور تنگ و تاریک گشته و او در حال حیات گواهی می‌داد که جز تو معبودی بحق وجود ندارد و یگانه و بی‌شریک و بی‌انبازی و اقرار می‌کرد که محمد فرستاده توست و بنده توست و تو به حال او از ما داناتری بارخدایا این مهمان توست و تو نیاز به شکنجه او نداری و ما با کمال میل به پیشگاه تو آمده‌ایم و تقاضای عفو او را از تو می‌کنیم شفاعت ما را بپذیر. بار خدایا اگر او نیکوکار می‌باشد بر نیکو کاریش بیفزای و اگر بدکار است او را ببخشای و او را به رضای خود برخوردار کن. و او را از فتنه قبر نگهدار. قبر او را بگشای و زمین را از دو پهلوی او دور کن و او را از عذاب خود ایمن گردان تا او را بسلامت بفرستی به بهشت. ای مهربان‌ترین مهربانان. و در تکبیر چهارم بگوید «بار خدایا ما را از اجر او محروم مکن و بعد از او ما را دچار فتنه مگردان. ما و او را بیامرز». و بعد از تکبیر چهارم سلام بدهد. باید مرده را در لحد گذاشت و به آرامی از طرف سر، او را فرود آورند و کسی که او را فرود می‌آورد بگوید: «بِسمِ اللهِ وعَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ» و او را در قبر رو به قبله به طرف راست بخوابانند. عمق قبر نباید از قامت یک مرد معتدل کم‌تر باشد. باید قبر مسطح و با زمین مساوی باشد و نباید آن را از زمین بلند نمود. ساختن ساختمان بر قبر و گچکاری آن روا نیست. گریه کردن بر مرده بدون بلند نمودن صدا و پاره نمودن یقه رواست و تا سه روز مستحب است به خانواده مرده تسلیت گفته شود. دفن کردن دو نفر در یک گور بدون ضرورت روا نیست».

کتاب الزکاة

«تَجُبُ الزَّکَاةُ فِی خَمْسَةِ أَشْيَاءَ وهِیَ الْمَوَاشِی والْأَثمَانُ والزُّرُوعُ والثِّمَارُ وعُرُوضُ التِّجَارَةِ فَأَمَّا الْمَوَاشِی فَتَجِبُ الزَّکَاةُ فِی ثَلاَثَةِ أَجْنَاسٍ مِنْهَا وهِیَ الْإِبِلُ واْلبَقَرُ والْغَنَمُ وشَرَائِطُ وُجُوبِهَا سِتَّةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ والْحُرِّيَّةُ والْمِلْكُ التَّامُّ والنِّصَابُ والْحَوْلُ والْسَوْمُ وأَمَّ الأَثْمَانُ فشئيانِ الذَّهَبُ والْفِضَّةُ وشَرائِطُ وُجُوبْ الزَّکاةِ فِيْهَا خَمْسَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ والْحُرِّيَّةُ الْمِلْكُ التَّامُ والنِّصَابُ والْحَوْلُ وأَمَّا الزُّرُوعُ فَتَجُبُ الزَّکَاةُ فِيْهَا بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ مِمَّا يَزْرَعُهُ الآدَمِيُّونَ وأَنْ يَکُونَ قُوتاً مُدَّخَراً وأَنْ يَکُونَ نِصَاباً وهُوَ خَمْسَةُ أَوسُقٍ لاَقِشْرَ عَلَيْهَا وأَمَّا الثِّمَارُ فَتَجِبُ الزَّکَاةُ فِی شَيْئَيْنِ مِنْهَا ثَمَرَةُ النَّخْلِ وثَمَرَةُ الْکَرْمِ وشَرَائِطُ وُجُوبِ الزَّکَاةِ فِيْهَا أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ والْحُرِيَّةُ والْمِلْكُ التَّامُ والنِّصَابُ وأَمَّا عُرُوضُ التِّجَارَةِ فَتَجِبُ الزَّکَاةُ فِيْهَا بِالشَّرَائِطِ الْمَذْکُورَةِ فِی اْلأَثمَانُ».

کتاب زکات

«زکات در پنج چیز واجب است:

1. از گاو، شتر، گوسفند، بز،
2. از طلا و نقره،
3. از زراعت،
4. از ثمرها،
5. از کالای تجارتی.

شرائط وجوب زکات شش چیز است:

1. اسلام،
2. آزادی،
3. مالکیت تمام و رسیدن به حد نصاب،
4. تکمیل یک سال،
5. چریدن در علفزار مباح.

شرایط وجوب زکات طلا و نقره پنج چیز است:

1. اسلام،
2. آزادی،
3. مالکیت تمام،
4. رسیدن به حد نصاب،
5. تکمیل یکسال.

اما زکات زراعت «گندم، جو، عدس، برنج، ذرت، نخود» به سه شرط است:

1. آن را آدمی کاشته باشد «اگر خود به خود سبز شده باشد دارای زکات نیست».
2. قوت باشد «چیزیکه آدمی با آن زندگی کند».
3. به حد نصاب رسیده باشد و حد نصاب پنج وسق است بدون پوست، «وسق مساوی 60 صاع و هر صاع 1/3-5 رطل است مجموع مساوی 160من است».

زکات ثمر در دو چیز است:

1. خرما،
2. انگور.

و شرط وجوب زکات آنها چهار چیز است:

1. اسلام،
2. آزادی،
3. مالکیت تمام،
4. رسیدن به حد نصاب. عین شرائط طلا و نقره در کالای تجارتی باید رعایت شود».

**فصل:** «وأَوَّلُ نِصَابِ الْإِبِلِ خَمْسٌ وفِيْهَا شَاةٌ وفی عَشْرٍشَاتَانِ وفی خَمْسَ عَشَرَةَ ثَلاَثُ شِيَاهٍ وفی عِشْرِينَ ارْبَعُ شِيَاهٍ وفی خَمْسٍ وعِشْرِينَ بِنْتُ مَخَاضٍ وفی سِتٍّ وثَلاَثِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وفی إِحْدَی وتِسْعِينَ حِقَّتَانِ وفی مَائَهٍ وَاحْدَی وعِشْرِينَ ثَلاَثُ بَنَاتِ لَبُونٍ ثُمَّ فی کُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ وفی کُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ».

«از پنج شتر یک گوسفند از ده شتر دو گوسفند از پانزده شتر سه گوسفند از بیست شتر چهار گوسفند، از بیست و پنج شتر یک شتر ماده دو ساله «بنت مخاض» و از سی و شش شتر یک شتر ماده سه ساله «بنت لبون» و از چهل و شش شتر یک شتر ماده چهار ساله «حِقّه» و از شصت شتر یک ماده شتر چهار ساله «جَذَعَه» و از هفتاد و شش شتر دو ماده شتر سه ساله و از نود و یک شتر دو ماده شتر چهار ساله، و از صد و بیست و یک شتر سه ماده شتر سه ساله و پس از آن از هر چهل شتر یک ماده شتر سه ساله و از هر پنجاه شتر یک ماده شتر چهار ساله باید زکات داد».

**فصل:** «وأَوَّلُ نِصَابِ الْبَقَرِ ثَلاَثُونَ وفِيهَا تَبِيعٌ وفی أَرْبَعِينَ مُسِنَّةٌ وعَلَی هذا أَبَداً فَقِسْ».

«از سی گاو یک گوساله یک ساله «تَبیع» از چهل گاو یک گوساله دو ساله «مُسنّه» بهمین نسبت تا صد و بیست و از صد و بیست گاو سه گاو دو ساله و یا چهار گوساله یک ساله».

**فصل:** «وأَوَّلُ نِصَابِ الْغَنَمِ أَرْبَعُونَ وفِيهَا شَاةٌ جَذَعَةٌ مِنَ الضَّأنِ أَوْ ثَنِيَّةٌ مِنَ الْمَعْزِ وفی مَائَهٍ وَإِحْدَی وعِشْرِينَ شَاتَانِ وفی مَائَتَيْنِ ووَاحِدَةِ ثَلاَثُ شِيَاهٍ وفی أَربَعْمَائَهٍ أَرْبَعُ شِيَاهٍ ثُمَّ فی کُلِّ مِائَهٍ شَاةٌ».

«از چهل گوسفند یک گوسفند دو ساله، از صد و بیست و یک گوسفند، دو گوسفند، و از دویست و یک گوسفند، سه گوسفند، و از چهارصد گوسفند، چهار گوسفند، پس از آن از هر صد گوسفند یک گوسفند داده می‌شود».

**فصل:** «والْخَلِيطَانِ يُزَکِّيَانِ زَکَاةَ اْلوَاحِدِ بِسَبْعِ شَرَائِطٍ إِذَا کَانَ الْمَرَاحُ وَاحِداً والْمَسْرَحُ وَاحِداً والْمَرْعَی وَاحِداً والْفَحْلُ وَاحِداً والْمَشْرَبُ وَاحِداً والْحَالِبُ وَاحِداً ومَوْضِعُ الْحَلْبِ وَاحِداً».

«زکات حیوان دو شريک حکم يک نفر را دارند به هفت شرط زير:

1. اتحاد خوابگاه،
2. چراگاه،
3. گردشگاه،
4. چوپان،
5. فحل،
6. محل آشاميدن
7. دوشنده و جای دوشيدن «اتحاد در امور فوق شرط است»».

**فصل:** «ونِصَابُ الذَّهَبِ عِشْرُونَ مِثْقَالاً وفِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ وهُوَ نِصْفُ مِثْقَالٍ وفِيمَا زَادَ بِحِسَابِهِ ونِصَابُ الْوَرِقِ مِائَتَا دِرْهَمٍ وفِيهِ رُبْعُ الْعُشْرِ وهُوَ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ وفِيمَا زَادَ بِحِسَابِهِ ولاَ تَجِبُ فی الْحُلِیِّ الْمُبَاحِ زَکَاةٌ».

«زکات در بيست مثقال، نيم مثقال که ربع عشر است و هرچه زياد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. حد نصاب وَرِق که نقره است دويست مثقال است و از آن ربع عشر که پنج درهم است واجب است و هرچه زياد شود به همان نسبت حساب خواهد شد. در زيور آلات مباح زکات واجب نيست».

«بِالْعِرَاقِیِّ ومَا زَادَ فَبِحِسَابِهِ وفِيهَا إِنْ سُقِيَتْ بِمَاءِ السَّمَاءِ أَوِ السَّيْحِ الْعُشْرُ وإِنْ سُقِيَتْ بِدُولاَبٍ أَوْ نَضْحٍ نِصْفُ الْعُشْرِ».

«نصاب زراعت و ثمره‌ها پنج وسق است و آن هزار و ششصد رطل بغدادی است و هرچه زياد باشد به همان نسبت است. زکات زراعت و ثمرها اگر بوسيله باران و آب جاری روی زمين «سَيح» باشد يک دهم «1/10» و اگر بوسيله چرخ و بيرون آوردن آب از چاه باشد زکات نصف عشر يعنی يک بيستم «1/20» است».

**فصل:** «وتَقُوَّمُ عُرُوضُ التِّجَارَةِ عِنْدَ آخِرْ الْحَوْلِ بِمَا اشْتُرِيَتْ بِهِ ويُخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ رُبْعُ الْعُشْرِ ومَاآسْتُخْرِجَ مِنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ والْفِضَّةِ يُخْرَجُ مِنْهُ رُبْعُ الْعُشْرِ فی الْحَالِ ومَا يُوجَدُ مِنَ الرِّکَازِ فَفِيهِ الْخُمْسُ».

«در آخر سال کالای تجارتی بايد ارزيابی شود به قيمتی که خريده شده است، و از آن يک چهلم «1/40» زکات داده شود. و آنچه از طلا و نقره استخراج می‌شود فوراً بايد يک چهلم «1/40» آن را زکات داد و در (رکاز) گنج قبل از دوره اسلام، اگر دفينه‌ای در زمين يکی پيدا شود بايد فوراً يک پنجم «1/5» آن رابه مستحقين زکات پرداخت نمايد».

**فصل:** «وتَجِبُ زَکَاةُ الْفِطْرِ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ الإسْلاَمِ وبِغُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ووُجُودِ الْفَضْلِ عَنْ قُوتِهِ وقُوّتِ عِيَالِهِ فی ذَلِكَ الْيَوْمِ ويُزَکِّی عَنْ نَفْسِهِ وعَمَّنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ صَاعاً مِنْ قُوتِ بَلَدِهِ وقَدْرُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وثُلُثٌ بِالْعِرَاقِیِّ».

«به سه شرط زکات فطر واجب می‌شود:

1. اسلام.
2. غروب آفتاب آخر روز ماه رمضان «پس کسیکه بعد از غروب همان روز بميرد زکات فطر بر او واجب و وارثان وی بايد آن را به مستحقين برسانند. و کسی که بعد از غروب همان روز متولد شود بر او واجب نيست».
3. دارای بيشتر از قوت خود و عيالش باشد در آن روز زکات خود و زکات کسي که نفقه‌اش بر او واجب است از مسلمانان «پس زکات بنده خويشاوندان و زوجه کافره بر او واجب نيست گرچه نفقه آنان واجب است» بايد به مستحقين پرداخت کند و آن عبارت است از يک صاع قوت بلدِ خودش و اگر در آن بلدِ دو نوع قوت وجود داشته باشد هر کدام را بيشتر به کار می‌برند بايد از آن زکات به پردازند و مقدار صاع پنج و يک سوم «1/3-5» رطل است به رطل عراقی».

**فصل:** «وتُدْفَعُ الزَّکَاةُ إِلَی الأَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ الَّذِينَ ذَکَرَهُمُ اللهُ تَعَالَی فی کِتَابِهِ الْعَزِيزِ فی قَولِهِ تَعَالَی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلفُقَرَاءِ والْمَسَاکِينِ والْعَامِلِينَ عَلَيْهَا والْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وفی الرِّقَابِ والْغَارِمِينَ وفی سَبِيلِ اللهِ وآبْنِ السَبِيلِ وإِلِی مَنْ يُوجَدُ مِنْهُمْ ولاَيَقتَصِرُ عَلَی أَقَلَّ مِنْ ثَلاَثَةٍ مِنْ کُلِّ صِنْفٍ إلاَّ الْعَامِلَ وخَمْسَةٌ لاَيَجُوزُ دَفْعُهَا إِلَيْهِمْ الْغَنِیُّ بِمَالٍ أَوْ کَسْبٍ والْعَبْدُ وَبَنُوالْمُطَّلِبِ والْکَافِرُ ومَنْ تَلْزَمُ الْمُزَکِّی نَفَقَتُهُ لاَيَدْفَعُهَا إِلَيهِمْ بِاِسْمِ الْفُقَرَاءِ والْمَسَاکِينِ».

«زکات بايد به هشت صنفي که در قرآن وارد شده است صرف شود:

1. فقير «آن است که کسب و مال نداشته باشد».
2. مسکين «آن است که مال و کسب دارد ولی کافی نيست.
3. عامل «آن است که از طرف خليفه برای جمع زکات‌ها تعيين شده باشد داوطلب و بدون حقوق».
4. مُؤَلِّفَةُ القُلُوب «کسی که مسلمان شده است ولی ضعيف الايمان است».
5. رقاب «بنده‌هائی هستند که آقای آنان تعهد کرده است که در مقابل یک مقدار معلوم آنان را آزاد کند».
6. غارم «مقروضیکه نتواند وام خود را پرداخت کند».
7. فی سَبِیل الله «در راه خدا، جهاد کنندگان داوطلب که از طرف دولت حقوقی نداشته باشند».
8. اِبنُ السَّبِيل «مسافری، که برای غرض دینی مسافرت کرده باشد یا حدّ اقلّ مسافرت او برای معصیت نبوده باشد و از مملکت زکات دهنده عبور و مستحق باشد».

 هرگاه چند صنف از آنان وجود نداشته باشند باید نگهداری کرد تا موقعیکه همه آنان یا قسمتی از آنان پیدا می‌شوند. باید حد اقل از هر صنف سه نفر از اصناف بالا از زکات بهره‌مند شوند مگر عامل که اگر یک نفر هم باشد رواست به شرطیکه یک عامل بتواند زکات محل نامبرده را جمع‌آوری کند.

پرداخت زکات به پنج صنف زير رواست:

1. ثروتمند «به مال یاکسب».
2. برده «کسی که خرج وی بر آقاست».
3. بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب «چه خمس به آنان داده شود یا داده نشود».
4. کافر.
5. اشخاصیکه نفقه شان بر زکات‌دهنده باشد باسم فقرا و مساکین پرداخت زکات به آنان رونیست ولی به اسم جهادکنندگان وغیره رواست.

کتاب الصيام

«وشَرَائِطُ وُجُوبِ الصِّيَامِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْقُدْرَةُ عَلَی الصَّومِ وفَرَائِضُ الصَّومِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ النِّيَّةُ والإمْسَاكُ عَنْ الأَکْلِ والشُّربِ والْجِمَاعُ وتَعَمُّدِ الْقَیءِ والَّذِی يُفْطِرُ بِهِ الصَّائِمُ عَشَرَةَ أَشْيَاءَ مَا وَصَلَ عَمْداً إِلَی الْجَوفِ أَوْ الرَّأسِ والْحُقنَةُ فی أَحَدِ السَّبِيلَيْنِ والْقَیءُ عَمْداً والْوَطءُ عَمْداً فی الْفَرْجِ والإنْزَالُ عَنْ مُبَاشَرَةٍ والْحَيْضُ والنِّفَاسُ والْجُنُونُ والرِّدَّةُ ويُسْتَحَبُّ فی الصَّومِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ تَعْجِيلُ الْفِطْرِ وتَأْخِيرُ السُّحُورِ وتَرْكُ الْهُجْرِ مِنَ الْکَلاَمِ ويَحْرُمُ صِيَامُ خَمْسَةِ أَيَّامٍ الْعِيدَانِ وأَيَّامُ التَّشْرِيقِ الثَّلاَثَةُ ويُکْرَهُ صَوْمُ يَوْمِ الشَّكِّ إِلاَّ أَنْ يُوَافِقَ عَادَةً لَهُ ومَنْ وَطِئَ فی نَهَارِ رَمَضَانَ عَامِداً فی الْفَرْجِ فَعَلَيْهِ الْقَضَاءُ والْکَفَّارَةُ وهَیِ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرِيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإطْعَامُ سِتِّيْنَ مِسْکِيناً لِکُلِّ مِسْکِينٍ مُدٌّ ومَنْ مَاتَ وعَلَيْهِ صِيَامٌ مِنْ رَمَضَانَ أُطْعِمَ عَنْهُ لِکُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ والشَّيْخُ مَنْ عَجَزَ عَنِ الصَّوْمِ يُفْطِرُ ويُطْعِمُ عَنْ کُلِّ يَوْمٍ مُدّاً والْحَامِلُ والْمُرْضِعُ إِنْ خَافَتَا عَلَی أَنْفُسِهِمَا أَفْطَرَتَا وعَلَيْهِمَا الْقَضَاءُ فَإنْ خَافَتَا عَلَی أَولاَدِهِمَا أَفْطَرتَا وعَلَيهِمَا الْقَضَاءُ والْکَفَّارَةُ عَنْ کُلِّ يَوْمٍ مُدٌّ وهُوَ رِطْلٌ وثُلُثٌ بِالْعِرَاقِیِّ والْمَرِيْضُ والْمُسَافِرُ سَفراً طَوِيلاً يُفْطِرَانِ ويَقْضِيَانِ».

کتاب روزه

«شروط وجوب روزه سه چیز است:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. توانائی روزه گرفتن.

فرض‌های روزه چهار است:

1. نیت به قلب اگر روزه فرض باشد مانند رمضان یا روزه نذر، باید شب نیت بیاورد و در روزه فرض تعیین هم لازم است مثلاً بگوید فرض رمضان و أکمل نیت روزه این است نیت دارم که فردا روزه فرض رمضان امسال را بگیرم برای خدا.
2. خودداری از خوردن و آشامیدن.
3. خودداری از جماع،
4. خودداری از استفراغ عمدی« استفراغ».

آنچه روزه را باطل می‌کند ده چیز است: 1و2- آنچه عمداً داخل شکم و سر شود. 3- اماله کردن از جلو یا از عقب. 4- استفراغ کردن عمدی. 5- جماع عمدی در فرج «سهواً باطل نمی‌شود». 6- فرود آمدن منی بوسیله دست خودش یا دیگری. 7- حیض، 8- نفاس، 9- دیوانگی، 10- کفر کردن.

مستحب است سه چیز در روزه:

1. تعجیل در افطار «به شرطیکه به غروب آفتاب یقین داشته باشد».
2. تأخیر در سحور.
3. ترک گفتار ناروا «زبان خود را از دروغ، غیبت، دشنام وغیره نگهدارد و اگر کسی او را دشنام داد به زبان یا به قلب سه بار بگوید من روزه‌ام.

در پنج روز، روزه حرام است:

1. عید قربان،
2. عید رمضان،
3. سه روز ایام التشریق «سه روز بعد از عید قربان» و روزه یوم الشک کراهت تحریمی دارد مگر اینکه با عادت او برخورد کرده باشد و کسی که در روز رمضان عمداً جماع کند بر او هم قضا و هم کفارت روزه واجب است کفاره عبارت است از: آزاد کردن یک بنده مسلمان. در صورت نبودن بنده باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد در صورت عدم قدرت باید شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکینی یک مد یعنی دو رطل و هر رطل نود مثقال یا 128 درهم. و کسی که بمیرد و بر او روزه رمضان باشد برای هر روز باید یک مد برای فقرا مصرف کند کسی که پیر بوده و توانایی روزه را نداشته باشد، افطار می‌کند و برای هر روز یک مدّ کفاره بپردازد. زن حامله یا شیرده اگر از تلف خود بترسد افطار کرده پس آن را قضا کند، و اگر از تلف فرزند بترسد بر او هم قضا و هم کفاره واجب است، برای هر روز یک مدّ که یک و یک سوم 1/3-1 رطل عراقی است اما مریض و مسافر سفر طولانی افطار نموده سپس قضا کنند.

**فصل:** «والإعْتِکَافُ سُنَّةٌ مُسْتَحَبَّةٌ ولَهُ شَرْطَانِ النِّيَّةُ واللُّبْثُ فی المَسجِدِ ولاَ يَخْرُجُ مِنَ الإعْتِکَافِ الْمَنذُورِ إِلاَّ لِحَاجَةِ الإنْسَانِ أَوْ عُذْرٍ مِنْ حَيْضٍ أَوْ مَرَضٍ لاَيُمْکِنُ الْمُقَامُ مَعَهُ ويَبْطُلُ بِالْوَطءِ».

«اعتکاف در لغت دوام داشتن بر چیزی است خوب یا بد و در اصطلاح شرع اقامت است در مسجد با شرائط مخصوص و اعتکاف سنتی است پسندیده و دارای دو شرط است:

1. نیت،
2. ماندن در مسجد «معتکف باید مسلمان و از حیض و نفاس و جنابت پاک باشد» در اعتکاف نذر شده ترک کردن مسجد روا نیست مگر برای قضای حاجت یا غسل جنابت یا عذر حیض یا نفاس یا مرضی که مانع باشد از ماندن در مسجد «مثل اینکه نیازمند رختخواب یا خادم یا دکتر باشد و یا اینکه بترسد مسجد را ملوّث کند بوسیله دچار شدن اسهال وغیره» بوسیله جماع اعتکاف باطل می‌شود اگر به تحریم آن عالم باشد».

کتاب حج

«وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْحَجِّ سَبْعَةُ أَشْيَاءَ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ ووُجُودُ الزَّادِ والرَّاحِلَةِ وتَخْلِيَةُ الطَّرِيقِ وإِمکَانُ الْمَسِيرِ وأَرْکَانُ الْحَجِّ أَرْبَعَةٌ الإحْرَامُ مَعَ النِّيَّةُ والْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ والطَّوَافُ بِالْبَيْتِ والسَّعْیُ بَيْنَ الصَّفَا والْمَرْوَةِ وأَرْکَانُ الْعُمْرَةِ ثَلاَثَةٌ الإحْرَامُ والطَّوَافُ والسَّعْیُّ والْحَلْقُ أَوِ التَّقْصِيرُ فی أَحَدِ الْقَوْلَينِ ووَاجِبَاتُ الْحَجِّ غَيْرُ الأَرْکَانِ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءَ الإحْرَامُ مِنَ الْمِيقَاتِ ورَمیُ الْجِمَارِ الثَّلاَثِ والْحَلْقُ وسُنَنُ الْحَجِّ سَبْعٌ الإفْرَادُ وهُوَ تَقْدِيمُ الْحَجِّ عَلَی الْعُمْرَةِ والتَّلْبِيَةُ وطَوَافُ الْقُدُومِ والْمَبِيتُ بِمُزْدَلِفَةَ ورَکْعَتَا الطَّوَافِ والْمَبِيتُ بِمنیً وطَوَافُ الْوَدَاعِ ويَتَجَرَّدُ الرَّجُلُ عِنْدَ الإحْرَامِ عَنِ الْمَخِيظِ ويَلْبَسُ إِزَاراً ورِدَاءاً أَبْيَضَيْنِ».

کتاب حج

حج در لغت به معنی قصد و شرعاً قصد خانه خداست برای انجام مراسم حج.

«شرط وجوب حج هفت چیز است:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. بودن توشه راه،
6. فراهم شدن وسیله سواری و امن بودن راه،
7. امکان رفتن «زمانیکه ممکن باشد عادتا رسیدن به مراسم-حج».

ارکان حج چهار است:

1. احرام با نیت داخل شدن حج،
2. ایستادن در عرفه «در روز نهم ذی الحجه»
3. طواف خانه هفت مرتبه،
4. دویدن در بین صفا و مروه هفت مرتبه.

ارکان عمره چهار است:

1. احرام،
2. طواف،
3. دویدن،
4. تراشیدن سر یا کوتاه کردن موی آن در یکی از دو گفتار شافعی.

واجبات حج اضافه بر ارکان مذکور سه چیز است:

1. احرام از میقات «خواه میقات زمانی یا مکانی» میقات زمانی برای حج ماه شوال و ذواقعده وده شب از ذی الحجه است اما میقات زمانی برای انجام عمره تمام سال است «یعنی انسان هر موقعی که وارد مکه شود می‌تواند عمره را به جای آورد» میقات مکانی برای حج، برای کسی که مقیم مکه باشد خود مکه است خواه مکی و خواه غیر مکی و برای کسی که مقیم مکه نباشد میقات اشخاصی که از طرف مدینه می‌یایند «ذوالحُلیفَه» و برای آنهائی که از طرف شام و مصر و مغرب بیایند جُحفه و آنهائیکه از تهامه یمن می‌آیند «یَلَملَم» و برای نجد و حجاز و نجد یمن «قَرَن» و کسی که از مشرق بیاید «ذاتِ عِرق».
2. رَمی)پرتاب سنگ به ستون های سه گانه) سه جمره است: اول جمره بزرگ، سپس جمره میانه، سپس جمره عقبه و برای هر یک از سه جمره باید هفت سنگ پرتاب کرد و سنگ‌ها را باید یک یک پرتاب نمود و اگر یک مرتبه دو سنگ پرتاب کند یکی محسوب می‌شود، و اگر سنگی را هفت مرتبه پرتاب کند کافی است و چیزی پرت شده باید نوع سنگ باشد، و اگر سنگ نباشد کافی نیست.
3. تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر «برای مرد تراشیدن و برای زن کوتاه کردن بهتر است» حداقل حلق برداشتن سه مو از سر یا کوتاه کردن یا کندن یا سوزاندن و یا بریدن. کسیکه موی سر نداشته باشد مستحب است امرار تیغ بر آن و موی ریش و بدن جانشین موی سر نمی‌شود.

سنت‌های حج هفت چیز است:

1. اِفراد و آن جلو انداختن حج بر عمره است «اول به نیت حج از میقات احرام را بپوشد و مراسم حج را انجام دهد پس از فراغت حج از مکه به نزدیک‌ترین محل برود و احرام را به نیت عمره بپوشد و به اعمال عمره شروع بنماید».
2. لبیک گفتن بگوید: «لَبَيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ لاَ شَرَيكَ لكَ لَبَيكَ إِنَّ الحَمدَ والنِّعمَةَ لَكَ وَالمُلكَ لاَشَرَيكَ لَكَ». هرگاه لبیک را تمام کرد درود بر رسول بفرستد و از خداوند تقاضای بهشت و خشنودی او را از خود بنماید و پناه ببرد به خداوند از آتش دوزخ.
3. طَوافُ القُدوم.
4. در مُزدَلِفَة شب را بروز آوردن.
5. دو رکعت نماز طواف «بعد از انجام طواف» و آن را در پشت مقام ابراهیم بخواند «اگر روز باشد آهسته و اگر شب باشد با صدای بلند» و اگر در پشت مقام ابراهیم ممکن نشد در حِجر و اگر ممکن نشد در مسجد و اگر ممکن نشد در هر جائی از بیت بخواند رواست.
6. شب را بروز آوردن در منی.
7. طواف الوَداع هنگامی که بخواهد از مکه بیرون رود برای مسافرت. در موقع پوشیدن لباس احرام باید مرد، خود را از لباس دوخته و لباسی که به بدن احاطه نماید لخت کند پس بپوشد لنگ یا پارچه‌ای که هر دو سفید و تازه یا حد اقل نظیف باشند».

**فصل:** «يَحْرُمُ عَلَی الْمُحْرِمِ عَشَرَةُ أَشْيَاءٍ لُبْسُ الْمَخِيطِ وتَغْطِيَةُ الرَّأْسِ مِنَ الرَّجُلِ والْوَجْهِ مِنَ الْمَرْأَةِ وتَرْجِيلُ الشَّعْرُ وحَلْقُهُ وتَقْلِيمُ الأَظْفَارِ والطِّيْبُ وقَتْلُ الصَّيْدِ وعَقْدُ النِّکَاحِ والْوَطْءُ والْمُبَاشَرَةُ بِشَهْوَةٍ وفی جَمِيعِ ذَلِكَ الْفِدْيَةُ إِلاَّ عَقْدَ النِّکَاحِ فَإنَّهُ لاَيَنْعَقِدُ ولاَيُفْسِدُهُ إِلاَّ الْوَطءُ فی الْفَرْجِ ولاَيَخْرُجُ مِنْهُ بِالْفَسَادِ ومَنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ بَعَرَفَةَ تَحَلَّلَ بِعَمَلِ عُمْرَةٍ وعَلَيْهِ الْقَضَاءُ والْهَدْیُ ومَنْ تَرَكَ رُکْناً لَمْ يَحِلَّ مِنْ إِحْرَامِهِ حَتَّی يَأْتِیَ بِهِ ومَنْ تَرَكَ وَاجِباً لَزِمَهُ الدَّمُ ومَنْ تَرَكَ سُنَّةً لَمْ يَلْزَمْهُ بِتَرْکِهَا شَیْءٌ».

«حرام است بر مُحرِم ده چیز:

1. پوشیدن دوخته «پیراهن، قبا، خُف» و پوشیدن بافته و معقود یعنی گره‌دار،
2. پوشیدن سر برای مرد، و پوشیدن رخسار برای زن،
3. شانه کردن مو،
4. تراشیدن، کندن سوزاندن مو،
5. ناخن کندن،
6. به کار بردن عطر،
7. شکار کردن،
8. نکاح بستن،
9. جماع،
10. مباشرت با شهوت «مانند دست زدن و بوسیدن».

در تمام موارد فوق برای جبران باید فدیه بدهد مگر بستن نکاح که اصلاً بسته نمی‌شود و قدیه آن را جبران نمی‌کند. چیزی احرام را فاسد نمی‌کند مگر جماع در فرج «دست زدن و بوسیدن آن را فاسد نمی‌کند» و با فاسد شدن احرام نباید از احکام خارج شود بلکه باید بقیه اعمال را ادامه دهد.

و کسی که به عرفه نرسد بعد از انجام عمره احرام را بشکند و بر اوست قضای آن در سال آینده بدون تأخیر با دادن هَدی(قربانی). کسی که رکنی از ارکان حج را ترک کند نباید احرام را بشکند تا هنگامیکه آن رکن را انجام ‌دهد و کسی که یکی از واجبات حج را ترک کند باید حیوانی را ذبح نماید ولی برای ترک سنت ذبح لازم نیست».

**فصل:** «والدِّمَاءُ الْوَاجبَةُ فی الإحْرَامِ خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ أَحَدُهَا الأَّمُّ الْوَاجِبُ بِتَرْكِ نُسُكٍ وهُوَ عَلَی التَّرْتِيبِ شَاةٌ فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ عَشَرَةِ أَيَّامٍ ثَلاَثَةٍ فی الْحَجِّ وسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعَ إِلَی أَهْلِهِ والثَّانِی الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْحَلْقِ والتَّرَفُّهِ وهُوَ عَلَی التَّخْيِيرِ شَاةٌ أَوْ صَوْمُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ أَوْ التَّصَدُّقُ بِثَلاَثَةِ آصُعٍ عَلَی سِتَّةِ مَسَکِينَ والثَّالِثُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالإحْصَارِ فَيَتَحَلَّلُ ويُهْدِی شَاةَ والرَّابِعُ الدَّمُ الوَاجِبُ بِقَتْلِ الصَّيدِ وهُوَ عَلَی التَّخْيِيرِ إِنْ کَانَ الصَّيْدُ مِمَّا لَهُ مِثْلٌ أَخْرَجَ الْمِثْلَ مِنَ النَّعَمِ أَوْ قَوَّمَهُ واشْتَرَی بِقِيمَتِهِ طَعَاماً وتَصَدَّقَ بِهِ أَوْ صَامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ يَوْماً والْخَامِسُ الدَّمُ الْوَاجِبُ بِالْوَطءِ وهُوَ عَلَی التَّرْتِيبِ بَدَنَةٌ فَإنْ لَمْ يَجِدْهَا فَبَقَرَةٌ فَإنْ لَمْ يَجِدْهَا فَسَبْعٌ مِنَ الْغَنَمِ فَإنْ لَمْ يَجِدْهَا قَوَّمَ الْبَدَنَةَ وَاشْتَرَی بِقِيمَتِهَا طَعَاماً وتَصَدَّقَ بِهِ فَإنْ لَمْ يَجِدْهَا صَامَ عَنْ کُلِّ مُدٍّ يَوْماً ولاَيُجْزِئُهُ الْهَدیُ ولاَ الإِطْعَامُ إِلاَّ بِالْحَرَمِ ويُجْزِئُهُ أَنْ يَصُومَ حَيْثُ شَاءَ ولاَ يَجُوزُ قَتْلُ صَيْدِ الْحَرَمِ ولاَ قَطْعُ شَجَرِهِ والْمُحِلُّ والْمُحْرِمُ فی ذَلِكَ سَوَاءٌ».

«خون‌های واجب در احرام پنج است:

1. خون واجب بسبب ترک کردن یکی از مأمور به «مانند ترک احرام از میقات» و ترتیب خون واجب چنین است: گوسفند، اگر نباشد ده روز روزه بگیرد «سه روز آن در ایام حج و سنت است قبل از عرفه باشد یعنی ششم و هفتم و هشتم ذی الحجه بهتر است» و هفت روز دیگر هنگامی که به وطن برمی‌گردد.
2. خون واجب بوسیله تراشیدن سر و زدن عطر و روغن. و در این خون مختار است در بین سر بریدن گوسفندی یا سه روز روزه یا صدقه دادن سه صاع طعام بلد بر شش مسکین هر یک نیم صاع.
3. خون واجب بوسیله بسته بودن راه حج پس می‌تواند بوسیله احصار بقصد خارج شدن از مراسم حج احرام را بشکند و در همان‌جا گوسفندی را ذبح نماید و پس از ذبح گوسفند سر خود را بتراشد.
4. خون واجب بوسیله کشتن شکار و در این خون اختیار دارد در انجام یکی از سه چیز: اگر آن شکار نظیر داشته باشد نظیر آن را بدهد، و اگر نظیر نداشته باشد قیمت آن را به طعام داده و به مسکین‌های حرم دهد یا اینکه در مقابل هر مدی یک روز روزه بگیرد.
5. خون واجب بسبب جماع وبدین ترتیب است: یک شتر و اگر نباشد یک گاو، اگر نباشد هفت گوسفند، اگر نباشد شتر را تقویم کرده و قیمت آن را به طعام داده صدقه نماید، و اگر نباشد در مقابل هر مد یک روز روزه بگیرد، ذبح و طعام روا نیست مگر در حرم ولی در هرجائی که باشد می‌تواند روزه بگیرد. روا نیست کشتن صید حرم و همچنان بریدن درخت آن روا نیست، چه در احرام باشد یا نه».

کتاب البيوع وغيرها من الـمعاملات

«الْبُيُوعُ ثَلاَثَةُ أَشْيَاءٍ بَيْعُ عَيْنٍ مُشَاهَدَةٍ فَجَائِزٌ وبَيْعُ شَیْءٍ مَوْصُوفٍ فی الذِّمَّةِ فَجَائِزٌ إِذَا وُجِدَتْ الصِّفَةُ عَلَی مَاوُصِفَ بِهِ وبَيْعُ عَيْنٍ غائِبَةٍ لَمْ تُشَاهَدْ فَلاَيَجُوزُ ويَصِحُّ بَيْعُ کُلِّ طَاهِرٍ مُنتَفَعٍ بِهِ مَمْلُوكٍ ولاَيَصِحُّ بَيْعُ عَيْنٍ نَجِسَةٍ ولاَ مَا لاَمَنْفَعَةَ فِيهِ».

کتاب خريد و فروش و معاملات

«بیع سه نوع است:

1. بیع حاضر که جائز است.
2. بیع چیز موصوف فی الذمه که آن را سَلَم گویند هرگاه واجد شرائط باشد آن هم جائز است «جنس فروخته شده باید پاک و مورد استفاده باشد و قدرت تسلیم آن را داشته باشد».
3. خرید یا فروش چیزی که رؤیت نشده باشد جائز نیست. و هر چیزی که پاک و قابل استفاده بوده و فروشنده مالک آن باشد فروختن آن رواست، ولی فروش چیزی که نجس باشد و قابل استفاده نباشد روا نیست».

**فصل:** «والرِّبَا فی الذَّهَبِ والْفِضَّةِ والْمَطْعُوعُومَاتِ ولاَ يَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبَ بالذَّهَبِ والْفِضَّةِ کَذَلِكَ إِلاَّ مَتَمَاثِلاً نَقْداً ولاَ بَيْعُ مَا آبتَاعَهُ حَتَّی يَقْبِضَهُ ولاَ بَيْعُ اللَّحْمِ بِالْحَيَوَانِ ويَجُوزُ بَيْعُ الذَّهَبِ بِالْفِضَّةِ مُتَفَاضِلاً نَقْداً وکَذَلِكَ الْمَطْعُومَاتُ لاَيَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِمِثْلِهِ إِلاَّ مُتَمَاثِلاً نَقْداً ويَجُوزُ بَيْعُ الْجِنْسِ مِنْهَا بِغَيْرِهِ مُتَفَاضِلاً نَقْداً ولاَ يَجُوزُ بَيْعُ الْغَرَرِ».

«در طلا ونقره وطعام‌ها ربا وجود دارد، و فروش طلا به طلا و نقره به نقره روا نیست مگر اینکه نقد فی المجلس و مقدار آنها مساوی باشد. روا نیست. تا زمانی که جنس خریداری شده به دستش نرسیده، فروش آن جایز نیست و همچنین مبادله‌ی گوشت با حیوان اگرچه از جنس آن باشد روا نیست. اما فروش طلا به نقره و برعکس آن با هر مقدار به شرط اینکه نقد باشد جائز است. و همچنان در مطعومات فروش چیزی به جنس خودش روا نیست مگر اینکه نقد و مساوی باشد. اما فروش طعامی به غیر جنس خود با هر مقدار به شرط اینکه نقد و فی المجلس باشد رواست. بَیعِ خِدعه، که آن را بیع الغَرَر نامند، مانند فروش یک برده از چند برده بدون تعیین و یا فروش پرنده در هوا جائز نیست».

**فصل:** «والْمُتَبَايِعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا ولَهُمَا أَنْ يَشْتَرِطَا الْخِيَارَ إِلَی ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ وإِذَا وُجِدَ بِالْمَبِيعِ عَيْبٌ فَلِلْمُشْتَرِی رَدُّهُ ولاَ يَجُوزُ بَيْعُ الثَّمَرَةِ مُطْلَقاً إِلاَّ بَعْدَ بُدُوِّ صَلاَحِهَا ولاَ بَيْعُ مَا فِيهِ الرِّبَا بِجِنْسِهِ رَطْباً إِلاَّ اللَّبَنَ».

«خریدار و فروشنده تا هنگامی که در مجلس عقد هستند اختیار پشیمانی را دارند و نیز می‌توانند تا سه روز تعهد اختیار را به یکدیگر بدهند که هر کدان از خریدار یا فروشنده اگر پشیمان شدند، معمله را فسخ کنند. هرگاه عیبی در مبیع باشد خریدار آن را بفروشنده برگرداند. سه روز مدت اختیار از حین جدا شدن از مجلس عقد محسوب می‌شود فروش ثمر روا نیست مگر اینکه آثار رسیدن آن ظاهر شود «مثلاً در انار مزه ترشی، در انجیر نرم شدن، در انگور و آلوچه قرمزی آن ظاهر شده باشد» فروش چیزی ربوی به جنس خود روا نیست در حال تری مگر شیر که جائز است مثلاً یک پیمانه شیر گاو و به یک پیمانه شیر گوسفند جایز است. شیر شامل مشتقات آن هم می‌شود از قبیل ماست، دوغ، پنیر و معیار شیر پیمانه است حتی رواست فروش ماست به شیر بوسیله پیمانه گرچه در وزن تفاوت داشته باشند».

**فصل:** «ويَصِحُّ السَّلَمُ حَلاً ومُؤَجَّلاً فِيمَا تَکَامَلَ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ مَضْبُوطاً بِالصِّفَةِ وأَنْ يَکُونَ جِنْساً لَمْ يَخْتَلِطْ بِهِ غَيْرُهُ ولَمْ تَدْخُلهُ النَّارُ لِإحَالَتِهِ وأَنْ لاَيَکُونَ مُعَيَّناً ولاَمِنْ مُعَيَّنِ ثُمَّ لِصِحَّةِ الْمُسْلِمْ فِيهِ ثَمَانِيَةُ شَرَائِطَ وهُوَ أَنْ يَصِفَهُ بَعْدَ ذِکْرِ جِنْسِهِ ونَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِی يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وأَنْ يَذْکُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِی الْجَهَالَةَ عَنْهُ وإِنْ کَان جِنْسِهِ ونَوْعِهِ بِالصِّفَاتِ الَّتِی يَخْتَلِفُ بِهَا الثَّمَنُ وأَنْ يَذْکُرَ قَدْرَهُ بِمَا يَنْفِی الْجَهَالَةَ عَنْهُ وإِنْ کَان مُؤَجَّلاً ذَکَرَ وَقْتَ مَحَلِّهِ وأَنْ يَکُونَ مَوْجُوداً عِنْدَ الإِسْتِحْقَاقِ فی الْغَالِبِ وأَنْ يَذْکُرَ مَوْضِعَ قَبْضِهِ وأَنْ يَکُونَ الثَّمَنُ مَعْلُوماً وأَنْ يَتَقَابَضَا قَبْلَ التَّفَرُّقِ وأَنْ يَکُونَ عَقْدُ السَّلَمِ نَاجِزاً لاَ يَدْخُلُهُ خِيَارُ الشَّرْطِ».

سَلَم یا سلف در لغت به معنی پیش فروش است و در اصطلاح شرع فروختن چیزی موصوف فی الذَّمه است و سلم روا نیست مگر به ایجاب و قبول وآن هم بطور فوری و هم بطور مؤجَّل رواست، «و روا بودن آن مربوط به پنج شرط است:

1. مُسلَمٌ فِیه دارای صفات مضبوط واستوار باشد.
2. جنس مخلوط نباشد.
3. به جهت تبدیل آن را روی آتش نگذاشته باشند «مثل اینکه آن را روی آتش گذاشته باشند برای پختن یا بریان شدن و اگر آن را برای جدا شدن گذاشته باشند مانند گذاشتن عسل و روغن تا از یکدیگر جدا شوند رواست».
4. مُسلَمٌ فِیه معلوم نباشد اگر معلوم باشد مثلاً این پیراهن را به تو سَلَم دادم در مقابل این بنده روا نیست و به عنوان فروش منعقد هم نمی‌شود.
5. مُسلَم فِیه از چیز معین نباشد «بگوید این درهم را سَلَم تو کردم در مقابل یک من از این نمونه».

 برای روا بودن مُسلُمٌ فِیه باید هشت شرط وجود داشته باشد:

1. بعد از نام بردن جنس و نوع آن باید طوری آن را تعریف کند که از آن تفاوت قیمت‌ها معلوم شود «مثلاً در سَلَم بَرده نوع آن را ذکر کند: ترکی، هندی، مذکر، مؤنث، عمر آن، طول قامت، کوتاهی آن میانه، رنگ. در شتر و وگاو، گوسفند، اسب، استر، خر، باید ذکر کند نر است، ماده است، سنّ آنها را بگوید و در پیراهن ذکر جنس پنبه، کتان، ابریشم، نوع آن مثلاً پنبه عراقی و در پرنده بیان نوع بزرگی، کوچکی. در پیراهن لازم است بیان کردن طول، عرض، ضخامت، نازکی، نرمی، و زبری...الآخر».
2. بیان مقدار مُسلَمٌ فِیه بطوریکه علم قطعی بدان حاصل شود «پیمودنی است، کشیدنی است، یا شمردنی».
3. اگر مُسلُمٌ فِیه مؤجل باشد وقت تسلیم آن را بیان کند «ماه فروردین مثلاً».
4. مُسلُمٌ فِیه چیزی باشد که در وقت تسلیم غالباً وجود داشته باشد.
5. نابردن محل تسلیم.
6. قیمت معلوم باشد.
7. باید در بین مُسلِم و مُسلمٌ الیه قبل از تفرّقِ رأس المال دریافت شده باشد.
8. عقد سلم خیارالمجلس دارد، ولی خیار شرط ندارد، اگر خیار شرط در آن قرار داده شود باطل است».

**فصل:** «والْحَجْرُ عَلَی سِتَّةٍ الصَّبِیُّ والْمَجْنُونُ والسَّفِيهُ الْمُبَذِّرُ لِمَالِهِ والْمُفْلِسُ الَّذِی آرْتَکَبَتهُ الدُّيُونُ والْمَرِيْضُ فِيمَا زَادَ عَلَی الثُّلُثِ والْعَبْدُ الَّذِی لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فی التِّجَارَةِ وتَصَرُّفُ الصَّبِیِّ والْمَجْنُونِ والسَّفِيهِ غَيْرُ صَحِيحٍ وتَصَرُّفُ الْمُفْلِسِ يَصِحُّ فی ذِمَّتِهِ دُونَ أَعْيَانِ مَالِهِ وتَصَرُّفُ الْمَرِيضِ فِيمَا زَادَ عَلَی الثُّلُثِ مَوْقُوفٌ عَلَی إِجَازَةِ الْوَرَثَةِ مِنْ بَعْدِهِ وتَصَرُّفُ الْعَبْدِ يَکُونُ فی ذِمَّتِهِ يُتْبَعُ بِهِ إِذَا عُتِقَ».

حِجر در لغت به معنی منع است و در اصطلاح شرع منع تصرف است از مال. «شش صنف از تصرف در مال خودشان جلوگیری می‌شود:

1. کودک،
2. دیوانه،
3. ابلهی که در مال خودش زیاده روی کند.
4. مفلسی که وامها طوری بر او متراکم شده باشند که مال وی کفایت پرداخت آنها را نکند.
5. مریض هرگاه از ثلث بیشتر وصیت کند و مدیون نباشد «چه اگر مدیون باشد بطوریکه و ام‌های او تمام مال وی را فرا گیرد، در این صورت بطور کلی از تصرف جلوگیری می‌شود».
6. بَرده‌ای که از طرف آقایش اجازه تجارت نداشته باشد، تصرف کودک، دیوانه، و ابله روا نیست. تصرف مُفلِس در ذَمّه خودش جائز است نه در اعیان مال خود. تصرف مریض در بیشتر از یک سوم مالش بسته به اجازه ورثه می‌باشد بعد از مرگ او. تصرف بَرده در گردن خود او می‌باشد هرگاه آزاد شود». اگر وام نموده باشد صاحبان وام آن را از او می‌گیرند. همچنین اگر سود برده باشد مال خود اوست نه آقا.

**فصل:** «وکُلُّ مَا جَازَ بَيْعُهُ جَازَ رَهْنُهُ فی الدُّيُونِ إِذَا آسْتَقَرَّ ثُبُوتُهَا فی الذِّمَّةِ ولِلرَّاهِنِ الرُّجُوعُ فِيهِ مَالَمْ يَقْبِضهُ ولاَيَضْمَنُهُ الْمُرْتَهِنُ إِلاَّ بِالتَّعَدِّی وإِذَا قَبَضَ بَعْضَ الْحَقِّ لَمْ يَخْرُجْ شَیْءٌ مِنْ الرَّهْنِ حَتَّی يَقْضِیَ جَمِيعَهُ».

در احکام رهن «گرو»: رهن در لغت ثابت بودن است و در اصطلاح شرع قرار دادن مالی است در بند شخص در مقابل وامی که مورد نیاز بوده است که هنگام نپرداختن آن، از آن حقِ خود را دریافت نماید. هرچه فروختنش جائز باشد گروش هم جائز می‌باشد «در مقابل وام‌هائیکه در ذِمّه شخص قرار گرفته است گروگزار می‌تواند قبل از گذاشتن گرو پشیمان شود و مرتهن ضامن مورد گرو نمی‌شود مگر مُتعدی واهمال کرده باشد «در صورت نابود شدن مورد گرو در نزد مرتهن وام وی ساقط نمی‌شود». هرگاه مرتهن مقداری از وام را از گرو گزار دریافت کند چیزی از مورد گرو آزاد نمی‌شود بلکه آزاد شدن آن بسته به پرداخت تمام وام است.

**فصل:** «ويَصُحُّ الصُّلحُ مَعَ الإِقْرَارِ فی الأَمْوَالِ ومَا أَقْضَی إِلَيهَا وهُوَ نَوْعَانِ إِبْرَاءٍ ومُعَاوَضَةٍ فَالإِبْرَاءُ اقْتِصَارُهُ مِنْ حَقِّهِ عَلَی بَعْضِهِ ولاَ يَجُوزُ تَعْلِقُهُ عَلَی شَرْطٍ والْمُعَاوَضَةُ عُدُولُهُ عَنْ حَقِّهِ إِلَی غَيْرِهِ ويَجْرِی عَلَيهِ حُکمُ الْبَيْعِ ويَجُوزُ لِلإنْسَانِ أَنْ يُشْرِعَ رَوْشَناً فی طَرِيقٍ نَافِذٍ بِحَيْثُ لاَيَتَضَرَّرُ الْمَارُّ بِهِ ولاَ يَجُوزُ فی الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ إِلاَّ بِإِذْنِ الشُّرَکَاءِ ويَجُوزُ تَقْدِيمُ الْبَابِ فی الدَّرْبِ الْمُشْتَرَكِ ولاَ يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلاَّ بِإِذْنِ الشُّرَکَاءِ».

«در صلح»: صلح در لغت به معنی قطع جنگ و جدال است و در اصطلاح شرع عقدیست که بوسیله آن جنگ و جدال قطع می‌شود. «آشتی با وجود اقرار به مال‌های مدّعی و چیزیکه منجر به مال شود رواست.

آشتی دو نوع است:

1. اِبراء «آزاد کردن»،
2. معاوضه.

ابراء آن است که در مقابل پرداخت مقداری از حقّش او را آزاد کند و موکول کردن آشتی بر شرطی جایز نیست «بگوید هرگاه حاجی‌ها برگشتند با تو آشتی می‌کنم» آشتی معاوضه آن است که از حقوق خودش دست کشیده به چیز دیگری راضی شود، و این نوع آشتی حکم بیع را دارد «کلیه احکام بیع مانند رد بوسیله عیب منع تصرف قبل از قبض در آن جاری می‌شود» رواست برای مسلمانان از دیوار خود تیر را بر راهی که محل عبور و مرور مردم و درشکه و ماشین و اسب وغیره باشد نصب نماید، بشرطیکه بلندی آن طوری باشد که مانع عبور و مرور آنها نشود و بدون زحمت در زیر آن عبور کنند، ولی عمل نامبرده در درب‌های مشترک روا نیست مگر به اجازه شرکاء و در درب مشترک می‌تواند در خود را جلو ببرد ولی به عقب بردن آن روا نیست مگر به اجازه شرکاء».

**فصل:** «وشَرَائِطُ الْحَوَالَةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ رِضَاءُ الْمُحِيلِ وقُبُولُ الْمُحَالِ وکَوْنُ الْحَقِّ مُسْتَقِرّاً فی الذِّمَّةِ واتِّفَاقِ ما فی ذِمَّةِ الْمُحِيلِ والْمُحَالِ عَلَيهِ فی الْجِنْسِ والنَّوْعِ والْحُلُولِ والتَّأْجِيلِ وتَبْرَأُ بِهَا ذِمَّةُ الْمُحِيلِ».

در حواله: حواله در لغت انتقال دادن است و شرعاً انتقال دادن حق است از گردن حواله کننده به گردن حواله به او شده.

«شروط حواله چهار چیز است:

1. رضایت مُحیل «کسیکه بر او وام است».
2. قبول مُحتال «کسیکه استحقاق وام را بر حواله کننده دارد».
3. آن حق «مُحالٌ به» در ذمّه «گردن» قرار گرفته باشد.
4. آنچه بر ذمّه حواله کننده است و حواله بر او شده است در جنس و نوع و تقدیم و تأخیر یکی باشند، و بوسیله حواله نامبرده گردن حواله کننده از وام آزاد می‌شود «همچنین حواله بر او شده».

**فصل:** «ويَصِحُّ ضَمَانُ الذُّيُونِ الْمُستَقِرَّةِ فی الذِّمَّةِ إذَا عُلِمَ قَدْرُهَا ولِصَاحِبِ الْحَقِّ مُطَالَبَةُ مَنْ شَاءَ مِنَ الضَّامِنِ والْمَضْمُونِ عَنْهُ إذَا کَانَ الضَّمَانُ عَلَی مَابَيَّنَّا وإذَا غَرِمَ الضَّامِنُ رَجَعَ عَلَی الْمَضْمُونِ عَنْهُ إذَا کَانَ الضَّمَانُ والقَضَائُ بِإذْنِهِ ولاَ يَصِحُّ ضَمَانُ الْمَجْهُولِ ولاَ مَا لَمْ يَجِبْ إلاَّ دَرْكَ الْمبِيعِ».

«در ضمان «کفیل شدن»: هرگاه مقدار وامها معلوم باشد رواست کفیل شدن. صاحب حق می‌تواند از ضامن یا از مضمونٌ عنه «کسیکه وام بر اوست» مطالبه کند هرگاه ضمانت طوری باشد که آن را بیان کردیم. هرگاه ضامن محکوم به غرامت شود و ضمانت و پرداخت به اجازه مضمون عنه باشد ضامن باید از مضمون عنه حق خود را دریافت کند. ضمانت چیزی که مجهول باشد جائز نیست همچنان ضمانت چیزی که واجب نشده است «مانند ضمانت یک صد ریال که در آینده بر زید واجب می‌شود» جائز نیست!. مگر ضمان فرار رسیدن تسلیم مبیع و چیز فروخته (شده «مثلاً ضمانت کند که هنگام رسیدن پرداخت پول مبیع در صورتی که خریدار آنرا نپردازد باید ضامن آن را بپردازد».

**فصل:** «والکَفَالَةُ بِالبَدَنِ جَائِزُةٌ إذَا کَانَ عَلَی المَکفُول بِهِ حَقٌّ لآدَمِیٍّ».

«کفالت بدن جائز است و هرگاه حق آدمی بر مکفول‌به باشد «مکفول به معنی شخصی که دیگری را کفالت می‌کند» .«قید آدمی حق الله را خارج می‌کند چون کفالت آن روا نیست مانند حد دزدی، حد آشامیدن`شراب، حد زنا» و هرگاه کفیل مکفول به را تسلیم نماید آزاد می‌شود».

**فصل:** «ولِلشَّرِکَةِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَنْ تَکُونَ عَلَی نَاضٍّ مِنَ الدَّرَاهِمِ والدَّنَانِيرِ وأَنْ يَتَّفِقَا فی الْجِنسِ والنَّوْعِ وأَنْ يَخْلِطَا الْمَالَيْنِ وأَنْ يَأْذَنَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنهُمَا لِصَاحِبِهِ فی`التَّصَرُّفِ وأَنْ يَكونَ الِّربحُ وَالخُسرانُ عَلى قَدرِ المَالَينِ وَلكُلِّ وَاحِدٍمِّنهُما فَسخُها مَتى شَاءَ وَإذَا مَاتَ أَحَدُهُمَا بَطَلَتْ».

««شرکت»: شرکت در لغت به معنی اختلاط است و در اصطلاح شرع: شرکت چند نفر است در چیزی به حسب شهرت. شرکت دارای پنج شرط است:

1. داشتن پول نقد درهم یا دینار.
2. در جنس و نوع متفق باشند «یکی طلا، و دیگری نقره روانیست».
3. آن را مخلوط کرده باشند.
4. هر یک اجازه تصرف دیگری را داده باشند.
5. سود و زیان به میزان مال هردو باشند هر یک از شرکاء هرگاه بخواهد آن را فسخ می‌کند. و هرگاه یکی از آنان بمیرد شرکت باطل است».

**فصل:** «وکُلُّ مَا جَازَ لِلإِنْسَانِ التَّصَرُّفُ فِيهِ بِنَفْسِهِ جَازَلَهُ أَنْ يُوَکّلَ أَوْ يَتَوَکَّلَ فِيهِ والْوَکَالَةُ عَقْدٌ جَائِزٌ ولِکُلٍّ مِنهُمَا فَسْخُهَا مَتَی شَاءَ وتَنْفَسِخُ بِمَوْتِ أَحَدِهِمَا وَالْوَکِيلُ أَمِينٌ فِيمَا يَقْبِضُهُ وفِيمَا يَصْرِفُهُ ولاَ يَضْمَنُ إِلاَّ بِالتَّفْرِيطِ ولاَ يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ ويَشْتَرِی إِلاَّ بِثَلاَثَةُ شَرَائِطَ أَنْ يَبِيعَ بِثَمَنِ الْمِثْلِ وأَنْ يَکُونَ نَقْداً بِنَقْدِ الْبَلَدِ ولاَ يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مِنْ ولاَ يُقِرُّ عَلَی مُوَکِّلِهِ إِلاَّ بِإذْنِهِ».

در احکام وکالت: وکالت به کسر و فتحه وآن در لغت به معنی دادن اختیار است، و در اصطلاح شرع اختیار دادن به کسی است برای انجام دادن کاری را که در حیات مِوکّل، آن را انجام دهد.

«هر چیزی که انسان بتواند در آن تصرف نماید می‌تواند برای انجام دادن آن وکیل بگیرد، وکالت عقدیست جائز هر یک از مُوَکِّل و وکیل هرگاه بخواهند می‌توانند آن را فسخ کنند، و بمردن یکی از آنان فسخ می‌شود. وکیل در چیزی که دریافت می‌کند یا صرف می‌کند امین است و ضامن نمی‌شود مگر این که تقصیر و کوتاهی او ثابت شود.

خرید و فروش وکیل رواست به سه شرط:

1. به بهای مثل خرید وفروش کند.
2. پول مورد معامله نقد محل باشد.
3. به استقلال از طرف خودش خرید و فروش نکند و بدون اجازه موکل اقرار به نبودن و بودن چیزی از زبان موکل نکند».

**فصل:** «والْمُقَرُّ بِهِ ضَرْبَانِ حَقُّ اللهِ تَعَالَی وحَقُّ الآدَمِیِّ فَحَقُّ اللهِ تَعَالَی يَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإقْرَارِ بِهِ وحَقُّ الآدَمِیِّ لاَيَصِحُّ الرُّجُوعُ فِيهِ عَنِ الإقْرَارِ بِهِ وتَفْتَقِرُ صِحَّةُ الإقْرَارِ إِلَی ثَلاَثَةِ شَرَائِطَ البُلُوغُ والْعَقْلُ والإخْتِيَارُو إِنْ کَانَ بِمَالٍ اعْتُبِرَ فِيهِ شَرْطُ رَابعٌ وهُوَ الرُّشْدُ وإذَا أَقَرَّ بِمَجْهُولٍ رُجِعَ إِلَيهِ فی بَيَانِهِ ويَصِحُّ الإسْتِثنَاءُ فی الإقْرَارِ إِذَا وَصَلَهُ بِهِ وهُوَ فی حَالِ الصِّحَّةِ والْمَرَضِ سَوَاءٌ».

در احکام اقرار: اقرار در لغت به معنی ثابت کردن است و در اصطلاح شرع گزارش حقی است بر اقرار کننده.

«چیزی که به آن اقرار می‌شود دو نوع است:

1. حق خدا «مانند دزدی و زنا».
2. حق آدمی «مانند حد تهمت زدن به کسی». در اقرار کردن به حق خدا پشیمان شدن و انکار کردن آن بعد از اقرار جائز است «مثلاً بگوید پشیمانم دروغ گفتم» ولی در حق آدمی رجوع و انکار بعد از اقرار پذیرفته نمی‌شود.

صحت اقرار نیازمند سه شرط است:

1. بلوغ،
2. عقل،
3. اختیار.

و در صورتی که اقرار به مال باشد نیازمند شرط دیگر است که عبارت است از رشد «اقرار کننده مطلق التَّصرف باشد ولی اگر اقرار به مال نباشد بلکه اقرار به طلاق یا ظهار باشد نیازمند شرط چهارم نیست زیرا اقرار سفیه هم پذیرفته می‌شود». و هرگاه اقرار به چیزی مجهول کند «بگوید فلانی چیزی از من می‌خواهد و اسم آن را نبرد» باید از وی توضیح خواسته شود «پس به هرچه اقرار کند پذیرفته می‌شود مادام مقرّ بِه مال باشد اگر چه یک شاهی هم باشد، اما اگر آن مجهول را به چیزی تفسیر کند که شایستگی نداشته ولی از جنس چیزی شایسته باشد مانند یک دانه گندم و یا اینکه از جنس آن نباشد ولی تملیک آن روا باشد مانند پوست مردار و سگ شکاری در این موارد قول او پذیرفته می‌شود. و هرگاه اقرار به مجهول نماید ولی آن را نگوید بعد از توضیح خواستن در صورت نگفتن آن باید زندانی شود تا هنگامی که اقرار بر آن چیز مجهول می‌نماید و اگر قبل از بیان آن فوت نمود مطالبه آن از وارث می‌شود و قاضی کلیه ترکه وی را توقیف می‌کند. در اقرار استثناء جائز است هرگاه در بین مستثنی منه و مستثنی فاصله نباشد «اگر فاصله بگذارد در بین آنها به سکوت و یا گفتار بسیار خارج از موضوع زیان دارد، اما سکوت کم زیان ندارد، و رد این صورت مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگیرد مثلاً بگوید فلانی از من می‌خواهد ده تومان مگر ده تومان، زیان دارد و پذیرفته نیست» و اقرار در حال صحت و مرض مساوی است «در هر دو حالت پذیرفته می‌شود»».

**فصل:** «وکُلُّ مَا يُمْکِنُ الإنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَينِهِ جَازَتْ إِعَارَتُهُ إذَا کَانَتْ مَنَافِعُهُ آثَاراً وتَجُوزُ الْعَارِيَةُ مُطْلَقَةً ومُقَيَّدَةً بِمُدَّةٍ وهِیَ مَضْمُونَةٌ عَلَی الْمُسْتَعِيرِ بِقِيْمَتِهَا يَوْمَ تَلَفِهَا».

در احکام عاریه: عاریه به تشدید یاء «در اصطلاح شرع مباح بودن استفاده از چیزی بطور رایگان از اهل تبرع است» «هرچه ممکن باشد از آن استفاده شود یا عین آن باقی بماند عاریه گرفتن آن چیز رواست، عاریه بدون معلوم کردن مدت و با معلوم کردن مدت جائز است، در صورت تلف شدن، مستعیر باید غرامت آ نرا به پردازد و غرامت آن قیمت روز تلف است».

**فصل:** «ومَنْ غَصَبَ مَالاً لِأَحَدٍ لَزِمَهُ رَدُّهُ وأَرْشُ نَقْصِهِ وأُجْرَةُ مِثْلِهِ فَإنْ تَلِفَ ضَمِنَهُ بِمِثْلِهِ إِنْ کَانَ لَهُ مِثْلٌ أَوْ بِقِيْمَتِهِ إِنْ لَمْ يَکُنْ لَهُ مِثْلٌ أَکْثَرَ مَا کَانَتْ مِنْ يَوْمِ الْغَصْبِ إِلَی يَوْمِ التَّلَفِ».

در احکام غصب: در لغت گرفتن چیزی است به ظلم و آشکارا و شرعاً استیلا و غالب شدن است بر ملک غیر.

«کسی که مال کسی را غصب کند باید با غرامت نقصی که بر آن وارد شده است و اجرت مثل آن به مالکش برگرداند «اجرت مثل یعنی مانند آن اگر بطور آزاد در نزد کسی باشد در مقابل اجرت چه مقدار اجرت آن است باید به همان مقدار غاصب را غرامت کنند» و در صورت تلف شدن مانند آن یا قیمت آن از وی گرفته می‌شود «در صورت گرفتن قیمت باید اکثر قیمت از روز غصب شدن تا روز غرامت چه قیمتی بالاتر بوده است همان قیمت را از وی بگیرند»».

**فصل:** «والشُّفْعَةُ وَاجِبَةٌ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجِوَارِ فِيمَا يَنْقَسِمُ وفی کُلِّ مَا لاَ يُنْقَلُ مِنَ الأَرْضِ کَالْعَقَارِ وغَيْرِهِ بِالثَّمَنِ الَّذِی وَقَعَ عَلَيهِ الْبَيْعُ وهِیَ عَلَی الْفَوْرِ فَإنْ أَخَّرَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيهَا بَطَلَتْ وإذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَی شِقْصٍ أَخَذَهُ الشَّفِيعُ بِمَهْرِ الْمِثْلِ وإِنْ کَانَ الشُّفَعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوهَا عَلَی قَدْرِ الأَمْلاَكِ».

ر احکام شفعه: شفعه در لغت به معنی پیوستن است. و در اصطلاح شرع حق تملک قهری است که برای مالک قدیم ثابت می‌شود بسبب شرکت به همان قیمتی که مالک آن شده است و مالک جدید از آن حق محروم می‌شود.

«شفعه بوسیله آمیزش شیوع برای شریک ثابت می‌شود نه بوسیله همسایگی پس شفعه برای همسایه خانه ثابت نمی‌شود خواه به هم چسبیده باشند یا نه، شُفعَه در چیزی ثابت می‌شود که قابل تقسیم باشد، در چیزی که قابل تقسیم نباشد روا نیست. «مانند حمام کوچک در آن شفعه نیست» و در هر چیزی که ممکن نباشد نقل کردنش مانند باغ و زمین وغیره شفعه ثابت می‌شود. «ساختمان و درخت هم به تبعیت زمین شفعه را ثابت می‌کند» به قیمتی که برای آن تعیین شده است. طلب شفعه باید فوری باشد، تأخیر کردن آن با وجود قدرت شفعه را ساقط می‌کند. هرگاه مردی زنی را نکاح و مقداری از زمین مشترک را برای مهریه وی تعیین نماید شفیع وی می‌تواند آن زمین را به شفعه برای خود قبول کند و پول آن را مهریه زن قرار دهد و هرگاه شفیع‌ها بسیار باشند و یکی از آنان ملک خود را به فروشد شفعای دیگر هر یک نسبت به سهمیه‌ای که دارند آن را در بین خودشان باید تقسیم کنند «مثلاً اگر یکی از آنان مالک نصف باغ و زمینی باشد و دیگری مالک ثلث آن و دیگری مالک یک ششم آن باشد و صاحب نصف اگر حِصّه خود را به فروشد دو شفیع دیگر باید آن را در بین خود سه قسمت کنند آنکه ثلث داشته است دو سوم و آن که یک ششم داشته است یک سوم خواهد گرفت».

**فصل:** «ولِلْقِرَاضِ أَرْبَعَةُ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ عَلَی نَاضٍّ مِنَ الدَّرَاهِمِ والدَّنَانِيرِ وأَنْ يَأذَنَ رَبُّ الْمَالِ لِلْعَامِلِ فی التَّصَرُّفِ مُطْلَقاً أَوْ فِيمَا لاَ يَنْقَطِعُ وُجُودُهُ غَالِباً وأَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الرِّبْحِ وأَنْ لاَيُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ ولاَ ضَمَانَ عَلَی الْعَامِلِ إلاَّ بِعُدْوَانٍ وإذَا حَصَلَ رِبْحٌ وخُسْرَانٌ جُبِرَ الْخُسْرَانُ بِالرِّبْحِ».

در احکام قراض: قراض در لغت به معنی قطع است و در اصطلاح شرع این است که مالک مالی را به کارگری واگذارد که در آن کار کند و سود آن در بین هر دو تقسیم شود.

«قراض دارای چهار شرط است:

1. پول خالص و نقد باشد.
2. مالک اختیار تام به کارگر بدهد که به اراده‌ی خود در آن تصرف نماید یا اینکه در چیزی که غالباً و همیشه وجود دارد اختیار تام بدهد.
3. مالک متعهد شود که مقدار معلوم از سود آن به کارگر دهد مانند«یک دوم و یا یک سوم وغیره».
4. مدت آن تعیین نشود «مانند یکسال و امثال آن» در اینصورت اگر مال القراض تلف شود کارگر ضامن نمی‌شود مگر تقصیر وی ثابت گردد و هرگاه در مال القراض سود یا زیان حاصل شود باید سود آن زیان را جبران کند».

**فصل:** «والْمُسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَی النَّخْلِ والْکَرْمِ ولَهَا شَرْطَانِ أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدِّرَهَا بِمُدَّةِ مَعْلُومَةٍ والثَّانِی أَنْ يُعَيِّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنَ الثَّمَرَةِ ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَی ضَرْبَيْنِ عَمَلٌ يَعُوذُ نَفْعُهُ إِلَی الثَّمَرَةِ فَهُوَ عَلَی الْعَامِلِ وعَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَی الأَرضِ فَهُوَ عَلَی رَبِّ الْمَالِ».

در احکام مساقاة: مساقات در لغت به معنی آبیاری و در اصطلاح شرع واگذاردن درخت خرما و انگور است به شخصی که آنها را آبیاری و ترتیب کند و به عمل آورد، در مقابل مقدار معلوم از ثمر آنها.

«در دو چیز مساقات جائز است:

1. خرما،
2. درخت انگور به دو شرط:
3. معلوم کردن مدت «یکسال هلالی مثلاً»،
4. معلوم کردن مقدار معین از ثمر آنها «نصف یا ثلث وغیره» پس کار کردن در آنها دو نوع است:
5. کاری است که سود عائد ثمر است «مانند آبیاری، تلقیح یعنی پاشیدن مقداری از بذر نر بر ماده» و این وظیفه کارگر است.
6. عملی که نفع آن عائد زمین است «مانند نصب چرخ‌ها، کندن چاهها» و این وظیفه صاحب آنها است».

**فصل:** «وکُلُّ مَا أَمْکَنَ الإنْتِفَاعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ إذَا قُدِّرَتْ مَنْفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ بِمُدَّةٍ أَوْ عَمَلٍ وإِطْلاَقُهَا يَقْتَضِی تَعْدِيلَ الأُجْرَةِ إلاَّ أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ ولاَ تَبْطُلُ الإجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَينِ وتَبْطُلُ بِتَلَفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ ولاَ ضَمَانَ عَلَی الأَجِيرِ إلاَّ بِعُدْوَانٍ».

در احکام اجاره: اجاره به کسر همزه و ضم آن در لغت به معنی گرفتن یا مزد دادن است و در اصطلاح شرع عقدی است بر منفعت معلوم باشد. شرط اجاره دهنده و اجاره کننده «موجر و مستأجر» رشد و اختیار است در تعریف بالا قید معلوم جعاله و قید مقصود اجاره یک دانه سیب برای بوئیدن و قید قابل بخشش بضع زن «فرج» خارج می‌شود که عقد بر آنها اجاره نامیده نمی‌شود، و همچنان قید اباحه اجاره کنیزها برای وطء و قید عوض عاریه و قید معلوم عوض آبیاری خارج می‌شود.

«هرچیز ممکن باشد از آن سود بردن با باقیماندن عین آن اجاره آن رواست به شرط رعایت دو شرط:

1. مدت «این خانه را بتو دادم به عنوان اجاره به مدت دو سال».
2. عمل «تو را اجیر نمودم برای دوختن این پیراهن» نام بردن اجاره بطور مطلق حمل بر پرداختن اجرت فوری می‌کند مگر اینکه تأخیر آن را مشروط کرده باشد. اجاره به مردن یکی از دو طرف معامله باطل نمی‌شود «بلکه تا سپری شدن مدت باقی می‌ماند و وارثین آنان جانشین میت می‌باشند» اجاره با تلف شدن چیز اجاره داده شده باطل می‌گردد و در تلف آن مستأجر مسئولیتی ندارد مگر تقصیر و تعدّی او ظاهر شود».

**فصل:** «والْجُعَالَةُ جَائِزَةٌ وهُوَ أَنْ يَشْتَرِطَ فی رَدِّ ضَالَّتِهِ عِوَضاً مَعْلُوماً فَإذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ الْعِوَضَ الْمَشْرُوطَ».

در احکام جعاله: جعاله به تثلیت جیم در لغت قرار دادن چیزی است برای شخص در مقابل عمل انجام شده و در اصطلاح شرع تعهد کردن شخص عاقل و بالغ و مختار است که در مقابل عمل معلوم یا مجهول مالی را به کسی بدهد.

«جعاله از طرفین «جاعل - مجعولٌ له» جایز است و آن عبارتست از تعهد کردن جاعل برای کسی که گم شده او را پیدا کند و در مقابل آن مقدار معلومی را دریافت نماید».

**فصل:** «وإذَا دَفَعَ إلَی رَجُلٍ أَرْضاً لِيَزْرَعَهَا وشَرَطَ لَهُ جُزْءاً مَعْلُوماً مِنْ رِيْعِهَا لَمْ يَجُزْ وإِنْ أَکْرَاهُ إِيَّاهَا بِذَهَبٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَاماً مَعْلُوماً فی ذِمَّتِهِ جَازَ».

در احکام مخابره و مزارعه و کرایه دادن زمین: مزارعه یعنی واگذار کردن زمین به شخصی که آن را بکارد، در مقابل مقداری از محصولات آن و بذر به عهده مالک است.

«مخابره نیز مانند مزارعه است با این فرق که باید به عهده کارگر باشد هرگاه مالکی زمینی را به کسی واگذار کند که در مقابل مقداری از محصولات آن را بکارد جایز نیست ولی آن را در مقابل مبلغی از طلا یا نقره بوی واگذار نماید و یا مقداری معلومی از طعام جایز است».

**فصل:** «وإِحْيَاءُ الْمَوَاتِ جَائِزٌ بِشَرْطَينِ أَنْ يَکُونَ الْمُحيِی مُسْلِماً وأَنْ تَکُونَ الأَرْضُ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيهَا مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ وَصِفَةُ الإحْيَاءِ مَاکَانَ فِی الْعَادَةِ عَمَارَةً لِلْمُحْيَا ويَجِبُ بَذْلُ الْمَاءِ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَفْضُلَ عَنْ حَاجَتِهِ وأَنْ يَحْتَاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ أَوْ لِبَهِيمَتِهِ وأَنْ يَکُونَ مِمَّا يُسْتَخْلَفُ فی بِئْرٍ أَوْ عَيْنٍ».

در احکام زنده کردن زمین مرده: و آن عبارت است از زمینی که مالک نداشته باشد و کسی از آن استفاده نکند.

زنده کردن زمین مرده به دو شرط رواست:

1. زنده کننده مسلمان باشد،
2. زمین آزاد و دارای مالک نباشد.

شرط زنده کردن زمین که انسان بوسیله آن مالک شود این است که عادةً بر آن اسم زنده شده اطلاق شود و طرز آباد کردن به حسب غرض و مقصد اختلاف پیدا می‌کند قاعده کلی برای دانستن آن این است که زمین را برای چیزی که می‌خواهد آماده نماید پس اگر بخواهد که محل سکونت را در آن ایجاد نماید برای این کار کشیدن چهار دیوار بوسیله آجر یا خشت یا گل یا نصف کردن تیرها و نصب کردن در لازم است.

و همچنان برای بعضی از آن سقف هم لازم است تا آماده باشد برای سکونت و اگر بخواهد برای حیوان‌های خود آغل درست کند و یا انباری را جهت غله و ثمره‌ها ایجاد نماید باید چهار دیوار را ایجاد کرد و احتیاج به سقف ندارد و اگر بخواهد مزرعه‌ای را ایجاد کند باید وسائل زیر را دران جمع کند:

1. خاک،
2. نی،
3. در اطراف آن جمع کردن خاک تا زمین زنده از مرده جدا شود،
4. هموار کردن آن بطوریکه اگر پست است آن را بلند کند و اگر بلند است آن را با سطح مساوی کند و چاه بزند و یا جوی آب یا قنات را ایجاد کند و اگر باران عادی کفایت کند احتیاج به آنها ندارد و اگر بخواهد باغ و بستان درست کند اگر دیوار عادت باشد باید در آن محل دیوار بکشد و در دور آن زمین خاک را جمع‌آوری کند و درخت را غرس نماید، و آبیکه اختصاص به شخص داشته باشد واجب نیست آن را برای حیوان دیگران صرف کند.

بخشیدن آب به سه شرط واجب است:

1. از مصرف شخصی زیادتر باشد،
2. دیگران برای خودشان یا حیوانشان به آن آب نیازمند باشند،
3. آب در محل خودش باشد «در چاه یا چشمه» و هرگاه در سطل یا کوزه یا در ظرف دیگر باشد بخشیدن آن واجب نیست، و هرگاه بخشیدن آن واجب باشد «به این معنی که حیوان‌ها بتوانند بر آن چاه حاضر شوند و زیان به زراعت و باغ و محصولات نرسانند، چه در صورت رساندن زیان باید جلوگیری شوند و باید خود چوپان‌ها آب از چاه بکشند و برای آنها ببرند» اخذ عوض ممتنع و نارواست.

**فصل:** «والْوَقْفُ جَائِزٌ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ مِمَّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَينهِ وأَنْ يَکُونَ عَلَی أَصْلٍ مَوْجُودٍ وفَرْعٍ لاَيَنْقَطِعُ وأَنْ لاَيَکُونَ فی مَحْظُورٍ وهُوَ عَلَی مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ مِنْ تَقدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ».

در احکام وقف: وقف در لغت به معنی حبس کردن و شرعاً حبس نمودن مالی است معلوم و قابل نقل و سود بردن از آن با باقی ماندن عین ممکن و تصرف در آن باید فقط برای جهت خیریه و نزدیکی به خدا باشد.

و در واقف باید دو شرط تحقق کند:

1. صحت عبادت،
2. شایستگی تبرع و احسان.

وقف به سه شرط است:

1. چیزی باشد مورد انتفاع یا باقیماندن عین،
2. وقف بر اصل موجود و فرع ناگسیختگی باشد «پس وقف بر فرزندان آینده واقف و پس از آن بر فقرا جایز نیست».
3. وقف برای عمل حرام نباشد، در وقف باید طوری تصرف شود که در آن غرض وقف کننده به عمل آمده باشد، پس باید تقدیم، تأخیر، تسویه و تفضیل مراعات شود «اگر واقف گفته باشد فلان محل را بر فرزندان پارساترم یا بگوید وقف نمودم بر اولادم و هرگاه منقرض شدند بر فرزندان آنان یا وقف کردم بر فرزندانم بطور مساوی در بین مذکر و مؤنث یا وقف نمودم بر فرزندانم مذکر دو برابر مؤنث ببرد باید همانطور که گفته مراعات شود.

**فصل:** «وکُلُّ مَاجَازَ بَيْعُهُ جَازَ هِبَتُهُ ولا تُلْزَمُ الْهِبَةُ إِلاَّ بِالقَبْضِ وإذَا قَبَضَهَا الْمَوْهُوبُ لَهُ لَمْ يَکُنْ لِلْوَاهِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا إلاَّ أَنْ يَکُونَ وَالِداً وإذَا أَعْمَرَ شَيئَاً أَوْ أَرْقَبَهُ کَانَ لِلْمُعْمَرِ أَوْ لِلْمُرْقَبَ ولِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ».

در احکام هبه: هرچه فروختنش روا باشد بخشودنش رواست. هبه واجب نمی‌شود مگر با دریافت آن با اجازه بخشنده و هرگاه مُوهُوبٌ لَهُ «کسی که هبه را دریافت می‌دارد» هبه را دریافت کند بخشنده نمی‌تواند آن را پس بگیرد مگر اینکه واهب «بخشنده» پدر باشد. هرگاه شخصی چیزی را به لفظ«اَعمَرتُكَ یا اَرقَبتُكَ» «تا عمر داری یا تا گردن تو زنده است فلان چیز را بتو دادم» به دیگری ببخشد آن چیز ملک مُعمُر یا مُرقَب می‌شود و بعد از وفات وی ملک ورثه او می‌باشد و شرط واهب لغو و اعتباری ندارد.

**فصل:** «وإذَا وَجَدَ لُقْطَةً فی مَوَاتٍ أَوْ طَرِيْقٍ فَلَهُ أَخْذُهَا وتَرْکُهَا وأَخْذُهَا أَوْلَی مِنْ تَرْکِهَا إِنْ کَانَ عَلَی ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا وإذَا أَخَذَهَا وَجَبَ عَلَيهِ أَنْ يَعْرِفَ سِتَّةَ أَشْيَاءَ وِعَاءَهَا وعِفَاصَهَا ووِکاءَهَا وجِنْسَهَا وعَدَدَهَا ووَزْنَهَا ويَحْفَظُهَا فی حِرْزِ مِثْلِهَا ثُمَّ إذَا أَرَادَ تَمَلُّکَهَا عَرَّفَهَا سَنَةً عَلَی أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ وفی الْمَوْضِعِ الَّذِی وَجَدَهَا فِيهِ فَإنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا کَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّکَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ واللُّقْطَةُ عَلَی أَرْبَعَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا مَايَبْقَی عَلَی الدَّوَامِ فَهَذَا حُکْمُهُ والثَّانِی مَا لاَيَبْقَی کَالْطَّعَامِ الرَّطْبِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَکْلِهِ وغُرْمِهِ أَوْ بَيْعِهِ وحِفْظِ ثَمَنِهِ والثَّالِثُ مَايَبْقَی بِعِلاَجٍ کَالرُّطَبِ فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وحِفْظِ ثَمَنِهِ أَوْ تَجْفِيفِهِ وحِفْظِهِ والرَّابْعُ مَايَحْتَاجُ إلَی نَفَقَةٍ کَالْحَيْوَانِ وهُوَ ضَرْبَانِ حَيْوَانٌ لاَيَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَکْلِهِ وغُرْمِ ثَمَنِهِ أَوْ تَرْکِهِ والتَّطَوُّعِ بِالإنْفَاقِ عَلَيهِ أَوْ بَيْعِهِ وحِفْظِ ثَمَنِهِ وحَيْوَانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ فَإنْ وَجَدَهُ فی الصَّحْرَاءِ تَرَکَهُ وإنْ وَجَدَهُ فی الْحَضَرِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الأَشْيَاءِ الثَّلاَثَةِ فِيهِ».

در احکام لُقطَه: لقطه در لغت اسم است برای چیزی برداشته شده و شرعاً مالی است که در اثر غفلت افتاده یا گم شده است، هرگاه کسی در بیابان یا در راه چیزی را بیابد می‌تواند آن را بردارد و می‌تواند از برداشتن آن صرف نظر کند ولی برداشتن آن بهتر است اگر یقین داشته باشد که می‌تواند آن را نگهداری کند و هرگاه آن را بردارد باید به شش چیز آشنا شود:

1. وِعاء «ظرف» پوست است یا پارچه.
2. عِفاصِ آن «سرپوش» چه نوع است «پوست است یا پارچه».
3. وِکاءِ آن «به چه چیزی بسته شده است».
4. جنس آن «طلا است یا نقره».
5. عدد آن.
6. وزن آن و باید آن را در جای مناسب بحال آن نگهداری نماید تا صاحبش پیدا شود و هرگاه بخواهد آن را ملک خود نماید باید یک سال کامل بر در مسجدها و در محلیکه آن را پیدا کرده تحقیق کند و به پرسد و آن را تعریف کند و اگر بعد از یک سال صاحب آن پیدا نشد می‌تواند نیّت تملیک آن را بیاورد به شرط ضمانت و تا تلفظ بلفظ تملیک و امثال آن نکند مالک آن نمی‌شود، و اگر بعداً صاحب آن پیدا شد باید عین آن یا قیمت آن را به صاحبش بدهد. لُقطَه بر چهار قسم است:
7. چیزی باشد که همیشه بماند مانند طلا یا نقره «گفته شد که یک سال باید تحقیق کند».
8. چیزی باشد که نماند مانند طعام تر. مختار است که آن را بخورد و غرامتش بدهد و یا آن را بفروشد و پولش را نگه دارد.
9. بوسیله معالجه باقی بماند «مانند خرمای تر یا بفروشد وپول آن را نگهداری یا بخورد «یا خشک کند و نگهدارد».
10. نیازمند نفقه باشد مانند حیوان.

حیوان هم بر دوقسم است:

1. در مقابل درندگان نمی‌تواند دفاع کند مختار است در بین خوردن آن و پرداخت غرامت و یا رایگان علف آن را بدهد و یا آن را بفروشد و بهای آن را نگهدارد.
2. می‌تواند از خود دفاع کند مانند اسب و شتر، اگر در صحرا آن را یافته است آن را ترک کند و اگر در شهر است در بین یکی از امور سه‌گانه بالا مختار است.

**فصل:** «وإذَا وُجِدَ لَقِيْطٌ بِقَارِعَةِ الطَّرِيْقِ فَأَخْذُهُ وتَرْبِيَتُهُ وکَفَالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَی الْکِفَايَةِ ولاَ يُقَرُّ إلاَّ فی يَدِ أَمِينٍ فَإنْ وُجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيهِ الْحَاکِمُ مِنْهُ وإنْ لَمْ يُوجَدْ مَعَهُ مَالٌ فَنَفَقَتُهُ فی بَيْتِ الْمَالِ».

در احکام لقیط: (و آن بچه‌ایست پرت شده و بلا کفیل «پدر بزرگ، پدر و امثال آنها ندارد» دیوانه بالغ نیز حکم بچه را دارد).

«هر کسی در راه عبور و مرور بچه‌ای بلا صاحب بیابد تربیت و کفالت آن فرض کفایه است و باید به شخص امین واگذار شود، اگر با او مالی باشد باید حاکم آن را بر او صرف نماید و اگر دارای چیزی نباشد نفقه وی بر بیت المال است».

**فصل:** «والْوَدِيْعَةُ أَمَانَةٌ ويُسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالأَمَانَةِ فِيهَا ولاَ يَضْمَنُ إلاَّ بِالتَّعَدِّی وقَوْلُ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فی رَدِّهَا عَلَی الْمُودِعِ وعَلَيهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فی حِرْزِ مِثْلِهَا وإذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجهَا مَعَ القُدْرَةِ عَلَيهَا حَتَّی تَلِفَتْ ضَمِنَ».

در احکام ودیعه: (سپرده) ودیعه امانت است و کسی که امین باشد مستحب است آن را قبول کند اگر غیر وی در آن محل باشد و اگر کسی نباشد قبول آن واجب و در صورت تلف شدن ضامن آن نیست مگر تقصیر وی ثابت گردد. و اگر «مُودَع» بگوید آن را بر «مُودِع» برگردانده‌ام گفتار وی قبول می‌شود، و بر مُودَع واجب است آن را نگهدارد و در جایی که شایسته آن است بگذارد، و هرگاه صاحبش آن را از مودع بخواهد و با وجود قدرت آن را به وی تسلیم ننماید در صورت تلف شدن ضامن است.

کتاب الفرائض والوصايا

«والْوَارِثُونَ مِنَ الرِّجَالِ عَشَرَةٌ الإبْنُ وابْنُ الإبْنِ وإِنْ سَفَلَ والأَبُ والْجَدُّ وإِنْ عَلاَ والأَخُ وابْنُ الأَخِ وإِنْ تَرَاخَی والْعَمُّ وإِنْ تَبَاعَدَا والزَّوْجُ والْمَولَی الْمُعْتِقُ والْوَارِثَاتُ مِنَ النِّسَاءِ سَبْعٌ الْبِنْتُ وبِنْتُ الإِبْنِ والأُمُّ والْجَدَّةُ والأُخْتُ والزَّوْجَةُ والْمَوْلاَةُ الْمُعْتِقَةُ».

کتاب فرائض و وصيت‌ها

(فرائض جمع فرضیه به معنی مفروضه به معنی مقدّر است و شرعاً فریضه اسم است برای نصیب مقدر شده «فرض شده» برای مستحقان. وصایا جمع وصیت است و آن در اصطلاح شرع احسانی است موکول شده به بعد از مرگ).

«مردان وارث ده نفرند:

1. پسر،
2. پسر پسر گر چه دور باشد،
3. پدر،
4. پدر بزرگ گر چه دور باشد،
5. برادر،
6. پسر برادر گرچه دور باشد،
7. عمو،
8. پسر عمو گرچه دور باشد،
9. شوهر.
10. آقای آزاد کننده.

زنان وارث هفت نفرند:

1. دختر،
2. دختر پسر،
3. مادر،
4. مادر بزرگ،
5. خواهر،
6. زن،
7. بانوی آزاد کننده».

**فصل:** «ومَنْ لاَيَسْقُطُ بِحَالٍ خَمْسَةٌ الزَّوْجَانِ والأَبَوَانِ ووَلَدُ الصُّلْبِ ومَنْ لاَيَرِثُ بِحَالٍ سَبْعَةٌ الْعَبْدُ والْمُدَبَّرُ وأُمُّ الْوَلَدِ والْمُکَاتَبُ والْقَاتِلُ والْمُرتَدُّ وأَهْلُ مِلَّتَيْنِ وأَقْرَبُ الْعَصَبَاتِ الاِبْنُ ثُمَّ ابْنُهُ ثُمَّ الأَبُ ثُمَّ أَبُوهُ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ والأُمِّ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ والأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ ثُمَّ الْعَمُّ عَلَی هذَا التَّرْتِيْبِ ثُمَّ ابْنُهُ فَإنْ عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَی الْمُعْتِقُ».

«اشخاصی که همیشه وارث‌اند پنج است:

1. زن،
2. شوهر،
3. پدر،
4. مادر،
5. فرزند پدر و مادری.

اشخاصی که هرگز ارث نمی‌برند هفت‌اند:

1. برده،
2. مُدَبَّر «بنده‌ای که پس از فوت آقا آزاد شود».
3. اُمُّ الوَلَد «کنیزی که از آقای خود اولاد داشته باشد»،
4. مُکاتَب «برده‌ای که آزادی او بسته به پرداخت پول معینی است».
5. قاتل «کسی که یکی از خویشاوندان را بکشد تا به ارث وی نائل گردد»
6. مُرتَّد «از دین اسلام برگشته».
7. اهل دو ملت «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد».

نزدیک‌ترین عصبه‌ها: عصبه خویشاوند مذکری که به مذکر پیوستگی داشته باشد ولی در قرآن نصیبی معلوم نداشته باشد.

1. پسر،
2. پسر پسر،
3. پدر،
4. پدر پدر،
5. برادر پدر و مادری،
6. برادر پدری،
7. پسر برادر پدر و مادری،
8. پسر برادر پدری،
9. عمو همچنان،
10. پسر عمو، اگر عصبه‌ها نباشند آقای آزاد کننده وارث است».

**فصل:** «والْفُرُوضُ الْمَذْکُورَةُ فی کِتَابِ اللهِ تَعَالَی سِتَّةٌ النِّصْفُ والرُّبُعُ والثُّمُنُ والثُّلُثَانِ والثُّلُثُ والسُّدُسُ فَالنِّصْفُ فَرْضُ خَمْسَةٍ الْبِنْتُ وبِنْتُ الإِبْنِ والأُخْتُ مِنَ الأَبِ والأُمِّ والأُخْتُ مِنَ الأَبِ والزَّوْجُ إِذَا لَمْ يَکُنْ مَعَهُ وَلَدٌ والرُّبُعُ فَرْضُ اثْنَيْنِ الزَّوْجُ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلُدِ الإِبْنِ وهُوَ فَرْضُ الزَّوْجَةِ والزَّوْجَاتِ مَعَ عَدَمِ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الاِبْنِ والثُّمُنُ فَرْضُ الزَّوْجَةِ والزَّوْجَاتِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإبْنِ والثُّلُثَانِ فَرْضُ أَرْبَعَةٍ الْبِنْتَيْنِ وبِنْتَی الإبْنِ والأُخْتَيْنِ مِنَ الأَبِ والأُمُّ والأُخْتَيْنِ مِنَ الأَبِ والثُّلُثُ فَرْضُ اثْنَتَيْنِ الأُمُّ إِذَا لَمْ تُحْجَبْ وهُوَ لِلإِثْنَيْنِ فَصَاعِداً مِنَ الإِخْوَةِ والأَخَوَاتِ مِنْ وَلَدِ الأُمُّ والسُّدُسُ فَرْضُ سَبْعَةٍ الأُمُّ مَعَ الوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ أَوْ اثْنَيْنِ فَصَاعِداً مِنَ الإِخْوَةِ والأَخَوَاتِ وهُوَ لِلْجَدَّةِ عِنْدَ عَدَمِ الأُمِّ ولِبِنْتِ الإِبْنِ مَعَ بِنْتِ الصُّلْبِ وهُوَ لِلأُخْتِ مِنَ الأَبِ مَعَ الأَخْتِ مِنَ الأَبِ والأُمِّ وهُوَ فَرْضُ الأَبِ مَعَ الْوَلَدِ أَوْ وَلَدِ الإِبْنِ وفَرْضُ الْجَدِّ عِنْدَ عَدَمِ الأَبِ \* وهُوَ فَرْضُ الْوَاحِدِ مِنَ وَلَدِ الأُمِّ وتَسْقُطُ الْجَدَّاتُ بِالأُمِّ والأَجْدَادُ بِالأَبِ ويَسْقُطُ وَلَدُ الأُمِّ مَعَ أَرْبَعَةٍ الْوَلَدِ ووَلَدِ الإِبْنِ والأَبِ والْجَدِّ ويَسْقُطُ الأَخُ لِلأَبِ والأُمِّ مَعَ ثَلاَثَةٍ الإِبْنِ وابْنِ الإِبْنِ والأَبِ ويَسْقُطُ وَلَدُ الأَبِ بِهَؤُلاءِ الثَّلاَثَةِ وبِالأَخِ لِلأَبِ والأُمِّ وأَرْبَعَةٌ يُعَصِّبُونَ أَخَوَاتِهِمْ الإِبْنُ وابْنُ الإِبْنِ والأَخُ مِنَ الأَبِ والأُمِّ والأَخُ مِنَ الأَبِ وأَرْبَعَةٌ يَرِثُونَ دُوْنَ أَخَوَاتِهِمْ وهُمُ الأَعْمَامُ وبَنُوْ الأَعْمَامِ وبَنُوْ الأَخِ وعَصَبَاتُ الْمَوْلَی الْمُعْتِق».

«فرض‌های که در قرآن ذکر شده است شش می‌باشند: (1/2-1/4-1/8-2/3-1/3-1/6)

(یک دوم) نصف استحقاق پنج نفر است:

1. دختر،
2. دختر پسر،
3. خواهر پدری و مادری،
4. خواهر پدری،
5. شوهر هرگاه میت اولاد نداشته باشد «پسر یا دختر یا اولاد پسر».

(یک چهارم) استحقاق دو نفر است:

1. شوهری که زن مرده اش اولاد داشته باشد.
2. استحقاق یک زن یا چند زن است با نبودن اولاد یا اولاد پسر.

(یک هشتم) یا ثمن استحقاق یک زن یا چند زن است با اولاد یا اولاد پسر از شخص میُت.

(دو سوم) یا دو ثلث استحقاق چهار صنف است:

1. دو دختر،
2. دو دختر پسر،
3. دو خواهر پدری و مادری،
4. دو خواهر پدری.

(یک سوم) یا ثلث استحقاق دو صنف است:

1. مادری که محروم نشده باشد.
2. برای دو نفر یا بیشتر از برادران و خواهران مادری.

(یک ششم) یا سدس استحقاق هفت نفر است:

1. مادر با اولاد یا اولاد پسر یا برای دو نفر یا بیشتر از خواهران یا برادران.
2. مادر بزرگ با نبودن مادر.
3. برای دختر پسر هرگاه با دختر صلبی باشد.
4. برای خواهر پدری هرگاه با خواهر پدر و مادری باشد.
5. پدر هرگاه با فرزند یا فرزند پسر باشد.
6. پدر بزرگ با نبودن پدر.
7. فرزند مادر اگر تنها باشد. با بودن مادر مادران بزرگ ساقط می‌شوند، همچنان پدران بزرگ با وجود پدر ساقط می‌باشند.

فرزند مادر با چهار نفر ساقط است:

1. فرزند،
2. فرزند پسر،
3. پدر،
4. پدر بزرگ.

و برادر پدر و مادری با سه نفر ساقط است:

1. پسر،
2. پسر پسر،
3. پدر و با این سه نفر و برادر پدر و مادری فرزند پدر ساقط می‌شود.

چهار نفر خواهران خود را عصبه می‌کنند: «یعنی اگر آنان نباشند خواهران ارث نمی‌برند».

1. پسر،
2. پسر پسر،
3. برادر پدر و مادری،
4. برادر پدری.

چهار نفر خودشان ارث می‌برند و خواهرانشان محرومند:

1. عموها،
2. پسرانشان،
3. پسران برادر،
4. عصبه‌های آقای آزاد کننده.

«علت ارث نبردن این است که اینان عصبه وارث می‌باشند و خواهرانشان از ذوی الارحام می‌باشند»».

**فصل:** «وتَجُوزُ الْوَصِيَّةُ بِالْمَعْلُومِ والْمَجْهُولِ والْمَوْجُودِ والْمَعْدُومِ وهِیَ مِنَ الثُّلُثُ فإنْ زَادَ وُقِفَ عَلَی إِجَازَةِ الْوَرَثَةِ ولاَتَجُوزُ الوَصِيَّةُ لِوَارِثٍ إِلاَّ أَنْ يُجِيْزُهَا بَاقِی الْوَرَثَةِ وتَصِحُّ الْوَصِيَّةُ مِنْ کُلِّ بَالِغٍ عَاقِلٍ لِکُلِّ مُتُمُلِّكٍ وفی سَبِيْلِ اللهِ تَعَالَی وتَصِحُّ الْوَصِيَّةُ إِلَی مَنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسٌ خِصَالٍ الإِسْلاَمُ والبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والأَمَانَةُ».

«در احکام وصیت: وصیت به چیز معلوم و مجهول رواست «مانند شیر در پستان» یا بگوید وصیت می‌کنم که یکی از بردگان برای زید باشد، یا فلان مال غائب من برای او باشد، و همچنان به چیز معدوم و موجود رواست «مانند وصیت به ثمر این درخت قبل از ظهور ثمر» و وصیت تا یک سوم مال پذیرفته می‌شود و اگر از آن بیشتر باشد صحت آن بسته به اجازه ورثه می‌باشد وصیت برای وارث روا نیست مگر اینکه وارثان دیگر اجازه داشته باشند از هر شخص عاقل و بالغی برای هر کسی که امکان مالکیت داشته باشد وصیت رواست «کوچک، بزرگ، عاقل، دیوانه» و همچنین وصیت در راه خدا رواست «و برای جهادکنندگان صرف می‌شود».

کسی که در او پنج خصلت باشد رواست او را وصی قرار داد:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. امانت.

کتاب النکاح وما يتعلق به من الأحکام والقضايا

«النِّکَاحُ مُسْتَحَبُّ لِمَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ ويَجُوزُ لِلْحُرِّ أَنْ يَجْمَعَ بَيْنَ أَرْبَعِ حَرَائِرَ ولِلْعَبْدِ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ ولاَيَنْکِحُ الْحُرُّ أَمَةً إِلاَّ بِشَرْطَيْنِ عَدَمِ صَدَاقِ الْحُرَّةِ وخَوْفِ الْعَنَتِ ونَظَرُ الرَّجُلِ إلَی الْمَرْأَةِ عَلَی سَبْعَةِ أَضْرُبٍ أَحَدُهَا نَظَرُهُ إلَی أَجْنَبِيَّةٍ لِغَيْرِ حَاجَةٍ فَغَيْرُ جَائِزٍ والثَّانِی نَظَرُهُ إلَی زَوْجَتِهِ أَوْ أَمَتِهِ فَيَجُوزُ أَنْ يَنْظُرَ إلَی مَا عَدَا الْفَرْجِ مِنْهُمَا والثَّالِثُ نَظَرُهُ إلَی ذَوَاتِ مَحَارِمِهِ أَوْ أَمَتِهِ الْمُزَوَّجَةِ فَيَجُوزُ فِيْمَا عَدَا مَا بَيْنَ السُّرَّةِ والرُّکبَةِ والرَّابْعُ النَّظَرُ لِأَجْلِ النِّکَاحِ فَيَجُوزُ إلَی الْوَجْهِ والْکَفَّيْنِ والْخَامِسُ النَّظَرُ لِلْمُدَاوَاةِ فَيَجُوزُ إلَی الْمَوَاضِعِ الَّتِی يَحْتَاجُ إِلَيْهَا والسَّادِسُ النَّظَرُ لِلْشَّهَادَةِ أَوْ لِلْمُعَامَلَةِ فَيَجُوزُ النَّظَرُ إلَی الْوَجْهِ خَاصَّةً والسَّابْعُ النَّظَرُ إلَی الأَمَةِ عِنْدَ ابْتِيَاعِهَا فَيَجُوزُ إلَی الْمَوَاضِعِ الَّتِی يَحْتَاجُ إلَی تَقْلِيبِهَا».

کتاب نکاح و آنچه مربوط به آن است

«نکاح مستحب است برای کسی که بدان محتاج است. مرد آزاد می‌تواند در یک نکاح دارای چهار زن آزاد باشد و برده می‌تواند در یک نکاح دو زن بگیرد.

مرد آزاد نمی‌تواند کنیز دیگر را برای خود نکاح کند مگر به دو شرط:

1. قدرت نداشتن بر مهریه زن آزاد.
2. ترس زنا.

نگاه کردن مرد به زن هفت نوع است:

1. نگاه کردن به زن بیگانه بدون دلیل جائز نیست.
2. نگاه کردن به زن خودش یا کنیز خودش که جائز است به تمام بدن آنها نگاه کند جز فرج.
3. نگاه کردن به محرم‌های خودش یا جاریه خودش که او را به شوهر داده‌است آن هم جائز است جز بین ناف و زانو.
4. برای نکاح جائز است نگاه صورت و دو کف دست.
5. نگاه کردن جاهائیکه مورد لزوم است برای معالجه جائز است و نگاه کردن برای گواهی یا معامله فقط نگاه کردن رخسار جائز است.
6. نگاه به کنیز در موقع خرید آن جائز است به شزطی که فقط به جاهایی نگاه کند که در خرید مهم است».

**فصل:** «ولاَ يَصِحُّ عَقدُ النِّکَاحِ إلاَّ بِوَلِیٍّ وشَاهِدَی عَدرْلٍ ويَفْتَقِرُ الوَلِیُّ والشَّاهِدَانِ إلَی سِتَّةِ شَرَائِطَ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والذُّکُورَةُ والْعَدَالَةُ إلاَّ أَنَّهُ لايَفْتَقِرُ نِکَاحُ الذِّمِّيَّةِ إلَی إِسْلاَمِ الوَلِیِّ ولاَ نِکَاحُ الأَمَةِ إلَی عَدَالَةِ السَّيِّدِ وأَوْلَی الْوُلاَةِ الأَبُ ثُمَّ الْجَدُّ أَبُو الأَبِ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ والأُمِّ ثُمَّ الأَخُ لِلأَبِ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ والأُمِّ ثُمَّ ابْنُ الأَخِ لِلأَبِ ثُمَّ الْعَمُّ ثُمَّ ابْنُهُ عَلَی هذَا التَّرْتِيْبِ فَإذَا عُدِمَتِ الْعَصَبَاتُ فَالْمَوْلَی الْمُعْتِقُ ثُمَّ عَصَبَاتُهُ ثُمَّ الْحَاکِمُ ولاَ يَجُوزُ أَنْ يُصَرِّحَ بِخِطْبَةِ مُعْتَدَّةٍ ويَجُوزُ أَنْ يُعَرِّضَ لَهَا ويَنْکِحَهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا والنِّسَاءُ عَلَی ضَرْبَيْنَ ثَيِّبَاتٍ وأَبْکَارٍ فَالْبِکْرُ يَجُوزُ لِلأَبِ والْجَدِّ إِجْبَارُهَا عَلَی النِّکَاحِ والثَّيِّبُ لاَ يَجُوزُ تَزْوِيجُهَا إلاَّ بَعْدَ بُلُوغِهَا وإذْنِهَا».

«روا نیست بستن نکاح مگر بوسیله ولیّ و دو گواه عادل.

ولی و گواه نیازمند شش چیز‌اند:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. ذکوریت «مذکر بودن»،
6. عدالت.

اما نکاح زن ذمی نیازمند مسلمان بودن ولی نیست، و نکاح کنیز احتیاج به عدالت آقا ندارد.

شایسته‌ترین ولیها برای شوهر دادن دختر:

1. پدر،
2. پدر بزرگ،
3. برادر پدر و مادری،
4. برادر پدری،
5. پسر برادر پدری و مادری
6. پسر برادر پدری،
7. عمو
8. پسر عمو.

به این ترتیب هرگاه عصبه‌ها نباشند آقای آزاد کننده. سپس عصبه‌های او سپس حاکم. و زنیکه در عده طلاق یا وفات باشد جائز نیست صراحةً او را خواستگاری نمود اما به کنایه و گوشه زدن رواست و پس از سپری شدن عده می‌تواند او را نکاح کند.

(زنان بر دو قسمند):

1. بیوه‌ها.
2. بکرها.

پدر و پدربزرگ می‌توانند بکر را مجبور به نکاح کنند. تزویج بیوه روا نیست مگر بعد از بلوغ وکسب اجازه از وی».

**فصل:** «والْمُحَرَّمَاتُ بِالنَّصِّ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَبْعٌ بِالنَّسَبِ وهُنَّ الأُمُّ وإنْ عَلَتْ والْبِنْتُ وإنْ سَفَلَتْ والأُخْتُ والْخَالَةُ والْعَمَّةُ وبِنْتُ الأَخِ وبِنْتُ الأُخْتِ واثْنَتَانِ بِالرَّضَاعِ الأُمُّ الْمُرْضِعَةُ والأُخْتُ مِنَ الرَّضَاعِ وأَرْبَعٌ بِالْمُصَاهَرَةِ أُمُّ الزَّوْجَةِ والرَّبِيْبَةُ إذَا دُخِلَ بِالأُمِّ وزَوْجَةُ الأَبِ وزَوْجَةُ الإبْنِ ووَاحِدَةٌ مِنْ جِهَةِ الْجَمْعِ وهِیَ أُخْتُ الزَّوْجَةِ ولاَ يُجْمَعُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وعَمَّتِهَا ولاَ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وخَالَتِهَا ويَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ وتُرَدُّ الْمَرْأَةُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ والْجُذَامِ والبَرَصِ والرَّتَقِ والْقَرَنِ ويُرَدُّ الرَّجُلُ بِخَمْسَةِ عُيُوبٍ بِالْجُنُونِ والْجُذَامِ والْبَرَصِ والْجَبِّ والْعُنَّةِ».

«زنانی که به نص آیه قرآن نکاح آنها حرام است به قرار زیراست:

1. مادر گرچه دور باشد،
2. دختر گرچه دور باشد
3. خواهر،
4. خاله «خواهر مادر»،
5. عمه «خواهر پدر»،
6. دختر برادر،
7. دختر خواهر،. این هفت بوسیله حرمت نسبی است.
8. مادر شیر دهنده،
9. خواهر شیری. این دو بوسیله شیر است،
10. مادر زن،
11. دختر زن هرگاه به مادرش دخول شده باشد،
12. زن پدر،
13. زن پسر. این چهار بوسیله زناشوئی است،
14. خواهر زن و این از لحاظ جمع است و حرمت آن موقت است.

جمع کردن در بین زن و عمه‌اش روا نیست و همچنان در بین زن وخاله‌اش جمع روا نیست. هرچه به سبب نسب حرام باشد بوسیله شیر دادن هم حرام است.

پنج عیب سبب پس دادن زن است:

1. دیوانگی،
2. جُذام،
3. بَرَص،
4. رتق «بسته شدن محل جماع بوسیله گوشت»
5. قَرن «بسته شدن محل جماع بوسیله استخوان».

پنج عیب سبب رد شدن مرد است:

1. دیوانگی،
2. جذام،
3. برص،
4. جُبّ «قطع ذکر یا قسمتی از آن».
5. عُنَّه «قادر نبودن بر جماع»».

**فصل:** «ويُسْتَحَبُّ تَسْمِيَةُ الْمَهْرِ فی النِّکَاحِ فَإنْ لَمْ يُسَمَّ صَحَّ الْعَقْدُ ووَجَبَ الْمَهْرُ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ أَنْ يَفْرِضَهُ الزَّوْجُ عَلَی نَفْسِهِ أَوْ يَفْرِضَهُ الْحَاکِمُ أَوْ يَدْخُلَ بِهَا فَيَجِبُ مَهْرُ الْمِثْلِ ولَيْسَ لِأَقَلِّ الصِّدَاقِ ولاَ لِأَکثَرِهِ حَدٌّ ويَجُوزُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا عَلَی مَنْفَعَةٍ مَعْلُومَةِ ويَسْقُطُ بِالطَّلاَقِ قَبْلَ الدُّخُولِ نِسْفُ الْمَهْرِ».

«مستحب است نامیدن مهریه در عقد نکاح و اگر نامیده نشود عقد جائز است و بوسیله سه چیز پرداخت مهریه واجب می‌شود:

1. خود شوهر آن را معلوم کرده باشد با رضایت زن،
2. حاکم آن را معلوم کرده باشد،
3. دخول، دخول مهر المثل را واجب می‌کند، برای حدّ اقل و حد اکثر مهریه حدّی نیست. نکاح کردن زن بر سود معلوم رواست، و طلاق قبل از دخول نصف مهریه را ساقط می‌کند».

**فصل:** «والْوَلِيْمَةُ عَلَی الْعُرْسِ مُسْتَحَبَّةٌ والإِجَابَةُ إِلَيْهَا وَاجِبَةٌ إِلاَّ مِنْ عُذْرٍ».

«ولیمه «طعام» عروسی مستحب است و در صورت دعوت کردن اجابت آن واجب است مگر عذری باشد».

**فصل:** «والتَّسْوِيَةٌ فی الْقَسْمِ بَيْنَ الزَّوْجَاتِ وَاجِبَةٌ ولاَ يَدْخُلُ عَلَی غَيْرِ الْمَقْسُومِ لَهَا لِغَيْرِ حَاجَةٍ وإذَا أَرَادَ السَّفَرَ اقْرَعَ بَيْنَهُنَّ وخَرَجَ بِالَّتِی تَخْرُجُ لَهَا الْقُرْعَةُ وإذَا تَزَوُّجَ جَدِيدَةً خَصَّهَا بِسَبْعِ لَيَالٍ إنْ کَانَتْ بِکْراً وبِثَلاَثٍ إنْ کَانَتْ ثَيِّباً وإذَا خَافَ نُشُوزَ الْمَرْأَةِ وعَظَهَا فَإنْ أَبَتْ إلاَّ النُّشُوزَ هَجَرَهَا فَإنْ أَقَامَتْ عَلَيْهِ هَجَرَهَا وضَرَبَهَا ويَسْقُطُ بِالنُّشُوزِ قَسْمُهَا ونَفَقَتُهَا».

«مساوات: مساوات در نوبت زنان واجب است و در نوبت یکی از آنان نباید به منزل دیگری برود مگر ضرورتی باشد. و هرگاه زنی تازه را بیاورد اگر بِکر باشد هفت روز و اگر بیوه باشد سه روز را به وی اختصاص دهد. هرگاه به مسافرت برود باید در بین زنانش قرعه بکشد و به اسم هر کدام باشد آن را با خود ببرد. هرگاه مرد از نشوز و اطاعت نکردن زن بترسد اول باید وی را پند دهد و در صورت عدم اطاعت مضاجعت «همخوابگی» او را ترک کند و اگر باز عدم اطاعت را نشان داد او را بزند نشوز سبب سقوط نوبت و نفقه می‌باشد».

**فصل:** «والْخُلْعُ جَائِزٌ عَلَی عِوَضٍ مَعْلُومٍ وتَمْلِكُ بِهِ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا ولاَرَجْعَةَ لَهُ عَلَيهَا إلاَّ بِنِکَاحٍ جَدِيدٍ ويَجُوزُ الْخُلْعُ فی الطُّهْرِ وفی الْحَيْضِ ولاَيَلْحَقُ الْمُخْتَلِعَةَ الطَّلاَقُ».

در احکام خلع: خلع در لغت به معنی کندن و در اصطلاح شرع جدائی است بوسیله عوض مقصود از طرف زن و خلع بر عوض معلوم رواست و بوسیله پرداخت آن زن مالک نفس خود می‌شود و مرد نمی‌تواند او را رجعت دهد مگر به نکاح تازه، در طُهر و همچنان در حیض خلع جائز است خلع عدد طلاق را نمی‌کاهد زیرا خلع فسخ است نه طلاق به خلاف طلاق رجعیه که از عدد طلاق می‌کاهد.

**فصل:** «والطَّلاَقُ ضَرْبَانِ صَرِيْحٌ وکِنَايَةٌ فَالصَّرِيْحُ ثَلاَثَةُ أَلْفَاظٍ الطَّلاَقُ والْفِرَاقُ والسَّرَاحُ ولاَ يَفْتَقِرُ صَرِيْحُ الطَّلاَقِ إلَی النِّيَّةِ والْکِنَايَةُ کُلُّ لَفْظٍ احْتَمَلَ الطَّلاَقَ وغَيْرَهُ ويَفْتَقِرُ إلَی النِّيَّةِ والنِّسَاءُ فِيهِ ضَرْبَانِ ضَرْبٌ فی طَلاَقِهِنَّ سُنَّةٌ وبِدْعَةٌ وَهُنَّ ذَوَاتُ الْحَيْضِ فَالسُّنَّةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاَقَ فی طُهْرٍ غَيْرِ مُجَامِعٍ فِيهِ والْبِدْعَةُ أَنْ يُوقِعَ الطَّلاَقَ فی الْحَيْضِ أَوْ فی طُهْرٍ جَامَعَهَا فِيهِ وضَرْبٌ لَيْسَ فی طَلاَقِهِنَّ سُنَّةٌ ولاَ بِدْعَةٌ وَهُنَّ أَرْبَعٌ الصَّغِيْرَةُ والآيِسَةُ والْحَامِلُ والْمُخْتَلِعَةُ الَّتِی لَمْ يَدْخُل بِهَا».

«طلاق دو نوع است:

1. صریح،
2. کنایه.

طلاق صریح سه لفظ است:

1. لفظ طلاق،
2. فراق «جدائی»،
3. سَراح «رها کردن».

طلاق صریح احتیاج به نیّت ندارد کنایه لفظی است که احتمال طلاق وغیر طلاق را دارد و نیازمند نیّت است.

و زنان در طلاق دو نوعند:

1. در طلاق آنان سنت و بدعت است و آنان زن‌هائی هستند که در حیض باشند و سنت آن است که زن در طٌهر باشد و در آن طُهر جماعی واقع نشده باشد، و در این صورت طلاق مانعی ندارد و طلاق بدعت آن است که زن در حیض باشد و یا در طهری باشد که در جماع واقع شده باشد.
2. طلاق نه سنت و نه بدعت است و آنان چهار صنفند:
3. زوجه صغیره،
4. آیسه که از حیض منقطع گشته است به سبب پیری،
5. حامل،
6. زوجه‌ای که آن را خلع نموده و به او دخول نکرده باشد».

**فصل:** «ويَمْلِكُ الْحُرُّ ثَلاَثَ تَطْلِيقَاتٍ والْعَبْدُ تَطْلِيقَتَيْنِ ويَصِحُّ الإسْتِثْنَاءُ فی الطَّلاَقِ إذَا وَصَلَهُ بِهِ ويَصِحُّّ تَعْلِيقُهُ بِالصِّفَةِ والشَّرْطِ ولاَ يَقَعُ الطَّلاَقُ قَبْلَ النِّکَاحِ وأَرْبَعٌ لاَيَقَعُ طَلاَقُهُمُ الصَّبِیُّ والْمَجْنُونُ والنَّائِمُ والْمُکْرَهُ».

« مرد آزاد دارای سه طلاق است و برده دارای دو طلاق خواه زن او آزاد باشد یا جاریه مُبَعَّض باشد یا مُکاتب. استثناء در طلاق رواست هرگاه شوهر لفظ مستثنی را با مستثنی منه وصل نماید به طوری که عاده مستثنی و مستثنی منه یک گفتار محسوب شود و مشروط است قبل از تمام کردن سوگند نیّت استثناء را آورده باشد و تلفظ بدون نیّت استثناء کافی نیست، و مشروط است که مستثنی تمام مستثنی منه را فرا نگرفته باشد، اگر بگوید «أَنتِ طَالِقٌ ثلاثاً إِلاَّ ثَلاثاً». تو سه طلاقت افتاده باشد مگر سه «به جز سه» این استثناء باطل و سه طلاق واقع می‌شود.

و رواست بستن طلاق به صفت و شرط «اگر به داخل این خانه رفتی طلاقت افتاده باشد. هرگاه زن داخل شود طلاق وی واقع می‌گردد» طلاق قبل از نکاح واقع نمی‌شود «اگر بگوید هرگاه ترا نکاح کردم طلاقت افتاده باشد و اگر فلان زن را نکاح کردم طلاقش افتاده باشد این الفاظ و امثال آن قبل از نکاح تأثیری ندارند».

طلاق چهار صنف واقع نمی‌گردد:

1. کودک،
2. دیوانه،
3. خوابیده،
4. مُکرَه «مجبور».

**فصل:** «وإذَا طَلَّقَ إِمْرَاتَهُ وَاحِدَةً أَوْ اثْنَتَيْنِ فَلَهُ مُرَاجَعَتُهَا مَالَمْ تَنْقَضِ عِدَّتُهَا فَإنِ انْقَضَتْ عِدَّتُهَا حَلَّ لَهُ نِکَاحُهَا بِعَقْدٍ جَدِيدٍ وتَکُونُ مَعَهُ عَلَی مَابِقِیَ مِنَ الطَّلاَقِ فَإنْ طَلَّقَهَا ثَلاَثاً لَمْ تَحِلَّ لَهُ إلاَّ بَعْدَ وُجُودِخَمْسِ شَرَائِطَ انْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ وتَزْوِيْجُهَا بِغَيْرِهِ ودُخُولُهُ بِهَا وإِصَابَتُهَا وبَيْنُونَتُهَا مِنْهُ وانْقِضَاءُ عِدَّتِهَا مِنْهُ».

در احکام رجعت: رجعت در لغت به معنی برگشت و در اصطلاح شرع باز آوردن شوهر است زن خود را تحت نکاح خود در عده طلاقی که بائن نشده باشد «عده طلاق وی سپرده نشده باشد و یا سه طلاق نباشد».

«هرگاه شخص زن خود را طلاق دهد می‌تواند وی را به نکاح خود برگرداند، به شرطی که او را یک طلاق یا دو طلاق داده باشد و عده طلاق سپری نشده باشد. اگر عده طلاق منقضی شده باشد و کم‌تر از سه طلاق باشد مرد می‌تواند او را از نو به نکاح خود درآورد با آن طلاقی که مانده است، مثلاً اگر وی را یک طلاق داده باشد دو طلاق می‌ماند و اگر وی را دو طلاق داده باشد یک طلاق می‌ماند، در این عقد جدید در صورت اول دارای دو طلاق و در صورت دوم دارای یک طلاق می‌باشد.

ولی اگر او را سه طلاق داده باشد برای او حلال نیست مگر به پنج شرط:

1. منقضی شدن عدّه
2. شوهر کردن به شخص دیگر
3. دخول آن دیگری به زن «دخول حقیقی».
4. اصابت وی به زن «فرو بردن حَشفه» اگر حشفه وی مقطوع باشد باید مقدار حشفه از مقطوع به قُبُل زن فرو رود و باید جماع فرو برنده ممکن باشد «بچه نباشد».
5. طلاق دادن شوهر دوم زن را، وتمام شدن عِدّه وی».

**فصل:** «وإذَا حَلَفَ أَنْ لاَيَطَأَ زَوْجَتَهُ مُطْلَقَاً أَوْ مُدَّةً تَزِيْدُ عَلَی أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ مُوْلٍ ويُؤَجَّلُ لَهُ إِنْ سَأَلَتْ ذَلِكَ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ الْفَيْئَةِ والتَّکْفِيرِ والطَّلاَقِ فَإنِ امْتَنَعَ طَلَّقَ عَلَيْهِ الْحَاکِمُ».

در احکام ایلاء: ایلاء در لغت به معنی سوگند خوردن است و شرعاً سوگند خوردن شوهری است که سوگندش روا باشد بر مجامعه نکردن زن بطور کلّی یا مدتی که از چهار ماه بیشتر باشد.

«هرگاه سوگند بخورد که بطور کلی یا مدتیکه بیشتر از چهار ماه باشد با زنش مجامعه نکند او را مُولی گویند «سوگند خورنده» خواه سوگند به خدا یا به یکی از صفت‌های خدا یا بلفظ طلاق یا عتق «آزاد کردن برده» مثل اینکه بگوید اگر با تو مجامعه کردم طلاقت افتاده باشد یا برده من آزاد باشد در این صورت اگر مجامعه کند با وی طلاقش واقع می‌شود و بنده آزاد می‌گردد و همچنان اگر بگوید اگر مجامعه کردم با تو بر من باشد برای خدا نماز یا روزه یا حج یا آزاد کردن برده همانطور است. در این صورت اگر زن خواهش کند چهار ماه به شوهر مهلت داده می‌شود و بعد از چهار ماه به شوهر اختیار داده می‌شود در بین برگشت و مجامعه کردن با زن و پرداخت کفاره اگر سوگند به خدا یا به صفات او خورده باشد بر جماع نکردن با زن و یا او طلاق می‌دهد و اگر شوهر از انجام دادن امور بالا خودداری کند حاکم یک طلاق رجعیه او را واقع می‌کند «اگر بیشتر از یک طلاق باشد واقع نمی‌شود» و اگر بالآخره پشیمان نشد باید حاکم او را به طلاق مجبور نماید».

**فصل:** «والظِّهَارُ أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ أَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ أُمِّی فَإذَا قَالَ لَهَا ذَلِكَ ولَم يُتْبِعهُ بِالطَّلاَقِ صَارَ عَائِداً ولَزِمَتْهُ الْکَفّارَةُ والْکَفّارَةُ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ بِالْعَمَلِ والْکَسْبِ فَإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإطْعَامُ سِتِّنَ مِسْکِيناً کُلُّ مِسْکِينٍ مُدٌّ ولاَ يَحِلُّ لِلْمُظَاهِرِ وطْؤُهَا حَتَّی يُکَفِّرَ».

در احکام ظهار: در لغت به معنی پشت و در اصطلاح شرع تشبیه کردن شوهر است زن خود را بیکی از محارم خویش مانند مادر و خواهر.

«ظهار آن است که مرد بگوید به زنش تو مانند پشت مادر منی و هرگاه این لفظ را به زن خود گفت و بدنبال این لفظ زن را طلاق نداد «یعنی مدتیکه در آن جدائی ممکن است و در این مدت وی را نگهداری کرد و طلاقش نداد» دلیل بر پشیمانی مرد است «چون تشبیه کردن زن به مادر مقتضی است که او را نگهداری نکند. و نگهداری وی دلیل بر پشیمانی است» در این صورت باید کفارت بدهد و کفارت عبارت است از آزاد کردن برده مسلمان سالم از عیب‌های مضر بکار و کسب و اگر برده نباشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد. و اگر نتوانست باید شصت مسکین را اطعام کند و طعام هر مسکینی یک مد است از جنس دانه‌ای که زکات فطر را پرداخته است، مجامعت زن روا نیست مگر پس از پرداخت کفارت.

**فصل:** «وإذَا رَمَی الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ بِالزِّنَا فَعَلَيهِ حَدُّ الْقَذْفِ إلاَّ أَنْ يُقِيْمَ البَيِّنَةَ أَوْ يُلاَعِنَ فَيَقُولَ عِنْدَ الْحَاکِمِ فی الْجَامِعِ عَلَی الْمِنْبَرِ فی جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ أَشْهَدُ بِاللهِ إِنَّنِی لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيْمَا رَمَيْتُ بِهِ زَوْجَتِی فُلاَنَةَ مِنَ الزِّنَا وإِنَّ هذَا الْوَلَدَ مِنَ الزِّنَا ولَيْسَ مِنِّی أَرْبَعَ مَرَّاتٍ ويَقُولُ فی الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهُ الْحَاکِمُ وعَلَیَّ لَعْنَةُ اللهِ إنْ کُنْتُ مِنَ الْکَاذِبِينَ وتَتَعَلَّقُ بِلِعَانِهِ خَمْسَةُ أَحْکَامٍ سُقُوطُ الْحَدِّ عَنْهُ ووُجُوبُ الْحَدِّ عَلَيْهَا وزَوَالُ الْفِرَاشِ ونَفْیُ الْوَلَدِ والتَّحْرِيمُ عَلَی الأَبَدِ ويَسْقُطُ الْحَدُّ عَنْهَا بِأَنْ تَلْتَعِنَ فَتَقُولَ أَشْهَدُ بِاللهِ إِنَّ فُلاَناً هذَا لَمِنَ الْکَاذِبِينَ فِيْمَا رَمَانِی بِهِ مِنَ الزِّنَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ وتَقُولَ فی الْمَرَّةِ الْخَامِسَةِ بَعْدَ أَنْ يَعِظَهَا الْحَاکِمُ وعَلَیَّ غَضَبُ اللهِ إنْ کَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

در احکام قذف و لعان: در لغت به معنی «تهمت دادن به زنا و نفرین کردن و در اصطلاح شرع کلمه‌هائی است مخصوص بکسی که برای مرتکب شدن زنش به عمل زنا نتواند گواه بیاورد وبه آوردن این کلمات مجبور می‌شود برای تهمت دادن به کسی که فراش او را آلوده کرده و سبب بدنامی او گشته است».

«هرگاه مرد تهمت زنا به زن خود بدهد بر مرد واجب می‌شود زدن تازیانه‌هائی جهت این تهمت مگر اینکه گواه بیاورد یا نفرین کند و برای این عمل باید به مسجد جمعه برود و بر منبر مسجد بایستد و در حضور حاکم و مردم بگوید: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم در تهمتی که به فلانه زوجه خودم وارد نموده‌ام راست می‌گویم و این فرزند، ولد زناست و از من نیست و باید این گفته را چهار مرتبه تکرار کند و در مرتبه پنجم بگوید «بعد از اینکه حاکم او را پند دهد» نفرین خدا بر من باد اگر دروغ گفته باشم.

پس پنج حکم به این لعان می‌پیوندد:

1. سقوط تازیانه از وی.
2. وجوب تازیانه بر زوجه.
3. زوال فراش «جدائی».
4. نفی آن بچه از وی.
5. حرمت همیشگی.

زوجه هم می‌تواند حد را از خود ساقط کند هرگاه بگوید: خدا را گواه و شاهد فلان کس شوهرم در تهمتی که به من وارد نموده است دروغ می‌گوید و چهار مرتبه این عبارت را تکرار می‌کند و در مرتبه پنجم می‌گوید «بعد از پند حاکم» خشم خدا بر من باد اگر شوهر من راست بگوید».

**فصل:** «والْمُعْتَدَّةُ عَلَی ضَرْبَيْنِ مُتَوَفَّی عَنْهَا وغَيْرُ مُتَوَفَّی عَنْهَا فَالْمُتَوَفَّی عَنْهَا إِنْ کَانَتْ حَامِلاً فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وإِنْ کَانَتْ حَائِلاً فَعِدَّتُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وعَشْرٌ وغَيْرُ الْمُتَوَفَّی عَنْهَا إِنْ کَانَتْ حَامِلاً فَعِدَّتُهَا بِوَضْعِ الْحَمْلِ وإِنْ کَانَتْ حَائِلاً وهِیَ مِن ذَوَاتِ الْحَيْضِ فَعِدَّتُهَا ثَلاَثَةُ قُرُوءٍ وهِیَ الأَطْهَارُ وإِنْ کَانَتْ صَغِيرَةً أَوْ آيِسَةً فَعِدَّتُهَا ثَلاَثَةُ أَشْهَرٍ والْمُطَلَّقَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ بِهَا لاَعِدَّةَ عَلَيْهَا وَعِدَّةُ الأَمَةِ بِالْحَمْلِ کَعِدَّةِ الْحُرَّةِ وبِالأَقْرَاءِ أَنْ تَعْتَدَّ بِقُرأَيْنِ وبِالشُّهُورِ عَنِ الْوَفَاةِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرَيْنِ وخَمْسِ لَيَالٍ وعَنِ الطَّلاَقِ أَنْ تَعْتَدَّ بِشَهْرٍ ونِصْفٍ فَإنِ اعْتَدَّت بِشَهْرَينِ کَانَ أَوْلَی».

در احکام وعده: عده شرعا انتظار کشیدن زن و منقضی شدن مدتی را که در آن برائت رحم خود را بوسیله حیض یا طهر بداند بوسیله ماهها یا وضع حمل.

«معتدِه دو نوع است:

1. شوهر مرده است،
2. شوهر زنده است.

شوهر مرده اگر حامل باشد عده وی وضع حمل است، و اگر حامل نباشد عده‌اش چهارماه وده روز است و غیر شوهر مرده (مطلقه) اگر حامل باشد عده وی وضع حمل است، و اگر حامل نباشد و دارای حیض باشد عده وی سه طهر است واگر کوچک و یا آیسه باشد «نداشتن حیض به جهت پیری» عده وی سه ماه است و مطلقه قبل از دخول دارای عده نیست، وعده جاریه هم وضع حمل است مانند عده زن آزاد یا دو طهر است وعده وفات برای جاریه دو ماه و پنج شب است. و عده طلاق وی یک ماه و نیم است و اگر دو ماه را تمام کند بهتر است».

**فصل:** «ويَجِبُ لِلْمُعْتَدَّةِ الرَّجْعِيَّةِ السُّکْنَی والنَّفَقَةُ ويَجِبُ لِلْبَائِنِ السُّکنَی دُونَ النَّفَقَةِ إلاَّ أَنْ تَکُونَ حَامِلاً ويَجُوزُ عَلَی الْمُتَوَفَّی عَنْهَا زَوْجُهَا الإحْدَادُ وهُوَ الإمْتِنَاعُ مِنَ الزِّينَةِ والطِّيْبِ وعَلَی الْمُتَوَفَّی عَنْهَا زَوْجُهَا والْمَبْتُوتَةِ مُلاَزَمَةُ الْبَيْتِ إلاَّ لِحَاجَةٍ».

«واجب است برای زنی که در عده طلاق رجعی است محل سکونت و نفقه و برای زنیکه در عده طلاق بائن است فقط محل سکونت را شوهر فراهم کند نه نفقه مگر اینکه حامل باشد، برای زنی که شوهرش مرده باشد احداد یعنی خودداری از آرایش و عطر زدن واجب است و بر زن شوهر مرده و زنیکه سه طلاقش واقع شده باشد واجب است ملازمت خانه و بیرون نرفتن مگر ضرورت باشد».

**فصل:** «ومِنَ اسْتَحْدَثَ مِلْكَ أَمَةٍ حَرُمَ عَلَيهِ الإسْتِمْتَاعُ بِهَا حَتَّی يَسْتَبْرِئَهَا إِنْ کَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيْضِ بِحَيْضَةٍ وإِنْ کَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الشُّهُورِ بِشَهْرٍ فَقَطْ وإِنْ کَانَتْ مِنْ ذَوَاتِ الْحَمْلِ بِالْوَضْعِ وإِذَامَاتَ سَيِّدُ أُمِّ الْوَلَدِ اسْتَبْرَأَتْ نَفْسَهَا کَالأَمَةِ».

در احکام استبراء: استبراء در لغت برائت است و شرعا منتظر شدن زن است منقضی شدن مدت معلوم به سبب مملوک شدن یا زوال مملوکیت از وی.

«کسی‌که جاریه‌ای را تملیک کرده باشد بوسیله خریدن یا ارث یا بخشش وغیره حرام است بر آن شخص تمتع با آن جاریه تا احراز و روشن شدن برائت رحم اگر ذات الحیض باشد یک حیض و اگر ذات الشهور باشد فقط یک ماه و اگر دارای حمل باشد تا وضع حمل. هرگاه آقای جاریه ام الولد بمیرد عده برائت وی مانند جاریه است «یک ماه- یک حیض»».

**فصل:** «وإذَا أَرْضَعَتِ الْمَرأَةُ بِلَبَنِهَا وَلَداً صَارَ الرَّضيعُ وَلَدَهَا بِشَرْطَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَکُونَ لَهُ دُونَ الْحَوْلَيْنِ والثَّانِی أَنْ تُرضِعَهُ خَمْسَ رَضَعَاتٍ مُتَفَرِّقَاتٍ ويَصِيرُ زَوْجُهَا أَبَاً لَهُ ويَحْرُمُ عَلَی الْمُرضَعِ التَّزْوِيجُ إِلَيْهَا وإلَی کُلِّ مَنْ نَاسَبَهَا ويَحْرُمُ عَلَيهَا التَّزوِيجُ إلَی الْمُرْضَعِ ووَلَدِهِ دُونَ مَنْ کَانَ فی دَرَجَتِهِ أَوْ أَعْلَی طَبَقَةً مِنْهُ».

در احکام رضاع: رضاع در لغت اسم است برای مکیدن پستان و آشامیدن شیر آن و شرعا رسیدن شیر زن مخصوص است بشکم آدمی مخصوص به روش مخصوص. شیر زن زنده‌ای که کم‌تر از نه سال قمری نباشد دارای شوهر باشد یا نباشد، رضاع را ثابت می‌کند.

«هرگاه زنی شیر خود را به بچه‌ای بدهد به دو شرط مادر آن بچه خواهد شد:

1. بچه کم‌تر از دو سال باشد.
2. پنج مرتبه بطور متفرق شیر او بشکم بچه برسد پس شوهر آن زن پدر آن بچه خواهد شد، و بر آن بچه نکاح زن نامبرده و همچنان نکاح کسی که با آن زن نسبت دارد به نسب یا بوسیله شیر حرام است و همچنان حرام است بر آن زن شوهر کردن به آن بچه و یا اولاد آن، ولی شوهر کردن زن به آنهائیکه در درجه آن بچه هستند «مانند برادرانش که شیر آن زن شیریده را نیاشامیده‌اند و یا بالاتر از درجه وی باشند مانند عموهایش» حرام نیست.

**فصل:** «ونَفَقَةُ الْعَمُودَيْنِ مِنَ الأَهْلِ وَاجِبَةٌ لِلْوَلِدِينِ والْمَوْلُودِينِ فَأَمَّا الْوَالِدُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِشَرْطَيْنِ الْفَقْرِ والزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ والْجُنُونِ وأَمَّا المَولُودُونَ فَتَجِبُ نَفَقَتُهُمْ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ الْفَقْرِ والصِّغَرِ أَوْ الْفَقْرِ والزَّمَانَةِ أَوْ الْفَقْرِ والْجُنُونِ ونَفَقَةُ الرَّقِيْقِ والْبَهَائِمِ وَاجِبَةٌ ولاَ يُکَلَّفُونَ مِنَ الْعَمَلِ مَا لاَ يُطِيقُونَ ونَفَقَةُ الزَّوجَةِ المُمَکِّنَةِ مِن نَفْسِهَا وَاجِبَةٌ وهِیَ مُقْدَّرَةٌ فَإنْ کَانَ الزَّوْجُ مُوسِراً فَمُدَّانِ مِن غَالِبِ قُوتِهَا ويَجِبُ مِنَ الأُدمِ والْکُسْوَةِ مَاجَرَتْ بِهِ الْعَادَةُ وإنْ کَانَ مُعْسِراً فَمُدٌّ مِنْ غَالِبِ قُوتِ الْبَلَدِ ومَا يَائدِمُ بِهِ الْمُعْسِرُونَ ويُکْسَوْنَهُ وإِنْ کَانَ مُتَوَسِّطاً فَمُدٌّ ونِصْفٌ ومِنَ الأُدْمِ والْکُسْوَةِ الْوَسَطُ وإِنْ کَانَتْ مِمَّنْ يُخْدَمُ مِثْلُهَا فَعَلَيهِ إِخْدَامُهَا وإِنْ أَعْسَرَ بِنَفَقَتِهَا فَلَهَا فَسْخٌ النِّکَاحِ وکَذلِكَ إِنْ أَعْسَرَ بِالصَّدَاقِ قَبْلَ الدُّخُولِ».

«بر پدران و فرزندان نفقه دو ستون خانواده واجب است.

نفقه پدران به دو شرط واجب است:

1. فقیری،
2. زمین گیری یا فقیری و دیوانگی.

و نفقه فرزندان به سه شرط واجب است:

1- فقیری، 2- کوچکی یا فقیری و زمینگیری و یا فقیری و دیوانگی و همچنان نفقه برده و حیوانات واجب است، و نباید بیشتر از توانائیشان به آنها تکلیف شود و زنی که مطیع شوهر باشد نفقه وی بر شوهر واجب است و بدین قرار است: اگر شوهر ثروتمند باشد نفقه زن دو مدّ است از قوت غالب محل و همچنان خورش و لباس بطوریکه معمول است واجب است. و اگر شوهر فقیر باشد نفقه زن یک مدّ است از غالب قوت محل و خورش و پوشش فقیرانه. و اگر شوهر متوسط الحال باشد «نه فقیر و نه ثروتمند» نفقه زن یک و یک دوم مد است و خورش و پوشش هم به حسب معمول حال متوسطان.

و اگر زن طوری باشد که امثال وی دارای خدمت‌گزار باشند برای وی باید خادم بگیرد. و اگر مرد توانایی نفقه را نداشته باشد زن می‌تواند نکاح خود را فسخ کند و همچنان اگر نتواند مهریه را قبل از دخول بپردازد زن می‌تواند نکاح خود را فسخ کند.

**فصل:** «وإذَا فَارَقَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ ولَهُ مِنهَا وَلَدٌ فَهِیَ أَحَقُّ بِحَضَانِتِهِ إلَی سَبْعِ سِنِينَ ثُمَّ يُخَيَّرُ بَيْنَ أَبَوَيهِ فَأَيَّهُمَا اخْتَارَ سُلِّمَ إِلَيْهِ وشَرَائِطُ الْحَضَانَةِ سَبْعٌ الْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والدِّيْنُ والْعِفَّةُ والأَمَانَةُ والإِقَامَةُ والْخُلُوُّ مِنْ زَوْجٍ فَإنِ اخْتَلَّ شَرْطُ مِنْهَا سَقَطَتْ».

«در احکام حَضانت: «پرستاری» هرگاه مرد از زن خود جدا شود و از وی فرزند داشته باشد تا مدت هفت سال زن برای پرستاری آن شایسته‌تر است، پس از هفت سال اختیار به بچه داده می‌شود هر کدام را برگزیند به وی سپرده می‌شود.

شروط پرستاری هفت چیز است:

1. عقل،
2. آزادی،
3. دین،
4. عفت،
5. امانت،
6. اقامت در آن محل،
7. نبودن شوهر.

اگر یکی از شروط بالا مفقود باشد حق وی ساقط است.

کتاب الجنايات

«الْقَتْلُ عَلَی ثَلاَثَةِ أَضْرُبٍ عَمْدٌ مَحْضٌ وخَطَاٌ مَحْضٌ وعَمْدُ خَطَأٍ فَالْعَمْدُ الْمَحْضُ هُوَ أَنْ يَعْمَدَ إلَی ضَرْبِهِ بِمَا يَقْتُلُ غَالِباً ويَقْصِدَ قَتْلَهُ بِذَلِكَ فَيَجِبُ الْقَوَدُ عَلَيهِ فَإنْ عَفَا عَنْهُ وجَبَتْ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ حَالَّةٌ فی مَالِ الْقَاتِلِ والْخَطَأُ الْمَحْضُ أَنْ يَرمِیَ إلَی شَیْءٍ فَيُصِيبَ رَجُلاً فَيَقْتُلَهُ فَلاَقَوَدَ عَلَيهِ بَل تَجِبُ عَلَيهِ دِيَةٌ مُخَفَّفَةٌ عَلَی الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فی ثَلاَثِ سِنِينَ وعَمْدُ الْخَطَأِ أَنْ يَقْصِدَ ضَرْبَهُ بِمَا لاَيَقْتُلُ غَالِباً فَيَمُوتُ فَلاَقَوَدَ عَلَيهِ بَلْ تَجِبُ دِيَةٌ مُغَلَّظَةٌ عَلَی الْعَاقِلَةِ مُؤَجَّلَةٌ فی ثَلاَثِ سِنِينَ».

کتاب جنايات

«قتل سه نوع است:

1. عمد محض،
2. اشتباه محض،
3. عمد اشتباهی.

عمد محض آن است با چیزی قصد کشتن وی را بکند که غالبا کشنده باشد و این نوع قصاص را واجب می‌کند و در صورت عفو کردن وَلِی باید خونبهای مغلّظ و فوری«از مال قاتل» بپردازد.. اشتباه محض آن است که قاتل بخواهد چیز دیگری را بکشد و به اشتباه به وی اصابت کند و این نوع قصاص ندارد ولی خونبهای سبک بر عاقله«خویشاوندان و عصبه قاتل» واجب می‌شود بطور مؤجل و در مدت سه سال آن را بپردازند. عمد اشتباهی آن است به چیزی که غالباً کشنده نیست قصد کشتن وی را بنماید، این نوع هم قصاص ندارد ولی واجب است بر عاقله پرداخت خونبهای مغلّظ و مؤجّل و در مدت سه سال آن را به پردازد».

**فصل:** «وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْقِصَاصِ أَرْبَعَةٌ أَنْ يَکُونَ الْقَاتِلُ بَالِغاً عَاقِلاً وأَلاَّ يَکُونَ وَالِداً لِلْمَقْتُولِ وأَلاَّ يَکُونَ الْمَقْتُولُ أَنْقَصَ مِنَ الْقَاتِلِ بِکُفْرٍ أَوْ رِقٍّ وتُقْتَلُ الجَمَاعَةُ بِالْوَاحِدِ وکُلُّ شَخْصَينِ جَرَی الْقِصَاصُ بَينَهُمَا فی النَّفْسِ يَجْرِی بَينَهُمَا فی الأَطْرَافِ وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْقِصَاصِ فی الأَطْرَافِ بَعْدَ الشَّرَائِطِ الْمَذْکُورَةِ اثْنَانِ الاشْتِرَاكُ فی الإسْمِ الْخَاصِّ الْيَمِينُ بِالْيَمِينِ والْيُسْرَی بِالْيُسْرَی وأَلاَّ يَکُونَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ شَلَلٌ وکُلُّ عُضْوٍ أُخِذَ مِنْ مِفْصَلٍ فَفِيهِ الْقِصَاصُ ولاَ قِصَاصَ فی الْجُرُوحِ أِلاَّ فی الْمُوَضَّحَةِ».

«شروط وجوب قصاص چهار چیز است:

1. قاتل عاقل و بالغ باشد،
2. قاتل پدر مقتول نباشد؛
3. مقتول کم‌تر از قاتل نباشد «بکفر یا بردگی، و ممکن است چند نفر اگر در قتل شرکت کرده باشند برای یکنفر کشته شوند. و هر دو نفری که در بین آنان قصاص نفس اجرا شود، قصاص اطراف «دست، پا، گوش، چشم و غیره» هم اجرا می‌شود «اگر مقتول طوری باشد که قاتل را در عوض او نکشند، در بریدن اعضا هم این عمل اجرا می‌شود، مثلا اگر جنایتکار دست یک نفر را بریده باشد، در عوض آن دست وی را نمی‌برند همانطوریکه اگر او را می‌کشت کشته نمی‌شود».

شروط وجوب قصاص در اعضاء بعد از شرائطی که گفته شد دو نوع است:

1. باید دو عضو مانند هم باشند، در عوض بریدن دست راست دست راست و در عوض دست چپ دست چپ را باید برید.
2. دو عضو در سالم و ناسالم بودن مثل هم باشند «پس در عوض دست فلج یا پای فلج دست درست یا پای درست را نمی‌برند» و هر عضوی که در بند قطع شده باشد در آن قصاص است و در زخم‌ها قصاص نیست مگر در مُوَضَّحه.

شکستن سر و رخسار ده نوع است:

1. حارصه: آن است که کمی پوست را شکافته باشد.
2. دامیه: آن است که خون آلوده شده باشد.
3. باضعه: آن است که گوشت را قطع کرده باشد.
4. مُتَلاحمه: در گوشت فرو رفته باشد.
5. سمحاق: رسیدن پوستی که در بین گوشت و استخوان است.
6. مُوَضِّحه: آن است که استخوان را از پوست جدا کرده باشد.
7. هاشمه: آن است که استخوان را شکسته باشد «جدا شده باشد یا نه».
8. منقله: آن است که استخوان را از جای به جای دیگر تکان داده باشد.
9. مَأمومه: آن است که بخریطه دماغ رسیده باشد «سر».
10. دامغه: آن است که خریطه نامبرده را پاره پاره کرده باشد و به اصل سر رسیده.

**فصل:** «والدِّيَةُ عَلَی ضَرْبَين مُغْلَّظَةٌ ومُخَفَّفَةٌ فَالْمُغَلَّظَظُ مِائَةٌ مِنَ الإبِلِ ثَلاَثُونَ حِقَّةً وثَلاَثُونَ جَذَعَةً وأَرْبَعُونَ خِلْفَةً فی بُطُونِهَا أَوْلاَدُهَا والْمُخَفَّفَةُ مِنَ الإبِلِ عِشْرُونَ حِقَّةً وعِشْرُونَ جَذَعَةً وعِشْرُونَ بِنْتَ لَبُونِ وعَشْرُونَ ابْنَ لَبُونٍ وعَشْرُونَ بِنْتَ مَخَاضٍ فإنْ عُدِمَتِ الإبِلُ انْتُقِلَ إلَی قِيْمَتِهَا وقِيْلَ يُنْتَقَلُ إلَی أَلْفِ دِينَارٍ أَوِ اثْنَی عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وإنْ غُلِّظَتْ زِيْدَ عَلَيْهَا الثُّلُثُ وتُغَلَّظُ دِيَةُ الْخَطَأِ فی ثَلاَثَةِ مَوَاضِعَ إذَا قَتَلَ فی الْحَرَمِ أَوْ قَتَلَ فی الأَشْهُرِ الْحُرُمِ أَوْ قَتَلَ ذَا رَحِمٍ مَحْرَمٍ وَدِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَی النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ ودِيَةُ الْيَهُودِیِّ والنَّصْرَانِیِّ ثُلُثُ دِيَةِ الْمُسْلِمِ وأَمَّا الْمَجُوسِیُّ فَفِيهِ ثُلُثَا عُشْرِ دِيَةِ الْمُسلِمِ وتَکْمُلُ دِيَةُ النَّفْسِ فی قَطْعِ الْيَدَيْنِ والرِّجْلَيْنِ والأَنْفِ والأُذُنَيْنِ والْعَيْنَيْنِ والْجُفُونِ الأَرْبَعَةِ واللِّسَانِ والشَّفَتَيْنِ وذَهَابِ الْبَصَرِ وذَهَابِ السَّمْعِ وذَهَابِ الشَّمِّ وذَهَابِ الْعَقْلِ والذَّکَرِ والأُنْثَيَينِ وفی الْمُوَضَّحَةِ والسِّنِّ خَمْسٌ مِنَ الإبِلِ وفی کُلِّ عُضْوٍلاَمَنْفَعَةَ فِيهِ حُکُومَةٌ وَدِيَةُ الْعَبْدِ قِيْمَتُهُ وَدِيَةُ الْجَنِينِ الرَّقِيقِ عُشْرُ قِيْمَةِ أُمِّهِ».

در بیان خون بها: وآن مالی است که بوسیله جنایت نفس یا اعضاء واجب می‌شود.

«خون بها دو نوع است:

1. غلیظ.
2. خفیف.

خون بهای غلیظ که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می‌شود یک صد شتر است، که سی نفر از آنها شتر سه ساله وسی نفر شتر چهار ساله و چهل نفر شتر آبستنی می‌باشد.

و خون بهای خفیف که به سبب کشتن آزاد مرد مسلمان پرداخت می‌شود یک صد شتر است، که بیست نفر آنها سه ساله و بیست نفر چهار ساله و بیست نفر سه ساله ماده و بیست نفر سه ساله نر و بیست نفر «بنت مخاص» دو ساله و اگر شتر نباشد قیمت آنها و گفته‌اند اگر شتر نباشد باید یک هزار دینار، یا دوازده هزار درهم پرداخته شود. و اگر در آن تغلیظ شود یک سوم قیمت بر آن اضافه می‌شود.

خونبها در سه مورد غلیظ است:

1. اگر قتل در حرم باشد.
2. در اشهر الحرام واقع شود.
3. مقتول فامیل و محرم باشد. خونبهای زن نصف مرد است، و خونبهای یهودی و مسیحی یک سوم خونبهای مسلمان است. و خونبهای آتش پرست یک سوم از یک پنجم خونبهای مسلمان است یا دو سوم از یک دهم.

و خونبهای بریدن دو دست، دوپا، بینی، دو گوش، کر شدن، رفتن نیروی بوئیدنی، بریدن ذکرو بیضتین، در هر یک از اعضای فوق الذکر خونبهای تمام گرفته می‌شود که یکصد شتر است. خونبهای موضَّحه «جدا کردن استخوان از پوست» و دندان پنج شتر است و در ازاله عضوی که در آن سودی نباشد مانند دست فلج، انگشت فلج وغیره، در این اعضاء چون در قرآن نصّی وارد نشده است باید برای اخذ خونبهای آنها حکم و اهل خبره را قاضی نمود که بقضاوت آنان در صورتیکه آن شخص برده باشد با وجود آن دست فلج قیمت وی چند است. و اگر قطع شود چقدر از قیمت وی کاسته می‌شود، بهمان میزان خون بهاء گرفته می‌شود. خونبهای برده عبارت است از قیمت وی گرچه از خونبهای آزاد مرد بیشتر باشد، و خونبهای بچه برده یک دهم قیمت مادرش می‌باشد».

**فصل:** «وإذَا اقْتَرَنَ بِدَعوَی الدَّمِ لَوْثٌ يَقَعُ بِهِ فی النَّفْسِ صِدْقُ الْمُدَّعِی حَلَفَ الْمُدَّعِی خَمْسِينَ يَمِيناً واسْتَحَقَّ الدِّيَةَ وإِنْ لَمْ يَکُنْ هَنَاكَ لَوْثٌ فَالْيَمِينُ عَلَی الْمُدَّعِی عَلَيهِ وعَلَی قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ کَفَّارَةٌ عِتْقُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ سَلِيمَةٍ مِنَ الْعُيُوبِ الْمُضِرَّةِ فإنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ».

در احکام قسامه: و آن عبارت است از سوگندهای خونبها.

«هرگاه ادعای خونبهای شخص کشته‌ای مقترن و برابر با لوث گواه باشد «ضعف گواه» و ادعای مدعی محتمل صدق و کذب باشد در این صورت برای اثبات قتل باید مدعی پنجاه سوگند بخورد که فلان‌کس یا فلان‌کس‌ها قاتل فلان‌کس هستند. بدینوسیله استحقاق اخذ خونبها را پیدا می‌کند. واگر در آن جا گواه نباشد و فقط مجرد دعوی باشد سوگند بر مدعی علیه است پس مدعی علیه باید پنجاه سوگند بخورد. واجب است بر قاتل نفس بناحق، خواه قتل عمد باشد یا اشتباه یا شبه عمد پرداخت کفاره. اگر قاتل بچه یا دیوانه باشد باید ولی آنها کفاره را از مال آنها بپردازد و آن عبارت است از آزاد کردن برده‌ی مسلمان سالم از عیب‌های مضر و اگر نباشد باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد.

کتاب الحدود

«والزَّانِی عَلَی ضَرْبَيْنِ مُحْصَنٍ وغَيْرِ مُحْصَنٍ فَالْمُحْصَنُ حَدَّهُ الرَّجْمُ وغَيْرُ المُحصَنِ حَدُّهُ مِائَةُ جَلْدَةٍ وتَغْرِيبُ عَامٍ إلَی مَسَافَةِ الْقَصْرِ وشَرَائِطُ الإحْصَانِ أَرْبَعٌ الْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ ووُجُودُ الْوَطْءِ فی نِکَاحٍ صَحِيحٍ والْعَبْدُ والأَمَةُ حَدُّهُمَا نِصْفُ حَدِّ الْحُرِّ وحُکْمُ اللِّوَاطِ وإِتْيَانِ البَهَائِمِ کَحُکْمِ الزِّنَا ومَنْ وَطِئَ فِيمَا دُونَ الْفَرْجِ عُزِّرَ ولاَ يَبْلُغُ بِالتَّعْزِيزِ أَدْنَی الْحُدُودِ».

کتاب حدود

حدود جمع حدّ به معنی منع کردن است وجه تسمیه حدود به جهت آن است که انسان را از ارتکاب گناه باز می‌دارد.

«زانی «زنا کننده» دو نوع است:

1. مُحصَن «مرد عاقل و بالغ و آزادی که حشفه یا سر ذَکَر او (یا به اندازه حشفه از مردی که حشفه وی بریده باشد) به قُبُل منکوحه خود فرو رفته باشد».
2. غیر مُحصَن.

حدّ محصن رجم و سنگسار کردن است به سنگ‌های معتدل «نه بزرگ و نه کوچک» و غیر محصن «خواه مرد یا زن» حد او یکصد تازیانه است و بیرون کردن از محل تا مسافت قصر مدت یکسال یا بیشتر.

شروط احصان چهار چیز است:

1. بلوغ،
2. عقل،
3. آزادی،
4. بودن جماع از مسلمان یا ذمی در نکاح صحیح بطوریکه در بالا ذکر شود.

حد برده و کنیز نصف حد آزاد است «50 تازیانه» حکم لواط و جماع حیوانات مانند حکم زناست پس هر کس با کسی عمل لواط کند یا با حیوانی مجامعت نماید باید او را حد زد، و کسی که با زن اجنبی در غیر فرج جماع کند تعزیر می‌شود و امام نمی‌تواند در تعزیر به حداقل حدود برسد «مثلاً اگر امام بخواهد برده‌ای را تعزیر کند باید از بیست تازیانه کم‌تر به او بزند و یا اگر مرد آزاد را تعزیر کند تعزیر وی نباید به چهل تازیانه برسد زیرا بیست تازیانه حداقل حد آزاد مرد است»».

**فصل:** «وإذَا قَذَفَ غَيرَهُ بِالزِّنَا فَعَلَيهِ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَمَانِيَةِ شَرَائِطَ ثَلاَثَةٌ مِنْهَا فی الْقَاذِفِ وهُوَ أَنْ يَکُونَ بَالِغاً عَاقِلاً وأَنْ لاَيَکُونَ وَالِداً لِلْمَقْذُوفِ وخَمْسَةٌ فی الْمَقذُوفِ وهُوَ أَنْ يَکُونَ مُسْلِماً بَالِغاً عَاقِلاً حُرّاً عَفِيفاً ويُحَدُّ الْحُرُّ ثَمَانِيْنَ والْعَبْدُ أَرْبَعِينَ ويَسْقُطُ حَدُّ الْقَذْفِ بِثَلاَثَةِ أَشْيَاءَ إِقَامَةِ الْبَيِّنَةِ أَوْ عَفْوِ الْمَقْذُوفِ أَوْ الْلِّعَانِ فی حَقِّ الزَّوْجَةِ».

در احکام قذف: قذف یعنی تهمت زدن زنا.

«هرگاه شخصی کسی را به زنا نسبت دهد بر وی حد تهمت واجب می‌شود به هشت شرط، سه شرط آنها مربوط به تهمت زننده است:

1. بلوغ،
2. عقل،
3. قاذف پدر تهمت زده شده نباشد.

و پنج شرط دیگر مربوط به قذف شده است:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. عِفّت حد آزاد مرد هشتاد تازیانه و برده چهل تازیانه است.

به سه شرط حدّ تهمت ساقط می‌شود:

1. آوردن گواه،
2. عفو کردن تهمت زده شده،
3. لِعان در حق زن.

**فصل:** «ومَنْ شَرِبَ خَمْراً أَوْ شَرَاباً مُسْکِراً يُحَدُّ أَرْبَعِينَ ويَجُوزُ أَنْ يَبْلُغَ بِهِ ثَمَانِينَ عَلَی وَجْهُ التَّعْزِيرِ ويَجِبُ عَلَيهِ بِأَحَدِ أَمْرَينِ بِالْبَيِّنَةِ أَوِ الإقْرَارِ ولاَ يُحَدُّ بِالْقَیءِ والإِسْتِنکَاهِ».

«کسی که عرق یا شراب مست کننده بیاشامد حدّ وی زدن چهل تازیانه است و امام می‌تواند از لحاظ تعزیر تا هشتاد تازیانه به وی بزند.

دو چیز حدّ را بر وی واجب می‌کند:

1. گواه.
2. اقرار.

استفراغ کردن و بوی شراب از دهن آمدن حدّ را واجب نمی‌کند.

**فصل:** «وتُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ بِثَلاَثَةِ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونَ بَالِغاً عَاقِلاً وأَنْ يَسْرِقَ نِصَاباً قِيْمَتُهُ رُبْعُ دِينَارٍ مِنْ حِرْزِ مِثْلِهِ لاَمِلْكَ لَهُ فِيهِ ولاَ شُبْهَةَ فی مَالِ الْمَسْرُوقِ مِنْهُ وتُقْطَعُ يَدُهُ الْيُمْنَيْمِن مِفْصَلِ الْکُوع فَإنْ سَرَقَ ثَانِياً قُطِعَتْ رِجْلُهُ اليُسْرَی فَإنْ سَرَقَ ثَالِثاً قُطِعَتْ يَدُهُ اليُسْرَی فَإنْ سَرَقَ رَابِعاً قُطِعَتْ رِجْلُهُ الْيُمْنَی فَإنْ سَرَقَ بَعْدَ ذلِكَ عُزِّرَ وقِيلَ يُقْتَلُ صَبْراً».

در احکام دزدی: «به سه شرط دست دزد بریده می‌شود:

1. بلوغ،
2. عقل،
3. دزدیدن چیزی که یک چهارم دینار ارزش داشته باشد و از محلی که برای چیز تعیین شده دزدیده باشد و مالکیت آن را نداشته باشد و مال شبهه نبوده باشد. در این صورت باید دست راست وی از مچ بریده شود و اگر برای بار دوم دزدی کند باید پای چپ او را با آهن تیز از بند پا قطع کند و اگر برای بار سوم دزدی کند باید دست چپ او را قطع نمود، و اگر برای بار چهارم دزدی کرد باید قطع پای راست او بکنند، و اگر بعد از آن باز دزدی کرد باید تعزیر شود و گفته شده بعد از زندان کشته می‌شود».

**فصل:** «وقُطَّاعُ الطَّرِيقِ عَلَی أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ إِنْ قَتَلُوا ولَمْ يَأْخُذُوا الْمَالَ قُتِلُوا فَإنْ قَتَلُوا وأَخَذُوا الْمَالَ قُتِلُوا وصُلِبُوا وإِنْ أَخَذُوا الْمَالَ ولَمْ يَقْتُلُوا تُقْطَعُ أَيْدِيهِمْ وأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلاَفٍ فَإنْ أَخَافُوا السَّبِيلَ ولَمْ يَأْخُذُوا مَالاً ولَمْ يَقْتُلُوا حُبِسُوا وعُزِّرُوا ومَنْ تَابَ مِنْهُمْ قَبْلَ الْقُدْرَةِ عَلَيهِ سَقَطَ عَنْهُ الْحُدُودُ وأَخِذَ بِالْحُقُوقِ».

در احکام راهزن: «راهزنان چهار قسم‌اند:

1. شخصی را بکشد و مالش را نبرند کشته می‌شوند.
2. بکشند و مال را هم ببرند کشته می‌شود و بدار آویزان می‌شود.
3. مال را ببرند و نکشند دست و پای آنان قطع می‌شود «اول دست راست پس چپ».
4. مسافران را بترسانند و مال را نبرند و کسی را نکشند زندانی و تعزیر می‌شوند. هر کسی از آنان قبل از تسلیم شدن توبه کند حدّ از وی ساقط می‌شود ولی حق مردم را باید پس بدهد».

**فصل:** «ومَنْ قُصِدَ بِأَذَیً فی نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ حَرِيمِهِ فَقَاتَلَ عَنْ ذلِكَ وقَتَلَ فَلاَضَمَان عَلَيهِ وعَلَی رَاکِبِ الدَّابَّةِ ضَمَانُ مَا أَتْلَفَتْهُ دَابَّتُهُ».

در احکام صیال: «کسی که قصد مال یا جان او را بکنند و از خود یا مال یا عیالش دفاع کند و یکی یا چند نفر از آنان بکشد بر وی ضمانتی نیست. حیوان سواری هر کسی، اگر زیان بر دیگری وارد کند خواه به دست یا پا و یا غیر آن پرداخت غرامت بر صاحبان حیوان لازم است خواه حیوان مال خودش باشد یا عاریه و یا در مقابل مزد آن را گرفته باشد».

**فصل:** «ويُقَاتَلُ أَهْلُ الْبَغی بِثَلاَثِ شَرَائِطَ أَنْ يَکُونُوا فی مَنَعَةٍ وأَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الإمَامِ وأَنْ يَکُونَ لَهُمْ تَأْوِيلٌ سَائِغٌ ولاَيُقْتَلُ أَسِيرُهُمْ ولاَيُغْنَمُ مَالُهُمْ ولاَيُذَفَّفُ عَلَی جَرِيْحِهِمْ».

در احکام بغاة: ««ستمگران» آنان گروهی‌اند که مخالفت امام دادگر را می‌کنند. مفرد آن باغی «ستمگر». به سه شرط با آنان جنگ کرده شود:

1. دارای عزّ و مقام و شوکت باشند به طوری که دارای رئیس و جنگ جویان و وسائل جنگی باشند.
2. از اطاعت امام خارج شده باشند «به طوریکه از دادن مالیات و سرباز و قصاص خودداری نمایند».
3. اطاعت نکردن آنان به دلیلی نزدیک به عقل باشد «مانند مطالبه اهل صفین خونبهای حضرت عثمان را، چون معتقد بودند که حضرت علی می‌داند قاتل عثمان کیست. در این صورت اسیر آنان کشته نمی‌شود و مال آنان تاراج نمی‌شود، و زخم شده آنان کشته نمی‌شود «و سلاح و اسب آنان بعد از استیلای امام بر آنان باید پس داده شود» «بعد از پایان جنگ»».

**فصل:** «ومَنِ ارْتَدَّ عَنِ الإسْلاَمِ اسْتُتِيبَ ثَلاَثاً فَإنْ تَابَ وإِلاَّ قُتِلَ ولَمْ يُغَسَّل ولَمْ يُصَلَّ عَلَيهِ ولَمْ يُدْفَنْ فی مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ».

در احکام ردّه: «که بدترین انواع کفر است. «ردّه» در لغت به معنی برگشتن از چیزی است به چیز دیگر و شرعاً برگشتن از اسلام است به نیت کفر یا گفتار کفر یا کردار آن مانند: سجده بردن بر بت به جهت مسخره یا عناد یا اعتقاد. کسی که از اسلام برگردد باید او را به توبه وادار کرد. اگر توبه کرد چه بهتر وگرنه کشته می‌شود و غسل داده نمی‌شود و نماز میت بر او نباید خوانده شود و گذاشتن او در قبور مسلمانان نیز روانیست».

**فصل:** «وتَارِكُ الصَّلاَةِ عَلَی ضَرْبَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَتْرُکَهَا غَيْرَ مُعْتَقِدٍ لِوُجُوبِهَا فَحُکْمُهُ حُکْمُ الْمُرْتَدِّ والثَّانِی أَنْ يَتْرُکَهَا کَسَلاً مُعْتَقِداً لِوُجُوبِهَا فَيُسْتَتَابُ فَإنْ تَابَ وصَلَّی وإِلاَّ قُتِلَ حَدّاً وکَانَ حُکْمُهُ حُکْمُ الْمُسْلِمِينَ».

«ترک کننده نماز دو نوع است:

1. نماز را نمی‌خواند چون به نماز معتقد نیست، و حکم او حکم برگشته از دین است.
2. به جهت تنبلی نماز را نمی‌گزارد ولی معتقد به وجوب آن است، باید چنین کسی به توبه وادار شود اگر توبه کرد و نماز را انجام داد چه بهتر وگرنه کشته می‌شود نه به جهت کفر بلکه به جهت کفارت و حکم او حکم مسلمانان دیگر است».

کتاب الجهاد

«وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْجِهَادِ سَبْعُ خِصَالٍ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والْذُکُورِيَّةُ والصِّحَّةُ والطَّاقَةُ عَلَی الْقِتَالِ ومَنْ أُسِرَ مِنَ الْکُفَّارِ فَعَلَی ضَرْبَيْنِ ضَرْبٌ يَکُونُ رَقِيقاً بِنَفْسِ السَّبیِ وهُمُ الصِّبْيَانُ والنِّسَاءُ وضَرْبٌ لاَيَرِقُّ بِنَفْسِ السَّبیِ وهُمُ الرِّجَالُ الْبَالِغُونَ والإمَامُ مُخَيَّرٌ فِيهِمْ بَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ الْقَتْلِ والإسْتِرْقَاقِ والْمَنِّ والْفِدْيَةِ بِالْمَالِ أَوْ بِالرِّجَالِ يَفْعَلُ مِنْ ذلِكَ مَافِيهِ الْمَصْلَحَةُ ومَنْ أَسْلَمَ قَبْلَ الأَسْرِ أَحْرَزَ مَالَهُ ودَمَهُ وصِغَارَ أَوْلاَدِهِ ويُحْکَمُ لِلصَّبِیِّ بِالإسْلاَمِ عِنْدَ وُجُودِ ثَلاَثَةِ أَسْبَابٍ: أَنْ يُسْلِمَ أَحَدُ أَبَوَيهِ أَوْ يَسْبِيَهُ مُسْلِمٌ مُنْفَرِداً عَنْ أَبَوَيهِ أَوْ يُوجَدَ لَقِيطاً فی دَارِ الإسْلاَمِ».

کتاب جهاد

 در زمان حضرت محمد بعد از هجرت جهاد فرض کفایه بوده است ولی بعد از رحلت حضرت ایشان کافران دارای دو حالت می‌باشند:

1. کافران در محل خود باشند در این صورت جهاد هر ساله بر مسلمانان فرض کفایه است.
2. ویا کافران در نزدیک کشور اسلام فرود آیند و در این صورت جهاد فرض عین است و بر اهل آن کشور است راندن آنان به هر وسیله که بوده.

«شرط‌های وجوب جهاد هفت است:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. ذکوریت،
6. تندرستی،
7. توانائی جنگ.

اسیران کفار دو نوع‌اند:

1. به مجرد اسیر شدن برده می‌شود «رقیق» و آنها بچه و زن‌ها هستند.
2. به مجرد اسیر شدن برده نمی‌شود و آنان مردان بالغ‌اند.

در این صورت امام در برگزیدن چهار چیز مختار است:

1. کشتن،
2. برده نمودن آنان،
3. آزاد کردن آنان،
4. فدیه‌گرفتن و آزاد کردن آنان «فدیه یا مال است یا رها کردن اسیران مسلمان» در هر کدام مصلحت است امام باید آن را انجام بدهد. کسی که قبل از اسیر شدن مسلمان شود سبب نگهداری و مصونیت مال و نفس خود و بچه‌های کوچک او می‌باشد «نه اولاد بالغ او زیرا مسلمان شدن پدر آنان سبب عصمت آنان نخواهد شود».

به وجود سه چیز حکم به اسلام بچه می‌شود:

1. مسلمان شدن یکی از والدین او.
2. مسلمانی او را اسیر کرده باشد بدون پدر و مادرش.
3. در مملکت اسلام پیدا شده باشد».

**فصل:** «ومَنْ قَتَلَ قَتِيلاً أُعْطِیَ سَلَبَهُ وتُقَسَّمُ الْغَنِيمَةُ بَعْدَ ذلِكَ عَلَی خَمْسَةِ أَخْمَاسٍ فَيُعْطَی أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِمَنْ شَهِدَ الْوَقعَةَ ويُعْطَی لِلْفَارِسِ ثَلاَثَةُ أَسْهُمٍ ولِلرَّجِلِ سَهْمٌ ولاَ يُسْهَمُ إلاَّ لِمَنِ اسْتَکْمَلَتْ فِيهِ خَمْسُ شَرَائِطَ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والذُّکُورِيَّةُ فَإنِ اخْتَلَّ شَرْطُ مِنْ ذلِكَ رُضِخَ لَهُ ولَمْ يُسْهَمْ ويُقْسَمُ الْخُمْسُ عَلَی خَمْسَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِرَسُولِ اللهِ يُصْرَفُ بَعْدَهُ لِلْمَصَالِحِ وسَهْمٌ لِذَوِی الْقُرْبَی وهُمْ بَنُو‌هاشِمٍ وبَنُو المُطَّلِبِ وسَهْمٌ لِلْيَتَامَی وسَهْمٌ لِلْمَسَاکِيْنِ وسَهمٌ لِأَبنَاءِ السَّبِيلِ».

«هر مسلمانی «خواه، مرد، آزاد یا برده» کافری را بکشد باید کلیه لباس و آلات جنگ و مرکب او را به قاتل بدهند، سپس غنیمت را به پنج قسمت تقسیم کرده چهار پنجم آن را به حاضران جنگ می‌دهد و باید به سوار سه سهم داده شود «دو سهم برای اسب او و یک سهم برای خود او» و پیاده یک سهم.

غنیمت به کسی داده می شود که دارای پنج صفت باشد:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. ذکوریت.

اگر یکی از صفات بالا نباشد «مثل اینکه: بچه، دیوانه، برده، مؤنث یا ذمی باشد» دارای سهم نمی‌باشد ولی مقداری ناچیز به وی داده می‌شود و نیز یک پنجم مانده را به پنج قسمت دیگر تقسیم می‌نمایند:

1. برای حضرت که اکنون در مصارف خیریّه صرف می‌شود.
2. برای خویشاوندان نزدیک او که فرزندان هاشم و فرزندان عبدالمطلب می‌باشند.
3. برای یتیمان.
4. برای مسکینان.
5. برای مسافران.

**فصل:** «ويُقْسَمُ مَالُ الْفَیْءِ عَلَی خَمْسِ فِرَقٍ يُصْرَفُ خُمْسُهُ عَلَی مَنْ يُصْرَفُ عَلَيهِمْ خُمْسٌ الْغَنِيمَةِ ويُعْطَی أَرْبَعَةُ أَخْمَاسِهَا لِلْمُقَاتِلَةِ وفی مَصَالِحِ الْمُسْلِمِينَ».

«مال بدست آمده از کفار بدون جنگ بر پنج گروه تقسیم می‌شود:

1. یک پنجم آن برای مستحقان،
2. چهار پنجم آن برای لشکریان جنگی و مصالح مسلمانان».

**فصل:** «وشَرَائِطُ وُجُوبِ الْجِزْيَةِ خَمْسُ خِصَالٍ الْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والذُّکُورِيَّةُ وأَنْ يَکُونَ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أَوْ مِمَّنْ لَهُ شُبْهَةُ کِتَابٍ وأَقَلُّ الْجِزْيَةِ دِينَارٌ فی کُلِّ حَوْلٍ ويُؤْخَذُ مِنَ الْمُتَوَسِّطِ دِينَارَانِ ومِنَ الْمُوسِرِ أَرْبَعَةُ دَنَانِيرَ ويَجُوزُ أَنْ يُشْتَرَطَ عَلَيهِمُ الضِّيَافَةُ فَضْلاً عَنْ مِقدَارِ الْجِزْيَةِ ويَتَضَمَّنُ عَقْدُ الْجِزْيَةِ أَرْبَعَةَ أَشْيَاءَ أَنْ يُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ وأَنْ تَجْرِیَ عَلَيهِمْ أَحْکَامُ الإسْلاَمِ وأَنْ لاَيَذْکُرُوا دِينَ الإسْلاَمِ إلاَّ بِخَيْرٍ وأَنْ لاَيَفْعَلُوا مَافِيهِ ضَرَرٌ عَلَی الْمُسْلِمِينَ ويُعْرَفُونَ بِلُبْسٍ الْغِيَارِ وشَدِّ الزُّنَازِ ويُمْنَعُونَ مِنْ رُکُوبِ الْخَيْلِ».

در احکام جزیه: «یعنی خراجی که در مقابل حفظ نفس مال و اجازه اقامت در کشور اسلام از ذمیان گرفته می‌شود».

«شروط واجب شدن جزیه پنج است:

1. بلوغ،
2. عقل،
3. آزادی،
4. ذکوریت،
5. جزیه دهنده اهل کتاب یا شبه اهل کتاب باشد «مانند مجوسی» حد اقل جزیه هر ساله یک دینار است و برای متوسط هر سال دو دینار و برای ثروتمند چهار دینار است و رواست که علاوه بر پرداخت جزیه تعهد مهمان‌داری هم بنماید مطابق عرف و عادت.

و پیمان جزیه مشتمل بر چهار چیز است:

1. پرداخت خراج.
2. جاری شدن احکام اسلام بر آنان «هرچه از مال و نفس مسلمانان را تلف کنند ضامن شوند و حدود شرع اسلام بر آنان جاری شود، و هرگاه مرتکب گناهی شوند که خودشان معتقد حرمت آن باشند حد بر آنان جاری شود».
3. دین اسلام را مذمت نکنند ومرتکب عملی نشوند که برای اسلام زیان‌آور باشد.
4. لباس آنان باید با لباس مسلمان مغایرت داشته باشد، باید ذمی روی پیراهن خود چیزی که با لباسش مغایر باشد بر دوش خود بدوزد. بهتر است که یهودی رنگ زرد ومسیحی کبود و آتش پرست سیاه و قرمز باشد و بستن زنار «ریسمان کلفتی است که در کمر بالای لباس‌های خود ببندند» برای آنان لازم است. و از سواری اسب‌های گرانبها باید جلوگیری شوند «اما سوار شدن خر عیب ندارد»».

کتاب الصيد والذبائح

«ومَا قُدِرَ عَلَی ذَکَاتِهِ فَذَکَاتُهُ فی حَلْقِهِ ولَبَّتِهِ ومَا لَمْ يُقْدَر عَلَی ذَکَاتِهِ فَذَکَاتُهُ عَقْرُهُ حَيْثُ قُدِرَ عَلَيهِ وکَمَالُ الذَّکَاةِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ قَطْعُ الْحُلْقُومِ والْمَرِیْءِ والْوَدَجَيْنِ والْمُجْزِیءُ مِنْهَا شَيْئَانِ قَطْعُ الْحُلْقُومِ والْمَرِیْءِ ويَجُوزُ الإصْطِيَادُ بِکُلِّ جَارِحَةٍ مُعَلَّمَةِ مِنَ السِّبَاعِ ومِنْ جَوَارِح الطَّيْرِ وشَرَائِطُ تَعْلِيمِهَا أَرْبَعَةٌ أَنْ تَکُونَ إذَا أُرْسِلَتْ اسْتَرْسَلَتْ وإذَا زُجِرَتْ اُنْزَجَرَتْ وإذَا قَتَلَتْ شَيْئاً لَمْ تَأْکُلُ مِنْهُ شَيْئاً وأَنْ يَتَکَرَّرَ ذلِكَ مِنهَا فَإنْ عُدِمَتْ إِحْدَی الشَّرَائِطِ لَمْ يَحِلَّ مَا أَخَذَتْهُ إلاَّ أَنْ يُدْرَكَ حَيّاً فَيُذَکَّی وتَجُوزُ الذَّکَاةُ بِکُلَّ مَا يَجْرَحُ إلاَّ بِالسِّنِّ والظُّفْرِ وتَحِلُّ ذَکَاةُ کُلِّ مُسْلِمٍ وکِتَابِیٍّ ولاَ تَحِلُّ ذَبِيحَةُ مَجُوسِیِّ ولاَ وَثَنِیٍّ وذَکَاةُ الْجَنِينِ بِذَکَاةِ أُمِّهِ إلاَّ أَنْ يُوجَدَ حَيّاً فَيُذَکَّی ومَقُطِعَ مِن حَیٍّ فَهُوَ مَيِّتٌ إلاَّ الشَّعْرَ».

کتاب شکار

حیوان‌های سر بریدنی و قربانی‌ها وطعام‌ها: «هرچه سربریدنش مقدور باشد باید از حلق و زیر گردن بریده شود و چیزیکه سر بریدن آن مقدور نباشد بریدن آن عبارت است: پی کردن آن هر طور که ممکن باشد.

وکمال بریدن در چهار چیز است:

1. بریدن حلقوم،
2. بریدن مِری «مجرای خوردن و آشامیدن»،

3و4- بریدن دو رگ گردن و آنچه کافی باشد برای حلقوم و مری. شکار کردن بوسیله هر درنده شکاری و آموخته شده «مانند یوزپلنگ و سگ» جائز است و همچنان رواست شکار کردن بوسیله هر پرنده شکاری. شکار بوسیله‌ی حیوان و پرنده شکاری جایز است به چهار شرط:

1. هرگاه او را رها کنند برای دنبال کردن شکار اطاعت کند.
2. هرگاه از دنبال کردن جلوگیری شود اطاعت کند.
3. چیزی را که شکار می‌کند از آن نخورد.
4. در امور بالا باید بارها آزمایش شده باشد و مخالفت را نشان نداده باشد، هرگاه یکی از امور فوق مفقود باشد آنچه را می‌گیرد خوردنش روا نیست مگر اینکه شکارچی به او برسد و هنوز زنده است او را ذبح کند. و بریدن با هر چیزی که برنده باشد جز دندان و استخوان و ناخن جائز است.

«ذبیحه هر مسلمان و اهل کتابی» رواست اما ذبیحه آتش‌پرست روا نیست، سر بریدن جنین در شکم ذبیحه با سر بریدن مادرش حاصل می‌شود مگر از شکم مادر زنده بیرون بیاید، در این صورت ذبح آن واجب است. هرچه از زنده قطع شود حکم میته دارد مگر مو «اگر از حیوان زنده مأکول قطع شود پاک است»».

**فصل:** «وکُلُّ حَيَوَانٍ اسْتَطَابَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَلاَلٌ إلاَّ مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِتَحْرِيْمِهِ وکُلُّ حَيْوَانٍ اسْتَخْبَثَتْهُ الْعَرَبُ فَهُوَ حَرَامٌ إلاَّ مَا وَرَدَ الشَّرْعُ بِإبَاحَتِهِ ويَحْرُمُ مِنَ السِّبَاعِ مَا لَهُ نَابٌ قَوِیٌّ يَعْدُو بِه ويَحْرُمُ مِنَ الطُّيُورِ مَا لَهُ مَخْلَبٌ قَوِیٌّ يَجْرَحُ بِهِ ويَحِلُّ لِلْمُضْطَرِّ فی الْمَخْمَصَةِ أَنْ يَأْکُلَ مِنَ الْمَيتَةِ الْمُحَرَّمَةِ مَا يَسُدُّ بِهِ رَمَقَهُ وَلَنَا مَيتَتَانِ حَلاَلاَنِ السَّمَكُ والْجَرَادُ ودَمَانِ حَلاَلاَنِ الْکَبِدُ والطُّحَالُ».

«هر حیوانی که عرب آن را پاک بداند پاک است مگر حیوانی که شرع به حرمت آن تصریح نموده باشد و هر کدام را نجس بداند نجس است مگر حیوانی که شرع گوشت آن را مباح کرده باشد، از درنده‌ها هر کدام دارای ناب قوی باشد که بوسیله آن حیوان‌ها را شکار کند «مانند شیر، پلنگ، و گرگ» حرام است. و از پرنده‌ها هر کدام دارای چنگ قوی باشد و بدان شکار کند حرام است. «مانند باز و شاهین» اگر کسی گرسنه باشد و چیز حلال نداشته باشد می‌تواند از حرام سد رَمَق نماید.

دو نوع از مردارها حلال است:

1. ماهی،
2. ملخ.

و نیز دو نوع خون حلال است:

1. کَبَد،
2. طحال.

**فصل:** «والأُضْحِيَةُ سُنَّةٌ مُؤَکَّدَةٌ ويُجْزِئُ فِيهَا الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ والثَّنِیُّ مِنَ الْمَعْزِ والثَّنِیُّ مِنَ الإبِلِ والثَّنِیُّ مِنَ الْبَقَرِ وتُجْزِئُ الْبَدَنَةُ عَنْ سَبْعَةٍ والْبَقَرَةُ عَنْ سَبْعَةٍ والشَّاةُ عَنْ وَاحِدٍ وأَرْبَعٌ لاَتُجْزِئُ فی الضَّحَايَا الْعَوْرَاءُ البَيِّنُ عَوَرُهَا والْعَرْجَاءُ الْبَيِّنُ عَرَجُهَا والْمَرِيْضَةُ البَيِّنُ مَرَضُهَا والْعَجْفَاءُ الَّتِی ذَهَبَ مُخُّهَا مِنَ الْهُزَالِ ويُجْزِئُ الْخَصِیُّ والْمُکْسُورُ الْقَرْنِ ولاَتُجْزِئُ الْمَقْطُوعَةُ الأُذُنِ والذَّنَبِ ووَقْتُ الذَّبْحِ مِنْ وَقْتِ صَلاَةِ الْعِيْدِ إلِی غُرُوبِ الشَّمْسِ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ ويُسْتَحَبُّ عِنْدَ الذَّبْحِ خَمْسَةُ أَشْيَاءٍ التَّسْمِيةُ والصَّلاَةُ عَلَی النَّبِیِّ واسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ والتَّکْبِيرُ والدُّعَاءُ بِالْقَبُولِ ولاَ يَأْکُلُ الْمُضَحِّی شَيْئاً مِنَ الأَضْحِيَةِ الْمَنْذُورَةِ ويَأْکُلُ مِنَ الأُضْحِيَةِ الْمَتْطوِّع بِها ولاَ يَبِيعُ مِنَ الأُضْحِيةِ ويُطْعِمُ الْفُقَرَاءَ والْمَسَاکِينَ».

در احکام اضحیه قربانی: «قربانی»: «قربانی سنت مؤکدی است. گوسفند دو ساله، بز و گاو سه ساله، و شتر شش ساله برای قربانی کافی است. یک شتر یا یک گاو برای هفت نفر کافی است و یک گوسفند برای یک نفر.

چهار نوع از حیوان قربانی آنها جائز نیست:

1. کور،
2. مریض،
3. لنگ،
4. لاغری که از لاغری مخ آن نمانده باشد «ذوب شده باشد» و مقطوع الخُصیَتین و همچنان شاخ شکسته کافی است، اما حیوان گوش بریده یا دم بریده کافی نیست، وقت سر بریدن از موقع نماز عید است تا غروب آفتاب روز آخر ایّام التّشریق.

و در موقع سر بریدن پنج چیز مستحب است:

1. گفتن بسم الله،
2. درود بر رسول
3. روبروی قبله باشد،
4. گفتن اللهُ اکبر،
5. دعای قبول.

و از قربانی نذر شده خوردن و استفاده کردن جائز نیست اما از قربانی سنت می‌تواند استفاده کند و نباید چیزی از قربانی بفروشد بلکه باید آن را اطعام فقرا و بیچارگان نماید.

**فصل:** «والْعَقِيقَةُ مُسْتَحَبَّةٌ وهِیَ الذَّبِيحَةُ عَنِ الْمَوْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ ويُذْبَحُ عَنِ الْغُلاَمِ شَاتَانِ وعَنِ الْجَارِيَةِ وعَنِ الْجَارِيَةِ شَاةٌ ويُطْعِمُ الْفُقَرَاءَ والْمَسَاکِينَ».

در احکام عقیقه: عقیقه در لغت به معنی موی سر نوازد است.

«عقیقه مستحب است و آن حیوانی است که در روز هفتم ولادت نوزاد ذبح می‌شود برای پسر دو گوسفند و برای دختر یک گوسفند، و باید از آن فقرا و مساکین را اطعام نمود».

کتاب السبق والرمی

«ونَصِحُّ الْمُسَابَقَةُ عَلَی الدَّوَابِّ والْمُنَاضَلَةُ إذَا کَانَتِ الْمَسَافَةُ مَعْلُومَةً وَصِفَةُ الْمُنَاضَلَةِ مَعْلُومَةً ويَخْرِجُ الْعِوَضِ أَحَدُ الْمُتَسَابِقَيْنِ حَتَّی إِنَّهُ إذَا سَبَقَ اسْتَرَدَّهُ وإِنْ سُبِقَ أَخَذَهُ صَاحِبُهُ لَهُ وإِنْ أَخْرَجَاهُ مَعاً لَمْ يَجُزْ إلاَّ أَنْ يُدْخِلاَ بَيْنَهُمَا مُحَلِّلاً فَإِنْ سَبَقَ أَخَذَ الْعِوَضَ وإِنْ سُبِقَ لَمْ يَغْرَمْ».

کتاب مسابقه و تيراندازی

«بر چهارپایان «اسب، شتر، استر، خر» مسابقه رواست، و همچنان مسابقه و تیراندازی رواست. هرگاه مسافت و نوع تیراندازی و کیفیت زدن آن به هدف معلوم باشد. یکی از مسابقه کنندگان مورد مسابقه را گرو می‌گذارد اگر برنده شد آن را پس می‌گیرد و اگر برنده نشد آن دیگری آن را می‌برد، و اگر هر دو مورد مسابقه را گرو گذاشتند باید محَلِّلی در بین خودشان قرار دهند که با آنان باشد در مسابقه و محلل نامبرده اگر قبل از آنان به هدف رسید، مورد گرو هر دو را برای خود می‌برد و اگر بر آنان سبقت نکرد بلکه هر دو از آنان یا یکی از آنان قبل از وی به هدف رسید چیزی از وی «محلّل» گرفته نمی‌شود و آن دو هم چیزی از یکدیگر نمی‌گیرند و اگر محلل با یکی از آنان به هدف رسیدند در این صورت محلل مورد گرو شخص بجا مانده را برای خود می‌برد و اگر یکی از آنان به هدف رسید و پس از وی محلل و دیگری پس از محلل رسید، در این صورت مال عقب افتاده برای آن شخص است که قبل از هر دو به هدف رسیده است و محلل حق آن را ندارد».

کتاب الأيمان والنذور

«لاَيَنْعَقِدُ الْيَمِينُ إلاَّ بِاللهِ تَعَالَی أَوْ بِاسْمٍ مِنْ أَسْمَائِهِ أَوْ صِفَةٍ مِنْ صِفَاتِ ذَاتِهِ ومَنْ حَلَفَ بِصَدَقَةِ مَالِهِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ الصَّدَقَةِ وکَفَّارَةِ الْيَمِينِ ولاَ شَیْءَ فی لَغْوِ الْيَمِينِ ومَنْ حَلَفَ أَنْ لاَيَفْعَلَ شَيْئاً فَأَمَرَ غَيْرَهُ بِفِعْلِهِ لَمْ يَحْنَثْ ومَنْ حَلَفَ عَلَی فِعْلِ أَمْرَيْنِ فَفَعَلَ أَحَدَهُمَا لَمْ يَحْنَثْ وکَفَّارَةُ الْيَمِينِ هُوَ مُخَيَّرٌ فِيهَا بَيْنَ ثَلاَثَةِ أَشْيَاءٍ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ أَوْ إِطْعَامِ عَشْرَةِ مَسَاکِينَ کُلُّ مِسْکِينٍ مُدٌّ أَوْ کِسْوَتُهُمْ ثَوْباً ثَوْباً فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ».

کتاب ايمان و نذر

«سوگند و نذرها» أیمان به فتح همزه جمع یمین «سوگند» و در لغت: در اصل به معنی دست راست پس بر سوگند اطلاق شده است و سوگند منعقد «بسته» نمی‌شود مگر به لفظ الله و یا اسمی از اسم‌های خدا و یا به صفتی از صفات ذاتی او و کسی که سوگند بخورد که مال خود را صدقه کند «مثل اینکه بگوید: «لِلَّهّ عَلَیَّ بِصِدّقَةِ مالِی» بر من نذر باشد که مال خود را در راه خدا صدقه کنم که این را گاهی سوگند لجاج و خشم نامند و گاهی آن را نذر لجاج وخشم نامند» اختیار دارد در بین صدقه کردن مالش و در بین دادن کفارت سوگندش. و در سوگند لغو «یعنی سوگندی که بدون اراده و قصد آن را یاد می‌کند مثل اینکه انسان در حال خشم بگوید نه والله بلی والله و کسی که سوگند یاد کند بر نکردن کاری پس دستور بدهد که دیگری آن را انجام بدهد سوگند او واقع نمی‌شود. و کسی که سوگند بخورد بر انجام دادن دو کار پس یکی از آنها را انجام دهد نیز سوگندش واقع نمی‌شود «مثلاً بگوید به خدا سوگند این دو پیراهن را نمی‌پوشم پس یکی از آنها را به پوشد و اگر آنها را با هم و یا پس از یکدیگر بپوشد سوگند وی واقع می‌شود و اگر بگوید نه این را می‌پوشم ونه آن در این صورت هر کدام را بپوشد سوگندش واقع می‌شود».

در کفارت سوگند مختار است در انجام دادن یکی از سه امور زیر:

1. آزاد کردن برده مسلمان.
2. اطعام ده مسکین هر مسکین یک مُد.
3. دادن ده جامه به ده مسکین. در صورت نداشتن امور مزبوره سه روز روزه بدارد.

**فصل:** «والنَّذْرُ يَلْزَمُ فی الْمُجَازَاةِ عَلَی مُبَاحٍ وطَاعَةٍ کَقَوْلِهِ إِنْ شَفَی اللهُ مَرِيضِی فَللَّهِ عَلَیَّ أَنْ أُصَلِّیَ أَوْ أَصُومَ أَوْ أَتَصَدَّقَ ويَلْزَمُهُ مِنْ ذلِكَ مَايَقَعُ عَلَيهِ الإسْمُ ولاَ نَذْرَ فی مَعْصِيَةٍ کَقَوْلِهِ إِنْ قَتَلْتُ فُلاَناً فَللَّهِ عَلَیَّ کَذَا ولاَيَلْزَمُهُ عَلَی تَرْكِ مُبَاحٍ کَقَوْلِهِ لاَآکُلُ لَحْماً ولاَأَشْرَبُ لَبَناً ومَا أَشْبَهَ ذلِكَ».

«در مقابل لرآورده شدن خواسته‌ی نذر شده، انجام نذر واجب می‌شود «یعنی کاری که از طرف شارع در آن تشویق یا ترغیبی وارد نشده باشد مانند خوردن، نشستن، خوابیدن، آشامیدن، و بلند شدن البته این مسئله خلاف کتاب‌های فقهی دیگر است چه نذر بر کار مباح یا ترک کردن آن منعقد نمی‌شود» و همچنان نذر کردن، بر اطاعت مقصود آن را واجب می‌کند «مانند آزاد کردن برده، عیادت مریض، سلام، تشییع جنازه، خواندن سوره معینه، طول دادن نماز و نماز جماعت» مثلاً بگوید اگر خداوند مریض مرا بهبودی دهد بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم و یا صدقه کنم هر کدام را گفته باشد پس از انجام معلق علیه واجب می‌شود و اگر حد اقل هر کدام را انجام بدهد به نذر خود وفا کرده است مثلاً اگر نماز را نذر کرده باشد دو رکعت، روزه یک روز و در صدقه هر مقداری که شرعاً بر او اطلاق مال بشود کافی است. و نذر برای مرتکب شدن گناه منعقد نمی‌شود مثلاً اگر بگوید «اگر فلان کس را کشتم بر من واجب باشد نماز بگزارم یا روزه بگیرم و همچنان بر ترک مباح نذر واجب نمی‌شود. مثلاً بگوید نذر باشد گوشت نخورم و شیر نیاشامم و امثال آن».

کتاب الأقضية والشهادات

«ولاَ يَجُوزُ أَنْ يَلِیَ الْقَضَاءَ إلاَّ مَنِ اسْتَکْمَلَتْ فِيهِ خَمْسَ عَشَرَةَ خَصْلَةً الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحُرِّيَّةُ والذُّکُورَةُ والْعَدَالَةُ ومَعْرِفَةُ أَحْکَامِ الْکِتَابِ والسُّنَّةِ ومَعْرِفَةُ الإجْمَاعِ ومَعْرِفَةُ الإخْتِلاَفِ ومَعْرِفَةُ طُرُقِ الإجْتِهَادِ ومَعْرِفَةُ طَرَفٍ مِنْ لِسَانِ الْعَرَبِ ومَعْرِفَةُ تَفْسِيرِ کِتَابِ اللهِ تَعَالَی وأَنْ يَکُونَ سَمِيعاً وأَنْ يَکُونَ بَصِيْراً وأَنْ يَکُونَ کَاتِباً وأَنْ يَکُونَ مُسْتَيْقِظاً ويُسْتَحَبُّ أَنْ يَجْلِسَ فی وَسَطِ الْبَلَدِ فی مَوْضِعٍ بَارِزٍ لِلنَّاسِ ولاَ حَاجِبَ لَهُ ولاَ يَقْعُدُ لِلْقَضَاءِ فی المَسجِدِ ويُسَوِی بَينَ الْخَصْمَيْنِ فی ثَلاَثَةِ أَشْيَاءٍ فی الْمَجْلِسِ واللَّفْظِ والْلَّحْظِ ولاَ يَجُوزُ أَنْ يَقْبَلَ الْهَدِيَّةَ مِنْ أَهْلِ عَمَلِهِ ويَجْتَنِبُ الْقَضَاءَ فی عَشَرَةِ مَوَاضِعَ عِنْدَ الْغَضَبِ والْجُوع والْعَطَشِ وشِدَّةِ الشَّهْوَةِ والْحُزنِ والْفَرَحِ الْمُفْرِطِ وعِنْدَ الْمَرَضِ ومُدَافَعَةِ الأَخْبَثَيْنِ وعِنْدَ النُّعَاسِ وشِدَّةِ الْحَرِّ والْبَرْدِ ولاَيَسْأَلُ الْمُدَّعَی عَلَيْهِ إلاَّ بَعْدَ کَمَالِ الدَّعْوَی ولاَ يُحَلِّفُهُ إلاَّ بَعْدَ سُؤَالِ الْمُدَّعِی ولاَ يُلَقِّنُ خَصْماً حُجَّةً ولاَ يُفْهِمُهُ کَلاَماً ولاَ يَتَعَنَّتُ بِالشُّهَدَاءِ ولاَ يَقْبَلُ الشَّهَادَةَ إلاَّ مِمَّنْ ثَبَتَتْ عَدَالَتُهُ ولاَ تُقْبَلُ شَهَادَةُ عَدُوٍّ عَلَی عَدُوِّهِ ولاَ شَهَادَةُ وَالِدٍ لِوَلَدِهِ ولاَ وَلَدٍ لِوَالِدِهِ ولاَ يُقْبَلُ کِتَابُ قَاضٍ إلَی قَاضٍ آخَرَ فی الأَحْکَامِ إلاَّ بَعْدَ شَهَادَةِ شَاهِدَيْنِ يَشْهَدَانِ بِمَا فِيهِ».

کتاب اقضيه و شهادات

اقضیه جمع قضاء در لغت به معنی استوار کردن می‌باشد و شرعاً قضاوت است «داوری» در بین خصوم به حکم خدا و شهادات جمع شهادت از ماده شهود به معنی حضور است.

«قاضی باید دارای پانزده خصلت باشد:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. مذکر بودن،
6. عدالت،
7. دانستن احکام قرآن و حدیث،
8. دانستن اجماع،
9. دانستن اختلاف بین دانشمندان فقه،
10. دانستن روش‌های اجتهاد «چگونگی استدلال از دلیل‌های احکام».
11. دانستن مقداری از زبان عرب «نحو و صرف و لغت».
12. کر نبودن،
13. کور نبودن،
14. نوشتن،
15. بیدار و باهوش بودن.

قاضی مستحب است محل اقامت وی در وسط شهر باشد در جای معلوم تا مردم به آسانی به او مراجعت کنند. و مستحب است که پرده‌دار نداشته باشد و برای قضاوت در مسجد ننشیند و در بین خصوم در سه چیز رعایت مساوات را بنماید:

1. در مجلس،
2. در حرف «مانند هم به سخن آنان توجه کند».
3. در ملاحظه کردن «مانند هم به آنان بنگرد». قبول کردن هدیه از مراجعین روا نیست.

و باید در ده اوقات قضاوت نکند:

1. هنگام خشم،
2. گرسنگی،
3. تشنگی،
4. در موقع شدّت شهوت،
5. شدت غم،
6. شدت خوشی،
7. هنگام غلبه خواب «چرت زدن»،
8. هنگام مریض بودن،
9. هنگام فشار آوردن بول و غائط،
10. هنگام شدت گرما و سرما.

و نباید از مدعی علیه سئوال کند تا موقعی که مدعی گفتار خود را کاملاً خاتمه می‌دهد و نباید او را سوگند دهد مگر بدرخواست مدعی و خصم را نباید راهنمائی کند.

و همچنان نباید گفتاری را به او بفهماند، و نباید گواه‌ها را زحمت دهد «مثل این که بگوید چرا گواهی دادی، این چگونه گواهی است وغیره» و باید کسی را به گواه قبول کند که عدالت وی ثابت باشد، و نباید گواهی دشمن بر دشمن را قبول کند، و همچنان گواهی پدر برای پسر و عکس آن را نباید قبول کند، نامه قاضی برای قاضی دیگر در یکی از احکام قبول نمی‌شود مگر این که دو شاهدی گواهی بدهند که این خط قاضی فلان است ما کاملاً اطلاع داریم».

**فصل:** «ويَفْتَقِرُ الْقَاسِمُ إلَی سَبْعِ شَرَائِطَ الإسْلاَمِ والْبُلُوغُ والْعَقْلِ والْحُرِّيَّةِ والذُّکُورَةِ والْعَدَالَةِ والْحِسَابِ فَإنْ تَرَاضَی الشَّرِيکَانِ بِمَنْ يَقْسِمُ بَيْنَهُمَا لَمْ يَفْتَقِرْ إلَی ذلِكَ وإِنْ کَانَ فی الْقِسْمَةِ تَقْوِيمٌ لَمْ يَقْتَصِرْ فِيهِ عَلَی أَقَلَّ مِنَ اثْنَينِ وإذَا دَعَا أَحَدُ الشَّرِيْکَيْنِ شَرِيْکَهُ إلَی قِسْمَةِ مَا لاَضَرَرَ فِيهِ لَزِمَ الآخَرَ إِجَابَتُهُ».

در احکام قسمت: «قسمت کننده نیازمند هفت شرط است:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. مذکر بودن،
6. عدالت،
7. دانستن حساب.

و اگر هر دو شریک به قسمتِ قسمت کننده راضی باشند احتیاج به شروط بالا نیست. و اگر قسمت نامبرده احتیاج به تقدیر و تعیین داشته باشد نباید قسمت کنندگان از دو نفر کم‌تر باشند زیرا روا نیست که مقّوم یک نفر باشد. و هرگاه یکی از دو شریک شریک دیگر خود را برای تقسیم دعوت نماید، در چیزی که قسمت آن زیانی ندارد لازم است شریک دیگر دعوت او را اجابت کند».

**فصل:** «وإذَا کَانَ مَعَ الْمُدَّعِی بَيِّنَةٌ سَمِعَهَا الْحَاکِمُ وحَکَمَ لَهُ بِهَا وإِنْ لَمْ تَکُنْ بَيِّنَةٌ فَالْقَوْلُ قَوْلُ الْمُدَّعَی عَلَيهِ بِيَمِينِهِ فَإنْ نَکَلَ عَنِ الْيَمِينِ رُدَّتْ عَلَی الْمُدَّعِی فَيَحْلِفُ ويَسْتَحِقُّ وإذَا تَدَاعَيَا شَيْئاً فی يَدِ أَحَدِهِمَا فَالْقَوْلُ قَوْلُ صَاحِبِ الْيَدِ بِيَمِينِهِ وإِنْ کَانَ فی يَدَيْهِمَا تَحَالَفَا وجُعِلَ بَيْنَهُمَا ومَنْ حَلَفَ عَلَی فِعْلِ نَفْسِهِ حَلَفَ عَلَی الْبَتِّ والْقَطْعِ ومَنْ حَلَفَ عَلَی فِعْلِ غَيْرِهِ فَإنْ کَانَ إِثْبَاتاً حَلَفَ عَلَی الْبَتِّ والْقَطْعِ وإِنْ کَانَ نَفْياً حَلَفَ عَلَی نَفْیِ الْعِلْمِ».

«در حکم گواه هرگاه مدعی گواه خود را حاضر نماید حاکم باید او را قبول کند و بوسیله گواهی که دارد برای وی حکم صادر نماید و در صورت عدم احضار گواه، مدعی‌علیه سوگند می‌خورد و با سوگند وی دعوی مدعی ساقط می‌شود، و در صورت سوگند نخوردن مدعی علیه، سوگند بر مدعی بر می‌گردد و به وسیله سوگند، مدعی‌به را احراز می‌نماید. و هرگاه دو خصم یک چیز را ادعا کنند، چیز نامبرده در دست هر کدام باشد گفتار وی مسموع است بوسیله سوگند و اگر در دست هر دو باشد باید هر دو سوگند خورده و مدعی‌به در بین آنان تقسیم می‌شود و کسی که سوگند بخورد بر کاری که خودش آن را انجام داده‌است خواه نفی کاری یا اثبات آن باشد، این سوگند با لفظ قطعا و بدون شک می‌باشد «اثبات مثلا در خرید و فروش بگوید: به خدا سوگند فلان چیز را قطعا و بدون شک به فلان قیمت خریده‌ام یا فروخته‌ام و در نفی بگوید به خدا سوگند فلان چیز را قطعا و بدون شک به فلان قیمت نفروخته یا نخریده‌ام» ولی کسی که سوگند بر کار شخص دیگری بخورد اگر اثبات باشد سوگند وی با لفظ قطعا و بدون شک و اگر نفی ‌باشد، سوگند وی بر عدم اطلاع می‌باشد. «مثلاً اگر غیر وی کاری را کرده باشد بگوید: قطعا و بدون شک اینکار را انجام داده و اگر سوگند برای نفی کار از دیگری باشد می‌گوید، به خدا سوگند من اطلاعی ندارم که اینکار را انجام داده باشد».

**فصل:** «ولاَ تُقْبَلُ الشَّهَادَةُ إلاَّ مّمَّنِ اجْتَمَعَتْ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ الإسْلاَمُ والْبُلُوغُ والْعَقْلُ والْحرِّيَّةُ والْعَدَالَةُ، ولِلْعَدُالَةِ خَمسُ شَرَائِطَ: أَنْ يَکونَ مُجْتَنِباً لِلْکَبَائِرِ غَيْرَ مُصرٍّ عَلَی الْقَلِيلِ مِنَ الصَّغَاِرِ سَلِيمَ السَرِيرَةِ مَأْمُونَ الغَضَبْ مُحَاٍفظاً عَلَى مُرُوءَةِ مِثْلِهِ».

«گاهی قبول نمی‌شود مگر از کسی که دارای پنج صفت باشد:

1. اسلام،
2. بلوغ،
3. عقل،
4. آزادی،
5. عداوت.

و عدالت دارای پنج شرط است:

1. مرتکب نشدن گناه کبیره،
2. اصرار نداشتن بر گناه کوچک،
3. خوش نیتی،
4. از خشم وی ایمن بودن،
5. دارای مروت بودن.

**فصل:** «والْحُقُوقُ ضَرْبَانِ: حَقُّ اللهِ تَعَالَی وحَقُّ الآدَمِیِّ فَأَمَّا حَقُوقُ الآدَمِيِّيْنَ فَثَلاَثَةُ أَضْرُبٍ ضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ إلاَّ شَاهِدَانِ ذَکَرَانِ وهُوَ مَا لاَ يُقْصَدُ مِنْهُ الْمَالُ ويَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ وضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ شَاهِدَانِ أَوْ رَجُلٌ وامْرَأَتَانِ أَوْ شَاهِدٌ ويَمِيْنُ الْـمدَّعی وهُوَ مَا کَانَ الْقَصْدُ مِنْهُ الْمَالَ وضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ رَجُلٌ وامْرَتَانِ أَوْ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ وهُوَ مَا لاَ يَطَّلِعُ عَلَيْهِ الرِّجَالُ وأَمَّا حَقُوقُ اللهِ تَعَالَی فَلاَ تُقْبَلُ فِيهَا النِّسَاءُ وهِیَ ثَلاَثَةُ أَضْرُبٍ ضَرْبٌ لاَيُقْبَلُ فِيهِ أَقَلُّ مِنْ أَرْبَعَةٍ وهُوَ الزِّنَا وضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ اثْنَانِ وهُوَ مَا سِوَی الزِّنَا مِنَ الْحُدُودِ وضَرْبٌ يُقْبَلُ فِيهِ وَاحِدٌ وهُوَ هِلاَلُ رَمَضَانَ ولاَتُقْبَلُ شَهَادَةُ الأَعْمَی إلاَّ فی خَمْسَةِ مَوَاضِعَ الْمَوْتِ والنَّسَبِ والْمِلكِ الْمُطْلَقِ والتَّرْجَمَةِ ومَا شَهِدَ بِهِ قَبْلَ الْعَمَی وعَلَی الْمَضْبُوطِ ولاَتُقْبَلُ شَهَادَةُ جَارٍّ لِنَفْسِهِ نَفْعاً ولاَ دَافِع عَنْهَا ضَرَراً».

«حقوق دو قسم است:

1. حق خدا،
2. حق آدمی.

حق آدمی سه نوع است:

1. قبول نمی‌شود در آن مگر دو گواه مذکر و آن چیزی است که قصد مال از او نمی‌شود و مردان غالباً از آن آگاه‌اند.
2. در آن دو مرد یا یک مرد و دو زن به شاهد قبول می‌شود و یک گواه با سوگند مدعی و آن چیزی است که در آن مال قصد شده است.
3. در آن یک مرد و دو زن یا چهار زن قبول می‌شود و آن چیزی است که مردان از آن آگاه نیستند.

اما حقوق خداوند بزرگ گواهی زنان در آن قبول نیست و آن سه نوع است:

1. کم‌تر از چهار گواه در آن قبول نمی‌شود و آن زنا است.
2. دو گواه در آن قبول می‌شود و آن عبارت است از کلیه حدها جز زنا.
3. در آن یک شاهد کافی می‌باشد و آن هلال ماه رمضان است.

و گواهی کور قبول نیست مگر در پنج مورد:

1. مرگ،
2. نسب،
3. ملک مطلق «بدون اضافه به مالک معلوم، هرگاه نزاع کننده‌ای نباشد» مثلاً بگوید این ملک فلان کس است دیگر نگوید آن را از فلان به فلان قیمت خریده است چه امثال این گواهی‌ها احتیاج به چشم دارد.
4. ترجمه «هرگاه قاضی او را ترجمان قرار دهد که گفتار خصم را برای وی ترجمه کند و یا گفتار قاضی را برای خصم‌ها ترجمه نماید».
5. هر چیزیکه قبل از کوری گواهی داده‌است و هرچه گواهی آن را بطور مضبوط ادا کرده باشد «مثلا مردیکه اقرار کند در نزد کور به آزاد کردن برده خویش یا طلاق مردیکه اسم و نسب او را می‌داند و دست کور را بر سر اقرار کننده گذاشته باشد و کور کاملا بوی چسبیده باشد و او را خوب ضبط کرده باشد تا آنچه را شنیده است بر آن گواهی دهد ود ر نزد قاضی قبول نمی‌شود گواهی کسیکه بخواهد برای خود سودی را جلب کند یا زیانی را از خود براند».

کتاب العتق

«ويَصِحُّ الْعِتْقُ مِنْ کُلِّ مَالِكٍ جَائِزِ التَّصَرُّفِ فی مِلْکِهِ ويَقَعُ بِصَرِيحِ الْعِتْقِ والْکِنَايَةِ مَعَ النِّيَّةِ وإذَا أَعْتَقَ بَعْضَ عَبْدٍ عُتِقَ عَلَيهِ جَمِيعُهُ وإِنْ أَعْتَقَ شِركَا لَهُ فی عَبْدٍ وهُوَ مُوسِرٌ سَرَی الْعِتْقُ إِلَی بَاقِيهِ وکَانَ عَلَيهِ قِيمَةُ نَصِيبِ شَرِيکِهِ ومَنْ مَلَكَ وَاحِداً مِنْ وَالِدَيهِ أَوْ مَوْلُودِيهِ عَتَقَ عَلَيهِ».

کتاب العتق

(عتق در لغت از عَتَقَ الفَرجُ اِذَا طارَوَاستَقَلَّ پرواز کرد جوجه و آزاد شد است و در اصطلاح شرع ازاله ملک است از آدمی به جهت قربت و نزدیکی به خدا).

«رواست آزاد کردن از هر مالکی که در ملک خود بتواند تصرف نماید «پس بچه، دیوانه، و سفیه نمی‌توانند آزاد کنند چون نمی‌توانند در ملک خود تصرف نمایند» بلفظ عتق یا به کنایه «مثل اینکه ببرده‌اش بگوید من بر تو مالکیتی ندارم و یا بر تو قدرتی ندارم» آزاد می‌شود. هرگاه شخص جائز التصرف مقداری از برده‌ای را آزاد کند «مانند دست او یا پای او» باقی آن بر او آزاد می‌شود، مساوی است آزاد کننده ثروتمند باشد یا فقیر اگر شخص ثروتمندی قسمت خود را در بنده‌ای آزاد کند به باقی آن آزادی سرایت می‌نماید و واجب آید که قسمت شریکش را بپردازد تا همه آن آزاد شود.

کسی که مالک یکی از والدین خود شود و همچنان اگر مالک یکی از فرزندان خود شود به مجرّد مالکیّت وی آزاد خواهند شد مساوی است مالک جائز التصرف باشد یا بچه و دیوانه باشد.

**فصل:** «والْوَلاَءُ مِنْ حُقُوقِ الْعِتْقِ وحُکْمُهُ حُکْمُ التَّعْصِيبِ عِنْدَ عَدَمِهِ ويَنْتَقِلُ الْوَلاَءُ عَنِ الْمُعْتِقِ إلَی الذُّکُورِ مِنْ عَصَبَاتِ فی الْوَلاَءِ کَتَرْتِيبِهِمْ فی الإرْثِ ولاَ يَجُوزُ بَيْعُ الْوَلاَءِ ولاَ هِبَتُهُ».

«ولاء (خویشی): یکی است از حقوق آزاد کردن و حکم آن در ارث بردن هنگام نبودن عصبه حکم عصبه است «مثلا اگر آزاد شده‌ای بمیرد و کسی نداشته باشد و ارث وی کسی است که او را آزاد کرده است و اگر آزاد شده دختر باشد باید به ولایت آزاد کننده شوهر نماید» و این قرابت از آزاد کننده به ورثه ذکور وی انتقال می‌شود و ترتیب عصبه‌های ولاء همان ترتیبی است که در باب ارث ذکر شد که نزدیک، دور را محجوب می‌نماید، و ولاء نامبرده قابل فروش و بخشش نیست «کسی نمی‌تواند حق ولاء خود را به دیگری بفروشد یا ببخشد»».

**فصل:** «ومَنْ قَالَ لِعَبْدِهِ إذَا مُتُّ فَأَنْتَ حُرٌّ فَهُوَ مُدَبَّرٌ يَعْتِقُ بَعْدَ وَفَاتِهِ مِنْ ثُلُثِهِ ويَجُوزُ لَهُ أَنْ يَبِيعَهُ فی حَالِ حَيَاتِهِ ويَبْطُلُ تَدْبِيرُهُ وحُکْمُ الْمُدَبَّرِ فی حَالِ حَيَاةِ السَّيِّدِ حُکْمُ الْعَبْدِ الْقِنِّ».

«کسی‌که به برده خود بگوید پس از مرگ من تو آزاد باشی برده نامبرده را «مُدَبَّر» گویند و اصل عمل را تدبیر نامند پس از وفات آقا از یک سوم مال وی آزاد خواهد شد، و آقا در حال حیاتش می‌تواند پشیمان شود و او را بفروشد و در این صورت عمل تدبیر باطل است و آزاد نمی‌گردد و حکم «مدبر» در حیات آقا حکم بنده است «هر کاری که انجام دهد مال آقا است و اگر کشته شود آقا خونبهای او را برای خود می‌گیرد»».

**فصل:** «والْکِتَابَةُ مُسْتَحَبَّةٌ إذَا سَأَلَهَا الْعَبْدُ وکَانَ مَأْمُوناً مُکْتَسِباً ولاَ تَصِحُّ إلاَّ بِمَالٍ مَعْلُومٍ ويَکُونَ مُؤَجَّلاً إلَی أَجَلٍ مَعْلُومٍ أَقَلُّهُ نَجْمَانِ وهِیَ مِنْ جِهَةِ السَّيِّدِ لاَزِمَةٌ ومِنْ جِهَةِ الْمُکَاتَبِ جَائِزَةٌ فَلَهُ فَسْخُهَا مَتَی شَاءَ ولِلْمُکَاتَبِ التَّصَرُّفُ فِيمَا فی يَدِهِ مِنَ الْمَالِ ويَجِبُ عَلَی السَّيِّدِ أَنْ يَضَعَ عَنْهُ مِنْ مَالِ الْکِتَابَةِ مَا يَسْتَعِيْنُ بِهِ عَلَی أَدَاءِ نُجُومِ الْکِتَابَةِ ولاَ يَعْتِقُ إلاَّ بِأَدَاءِ جَمِيعِ الْمَالِ».

در احکام کتابت: «کتابت شرعاً عبارت است از آزاد کردن برده به شرط پرداخت مال معلوم از طرف بنده در دو قسط یا بیشتر هرگاه برده تقاضای کتابت را بنماید به شرطی که امین باشد وتوانائی کسب را هم داشته باشد مستحب است، وکتابت نامبرده هم جائز نیست مگر در مقابل مال معلوم و مؤجّل تا وقت معلوم و حداقل آن دو ماه باشد، و این کتابت از طرف آقا واجب می‌شود «یعنی هرگاه آقا با برده خود تعهد کتابت رابه نماید حق ندارد پشیمان شود و نمی‌تواند آن را فسخ کند».

ولی از جهت برده جائز است و می‌تواند بعد از کتابت خود را ناتوان کند و ادعای عدم قدرت پرداخت آن را بنماید و مکاتب در کسب خود می‌تواند تصرف کند، و بر آقا واجب است که مقداری از مال الکتابه را بوی ببخشد تا برده بتواند اقساط کتابت را بطور آسان بپردازد، مکاتب آزاد نمی‌شود مگر بپرداخت کلیه مال الکتابه».

**فصل:** «وإذَا أَصَابَ السَّيِّدُ أَمَتَهُ فَوَضَعَتْ مَا تَبَيَّنَ فِيهِ شَیْءٌ مِن خَلْقِ آدَمِیٍّ حَرُمَ عَلَيهِ بَيْعُهَا ورَهْنُهَا وهِبَتُهَا وجَازَ لَهَ التَّصَرُّفُ فِيهَا بِالإِسْتِخْدَامِ والْوَطْءِ وإذَا مَاتَ السَّيِّدُ عَتَقَتْ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ قَبْلَ الدُّيُونِ والْوَصَايَا ووَلَدُهَا مِنْ غَيْرِهِ بِمَنْزِلَتِهَا ومَنْ أَصَابَ أَمَةَ غَيرِهِ بِنِکَاحٍ فَالْوَلَدُ مِنْهَا مَمْلُوكٌ لِسَيِّدِهَا وإِنْ أَصَابَهَا بِشُبْهَةٍ فَوَلَدُهُ مِنْهَا حُرٌّ وعَلَيهِ قِيْمَتُهُ لِلسَّيِّدِ وإِنْ مَلَكَ الأَمَةَ الْمُطَلَّقَةَ بَعْدَ ذلِكَ لَمْ تَصِرْأُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ فی النِّکَاحِ وصَارَتْ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ بِالْوَطْءِ بِالشُّبْهَةِ عَلَی أَحَدِ الْقَوْلَيْنِ».

در احکام امهات الأولاد: «(مادران فرزندان) هرگاه آقا با کنیز خود جماع کند «خواه آقا مسلمان باشد یا کافر، و خواه جاریه در حیض باشد یا احرام و یا دارای شوهر باشد» پس جاریه بزاید و چیزی که در آن نشانه آدمیّت ظاهر باشد وضع کند در این حالت حرام است بر آقا فروختن و گرو گذاشتن و بخشیدن آن جاریه، و آقا می‌تواند به جماع و اجاره و اعاره در آن تصرف کند، و هرگاه آقا فوت کند جاریه نامبرده و فرزندانش قبل از پرداخت وام‌های آقا از ما ترک وی آزاد می‌گردند و فرزندان آن جاریه اگر از غیر آقای او باشند خواه از شوهر دیگر یا از زنا به منزله خود جاریه هستند ولی فرزندی که تعلق به آقا داشته باشد به مجرد متولد شدن آزاد می‌شود، و کسی که با جاریه دیگری جماع کند به عنوان زناشوئی یا زنا و جاریه از وی حامله شود حمل وی به آقا تعلق دارد و اگر به شبهه با آن جاریه مجامعت نماید فرزندی که از وی متولد می‌شود، آزاد است ولی بر شوهر واجب است قیمت آن را به آقا به پردازد «یعنی در موقع پیدا شدن به فرض اینکه برده باشد چه ارزشی دارد همان قیمت را باید به آقا بپردازد» و اگر بعد از آن مالک جاریه مطلّقه‌اش گشت جاریه نامبرده بوسیله وطء قبل از تملیک اُمُّ وَلد نخواهد شد و بعد از مرگ آقا آزاد نمی‌شود در صورتیکه اگر امِّ الولد باشد بعد از مرگ آقا بلافاصله فرزند وی آزاد شده و مادر فرزند با فرزند آزاد می‌شود، ولی بنا بیکی از دو گفتار شافعی بَوَطئ شبهه اِمّ ولد خواهد شد.

والصلاة والسلام علی سیدنا وشفیعنا محمدٍ خیر الخلائق وأکمله وعلی آله وأصحابه الذین فازو بجمال حضرته وتربیته وادبه.

لصفاً پیشنهادات خود را به ایمیل: mehyadinmoradi@yahoo.com بفرستید.

سُبحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَـمِينَ.